

شخصی که نزد پلیس متهم بفریب کاری است

.....

میگوید :

در حرفه ام پخته نشده بودم و رنه

دستگیر نمیشد م

Ketabton.com



۲۶ حمل مصادف با میلاد مسعود حضرت

سرور کائنات (ص) است



روز یکشنبه ۲۶ حمل مصادف با ۱۲ ربیع الاول و میلاد مسعود حضرت سرور کائنات بوده مردم متدین افغانستان پیاد و بداین روز خجسته تاریخ اسلام محافل ختسم قرآن عظیم الشان تشکیل خواهند داد .

ریاست تفتیش وزارت عدلیه گفت چون روز یکشنبه تعطیل عمومی بوده و روز شنبه که روز رسمی است و در بین دو روز تعطیل عمومی واقع شده است طبق حکم فقره دوم ماده سی و پنجم قانون مامورین دولت روز شنبه نیز تعطیل عمومی میباشد .

قرار یک خبر دیگر از وزارت مخابرات بروزهای شنبه و یکشنبه ۲۵ و ۲۶ حمل فقره بستی پوسته خانه های مرکزی شهر نو و میدان هوایی بین المللی کابل و هتل انتر کانتیننتال مفتوح میباشد .

دورنمای مسجد مبارک
نبوی (ص) در شهر مدینه

والا حضرت شهزاده احمد شاه و والا حضرت خاتول بعد از ظهر روز ۲۱ حمل از مزار شریف بکابل

مراجعت کردند

والا حضرت شهزاده احمد شاه و همسرشان والا حضرت خاتول بعد از ظهر روز ۲۱ حمل مزار شریف توسط طیاره باختر افغان لوتنه به کابل مراجعت کردند.
والا حضرت شاهخت مریم، والا حضرت شهزاده شاه محمود و والا حضرت محبوب غازی که با والا حضرت تین همراه بودند نیز بکابل مراجعت نمودند .
شیانغلی علی محمد وزیر دربار سلطنتی انجنیر محمد بشیر لودین منکر تر جنرال جمعیت افغانی سر میاشت و عده از جنرال های اردوی شاهانه در میدان هوایی بین المللی کابل هنگام مواصالت از والا حضرت استقبال نمودند .
قرار یک خبر دیگر والا حضرت شهزاده احمد شاه در میدان هوایی مزار شریف سلام قطعه تشریفاتی را قبول و آنرا معاینه فرمودند .



شیانغلی عبدالعزیز والی بلخ، میرمن عزیز و تورن جنرال سید انور شاه قوما ندان قوای نمیر هژده، والا حضرت رانا نزدیک طیاره مشایعت کردند .
برای وداع والا حضرت در میدان هوایی شیانغلی عبدالصمد بخشی و ا لى سمنگان، مو لوی عید الو دود، مو لوی عبدالهادی قاری زاده، روسای محاکم ولایات بلخ و سمنگان، نیازوال سرپرست مزار شریف شیانغلی محمد سرور اکبری، شیانغلی سید یحیی عمرو شیانغلی قاری عبدالله، وکلای مزار شریف دولت آباد و شور تپیه درولسی جرگه، روملای دوایر و صاحب منصبان عسکری قضات و معاریف شهر مزار شریف باخانهای شان حضور بهم رسانیده بودند .

هنگامیکه والا حضرت شهزاده احمد شاه حین بازگشت از سفر ولایت بلخ در میدان هوایی کابل با شیانغلی علی محمد وزیر دربار سلطنتی مصافحه میفرمایند .

شاغلی محمد موسی شفیق صدر اعظم در دومین جلسه والیان و اعضای حکومت اشتراک کرد



زوندون

شنبه ۲۵ حمل ۱۳۵۲

۱۲ ربیع الاول

یا

سالگرد میلاد

دستور حضرت سرور

کائنات

شاغلی محمد موسی شفیق صدر اعظم در دومین جلسه بین اشتراک کنندگان از طرف
وزارت داخله بین والیان و اعضای حکومت دایر گردید.

در جلسه مذکور ده والی ولایات شمال و شمال غرب کشور اشتراک نموده بودند.
این جلسات برای شرح پروگرام های وزارت های مختلف و تأمین موثریت در راه
تطبیق موثر اموال و پروگرام های وزارت ها و اطلاع اعضای حکومت از مشکلات و
نیاز مندی های محیط والیان طرح گردیده است.

والیان درین جلسه در اول به اظهارات شاغلی صدر اعظم در باره اهداف عمده حکومت
برای اجرای امور و نقش والیان در خدمت گذاری مردم و تأمین اهداف ملی گوش
دادند.

بعدها هر يك از اعضای حکومت درباره پروگرام کاروزارت های شان با والیان تبادل افکار
نمودند.

درین جلسه والیان و لایات بلخ، بدخشان، بغلان، پروان، جوزجان، سمنگان
فاریاب، کاپیسا، کندهار اشتراک نموده بودند.

در جلسه والیان و لایات بلخ هرات، کندهار، کندھار، هیلمند، غزنی، فراه
زابل، پکتیا، لوگر، نیمروز و وردک حصه داشتند.

عکس - شاغلی شفیق صدر اعظم در حالیکه درباره اهداف عمده حکومت را برای اجرای
امور و نقش والیان در خدمت گذاری مردم و اهداف ملی توضیحات میدهند.

در آوانیکه شبه جزیره عرب را آتش خانمانسوز ظلم و نفاق
و تبعیض و جبهات فرا گرفته بود ناگهان نور جهانتاب از
افق آنسر زمین طلوع نموده و جهانیان را بنور خویش منور
گردانید.

این نور جهانتاب و جود حضرت محمد مصطفی (ص)
پیغمبر گرامی و آزاد منش جهان اسلام بود که با درس عالی
بشر دوستی خویش بنای یک جامعه مرفه و عاری از هر گونه
تبعیض را گذاشت. وی که همیشه مردم را پیروی از احکام
قرآن دعوت مینمود تا آخرین لحظه حیات در سخت ترین
شرایط آنوقت همیشه در برابر او هام و خرافات و هر گونه
تبعیض مبارزه و مجادله نموده مردم را ضمن رهنمای بدین
پاک اسلام و هدایات قرآن به سوی اتحاد و یگانگی دعوت
مینمود.

پیغمبر اکرم (ص) همیشه و در همه موارد بمردم در س
اخلاق و مساوات و برادری و برابری میداد و مردم را بسوی
تقوی و پرهیز گاری دعوت می کرد و باین ترتیب برای ایجاد
یک جامعه قوی و متحد که افراد آن از هر لحاظ با هم مساوی
باشند بمبارزات پیگیر و دامنه دار خویش ادامه داد و بالاخره
توانست روح برادری و مواسات را در بین مردم بوجود بیاورد
و مردم را برای پیشرفت و ارتقاء آماده سازد.

حضرت محمد مصطفی (ص) بحیث پیشوای عالم بشریت
چهارده قرن قبل مکتبی را بوجود آورد و آنرا استحکام
بخشید که تا امروز عالم بشریت از تعلیمات عالی آن

بر خور دارند و روز بروز که پایه های دانش بشری تقویت
یافته می رود اساسات و قوانین این مکتب نیز بیشتر از پیش
استحکام می یابد طوری که دانشمندان جهان به حقیقت
آن اعتراف میکنند و هر روز باین حقیقت پی می برند مکتب اسلام
و قوانین آن بزرگترین منبع سعادت بشر بوده و هیچ

قانونی جا معتر و عالی تر از قوانین اسلام نیست. و از همین

جاست که حضرت پیغمبر اکرم (ص) بحیث بزرگترین پیشوای

عالی قدر و معلم و رهنمای این مکتب که همیشه بشر را با

پیروی از آن بسوی سعادت و رستگاری رهنمون نموده و

باین وسیله درهای سعادت را بروی پیروان این مکتب الهی

کشوده است بنظر قدر می نگرند و در مقابل اسم شریفش

سر اطاعت و انقیاد خم مینمایند.



محمد حسین نهضت

پیوسته به گذشته

رمز پیروزی اسلام

اگر دینی در سایه شمشیر پیشرفت کرده باشد قطعا غیر از اسلام است

عمیر شهادتین بر زبان را ند و ایمان آورد و گفت یا رسول الله! تا این لحظه با تمام قوا علیه اسلام مخالفت کردم و از تو سعه آئین تو جلو گیری نمودم اما بعد از این به جبران آنهمه دشمنی ها برای بسط و تقویت دین شما و در راه دوستی و محبت شما از هیچکس نه فدا کاری خود داری نخوا هم کرد.

پیغمبر اکرم (ص) بدون اینکه از گذشته وی یادی نمایند او را مورد لطف و عنایت خویش قرار دادند و عمیر یکی همه کفر آمده بود همه ایمان بر گشت اوبه عزم مکه مدینه را ترک گفت، همینکه وارد مکه شد شنید ابو لهب مرده است... باری عفو در هنگام قدرت از اختصاصات و ممتازات پیغمبر اکرم (ص) و خلفای مهتدای آنحضرت بود و تاریخ زندگانی پر افتخار شان مشمول از این مکارم اخلاق است و لسی با تا سف باید گفت در این عصر فر هنگ و دانش در قدرت های جهانی امر و آنچه دیده نمی شود اثری از این اخلاق عالی و شیوه مر ضیه است. آنچه بر مردم ضعیف در هر کجای دنیا حکومت میکند زور سر نیزه و اتکا بر آن است. بهر حال نا گفته نماند که پیغمبر اکرم (ص) با همه این گذشت و تسامحیکه در برابر دشمنان خویش داشتند و تا کینه و توصیه ای که به عفو و اغماض حتی در مواقع جنگ و غلبه نسبت به سائر ملل فر موده اند در عین حال پیر وان خود را متوجه ساخته اند در برابر مکائد بیگانگان آگاه و بیدار باشند اسرار سیاسی خود را با آنان در میان بگذارند. و از مکر و ضرر آنها بیسم داشته باشند و بهیچ وجه زعامت سیاسی خود را به آنها تفویض نکنند و در شئون فرهنگی و تربیتی رهبری و رهنمائی مطلق به آنها ندهند و بالاتر از این اسلام به مسلمانان دستور داد که از حيله و تزویر افراد منافق که همیشه از پشت خنجر به پیکر اسلام میزنند و در مواقع حساس به نفع دشمن بر بنیان وحدت اسلامی رخنه می اندازند و قدرت ملی را ضعیف می کنند سخت بر حذر باشند قرآن صراحتا در باره این گروه ناپاک فرمود «از بیگانگان و منافقان و افراد دور و پیروی مکن و لسی از آزار آنان نیز خود داری نما».

باین دستور قرآنی پیغمبر اکرم (ص) و زمامداران اسلامی که قدم بر جای قدم رهبر عالیقدر اسلام گذاشتند در همه موارد و در شرایط و احوال مراعات اصول انسانی را کردند نه به زور سر نیزه بر مردم حکومت کردند نه پیش از اثبات جرم به کسی جزا دادند و نه از مکر دشمنان خویش ایمن بودند به عبارتی دیگر رهبران عالیقدر اسلام در عین اینکه همیشه از در صلح و صفا و خوش بینی و مسالمت با دشمنان خود وارد شده اند و اغماض عفو و گذشت را بعد اعلی بکار بردند و هر گونه قیام مسلحانه و تجاوز کارانه را محکوم کرده اند از تقویت نیروهای دفاعی و تجهیز ات جنگی به منظور دفع دشمن و رفع دسیسه و تو طشه آنان نیز غافل نبوده اند.

راجع به تقویت نیرو های دفاعی و آمادگی دائمی برای مقابله با تجاوز دشمن در سوره ۸ آیه ۶۲ قرآن کریم چنین میفرماید «واعتدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم» برای مقابله با دشمنان آنچه نیرو و در قدرت و اختیار دارید تهیه کنید تا دشمنان از قدرت تان بترسند.

از اینکه دستور داده است دشمنان را از نیروی خود مرعوب دارید اسلام خواسته است از یک نکته روانی استفاده کند یعنی می خواهد سربازان اسلام تجهیزات جنگی و قدرت دفاعی شان باندازه باشد که قدرت های متجاوز از نیروی شان بترسند و دست به اقدامات به اصطلاح استعماری خود نزنند و بشریت را به خطر نیندازند تا اینکه همه مردم در سایه صلح و مسالمت زندگی کنند و از حقوق انسانی و حیاتی بهره مند باشند.

پس اسلام تهیه نیرو را برای استقرار صلح خواسته است نه برای جنگ و خونریزی و این است آیه ای که بعد از آیه قبلی که امر به تقویت نیروی دفاعی و تسلیحات است نازل شده «وان جنحواللسلم فاجنح لها وتوکل علی الله» یعنی اگر دشمنان قصد تجاوز ندارند و مائل به صلح شدند تو هم ای پیغمبر به صلح گرای و برخدا توکل کن و اعتماد نما.

این است دستورات عالی و متین اسلام که همه بر پایه حق و فضیلت و عدالت تکیه دارد با اینهمه شواهد زنده و گو یا سخت بی انصافند آنهایکه نوشته اند اسلام به زور سر نیزه و شمشیر پیش رفته است این تهمت است صریح که نه با وقائع تاریخی اسلام سازگار است و نه با حقائق روشن و تا بنافک اسلامی.

چنانچه به این حقیقت عده از مستشرقین و محققان بنام اروپا که تنها تاریخ را برای تاریخ نوشته اند و جز تحصیل غرضی نداشته اند اعتراف کرده اند از جمله یکی دا کتر چلاریک انگلیسی است که شرح حال وی در مجله حضارة الاسلام به تفصیل نوشته شده او در ضمن بیان یک سلسله حقایق در باره اسلام و ذکر تهمت ها و افترا هائیکه عده از نویسندگان اروپا به اسلام و اسلامیان بسته اند و قتیکه به رمز پیروزی اسلام و علت پیشرفت سریع آن میرسد میگوید «حکومت سر نیزه و شمشیر از شئون ارباب کلیساست که نمونه روشن آن را تاریخ برای همیشه از کشتار ها و مظالم و تجاوزاتی که مسیحیان در اندلس و شهر قدس مر تکب شده اند به یادگار دارد».

او نوشته است اگر دینی در سایه شمشیر پیشرفت کرده باشد بطور قطع غیر از اسلام است.

(باقی دارد)



داکتر ظا هر صدیق

امکان توسعه همکاریهای

اقتصادی بین ملل آسیائی

بوا قعیت های موجود این حوزه نتیجه کامل نداده و هم مطالبات و خواسته های جوانب حق بطرف درین جا جواب مثبت نیافته است لذا ضرورت ایجاد فضای همکاری و توسعه علایق در زمینه های مختلف اقتصادی و تخنیکی در روشنی علایق خوب سیاسی اساس آغاز همکاریهای

وسیع را درین حوزه تشکیل میدهد و هر قدر زودتر بواقعیت های موجود در نیمقاره احترام می شود و در بر آورده شدن خواسته های حقان جواب مثبت داده می شود بهمان اندازه ساحت برای همکاریهای متقابل به بیشتر مساعد میگردد و جابجایی های نظامی و سیاسی جایش را بمساعدتها و تعهدات اقتصادی و تجارتی میگذارد.

عدم حضور تمام نمایندگان کشورهای آسیائی در مو سسات و مجامع بین المللی تا حال مشکل دیگری در زمینه بسط همکاریهای اقتصادی و تخنیکی بین کشورهای آسیائی بوده است جمهوری مردم چین بحیث

بر نفوس ترین کشور جهان تا یک سال پیش در ملل متحد عضویت نداشت و به همین قسم در سائر موضوعات بین المللی نماینده آن حاضر نبود، این مثال در حوضه بعضی کشورهای دیگر این قاره نیز وجود داشته است اما خوشبختانه این مشکل نزدیک به پایان است و اکنون کشورهای جهان باهم نزدیک شده میروند. اکنون جمهوری مردم چین در ملل متحد و مو سسات مربوط آن شامل است و در جلسات ایکافی که قرار بود روز ۲۲ حمل در توکیو برای یک هفته آغاز گردد سهم میگیرد.

توجه به کشورهای پیشرفته صنعتی به منفعت خود و طرفداران شان تا حال مشکل دیگری است که بصورت مستقیم و غیر مستقیم در توسعه همکاریهای اقتصادی بین

کشورهای آسیائی که تقریباً همه بحیث جوامع رو به انکشاف دارای مشکلات مشابه میباشند، در سالیهای اخیر خصوصاً بعد از آنکه می بینند در کشورهای پیشرفته صنعتی بازارهای تجارتی و تدا بیر حوزه بی بمیان میاید و تلاش برای حفظ منافع یکجا نبه در جریان است این ضرورت در برابر شان قرار میگیرد که باید در زمینه توسعه مزید همکاری ها بین خود با قدرت فوری دست زنند تا با اینصورت از یکطرف انکشاف متوازن این کشورها میسر گردد و از جانب دیگر تدا بیر اقدامات یکجا نبه اقتصادی در قاره های دیگر خصوصاً جوامع پیشرفته صنعتی بر همکاری موجود ملل آسیائی اثر منفی نداشته باشد، بلکه طرقی جستجو گردد تا همکاری کشورهای پیشرفته صنعتی خصوصاً در زمینه بکار انداختن پروژه های تولیدی و استفاده از مشوره های فنی شان بیشتر جلب شده بتوانند.

کشورهای آسیائی که تقریباً همه بحیث جوامع رو به انکشاف

دارای مشکلات مشابه میباشند، در سالیهای اخیر خصوصاً بعد از آنکه می بینند در کشورهای پیشرفته صنعتی بازارهای تجارتی و تدا بیر حوزه بی بمیان میاید و تلاش برای حفظ منافع یکجا نبه در جریان است این ضرورت در برابر شان قرار میگیرد که باید در زمینه توسعه مزید همکاری ها بین خود با قدرت فوری دست زنند تا با اینصورت از یکطرف انکشاف متوازن این کشورها میسر گردد و از جانب دیگر تدا بیر اقدامات یکجا نبه اقتصادی در قاره های دیگر خصوصاً جوامع پیشرفته صنعتی بر همکاری موجود ملل آسیائی اثر منفی نداشته باشد، بلکه طرقی جستجو گردد تا همکاری کشورهای پیشرفته صنعتی خصوصاً در زمینه بکار انداختن پروژه های تولیدی و استفاده از مشوره های فنی شان بیشتر جلب شده بتوانند.

تا حال وجود يك سلسله مشکلاتی مانع توسعه همکاریها بین ملل آسیائی شده است که در قدم اول ملل آسیائی توقع دارند این موانع

عدم وجود استقرار او ضاع در نیمقاره نیز مانع بزرگ دیگری در ایجاد فضای همکاری در آسیا تلقی می شود تا اکنون مساعی برای احترام

شهر کابل



بنا غلی فضل گفت: آنگاه که سه مرحله نامگذاری توحید و انسجام یافت تمام زوا یای شهر کابل روشن میشود

مصاحبه از م

عکاسی از مسعود شمس فو توراپور تر مجله

شهر کابل بصورت عموم بر سه حوزه طبیعی تقسیم میشود که...

۱۹۹۹ - ختم میشود که تا حال ۲۳ حوزه درین قسمت انکشاف نموده است.

همچنان کابل دوم از ۲۰۰ شروع و تا ۲۹۹۹ ختم میشود یعنی همینکه با عدد (۲) ۲۰۰ قسمت دوم آغاز میگردد خود بخود واضح میسازد که در قسمت کابل دوم حرف میزنیم - و تا اکنون ۲۵ حوزه در کابل دوم انکشاف یافته که همچنان طی دو قرن اخیر گنجایش انکشاف آن تا عدد ۲۹۹ مو جود است.

به همین ترتیب در قسمت کابل سوم که از عدد (۳) و ۳۰۰ آغاز میشود تا حال ۱۹ حوزه در آن انکشاف نموده همچنان نسل های آینده میتوانند تادو قرن دیگر حوزه های خود را نامگذاری نمایند.

بنیاد غلی فضل در جواب یک سوال دیگر نماینده ژوندون گفت:

نواحی شهر کابل در قبایل و سبک تشکیلات فعلی از ده ناحیه به چهارده ناحیه ارتقاء نموده بنیاد غلی فضل علاوه کرد:

حالا نواحی شهر کابل را به این ترتیب تقسیمات نمودیم، میگرداریم تا یکسال دیگر که به پختگی خود برسند فعلا تمام نواحی شهر مستقیما با بنیاد غلی فضل در تماس هستند و اما تا یکسال دیگر هر کابل تحت تاثیر یک آمریت قرار خواهد گرفت.

همچنان بنیاد غلی فضل بنا روال سرپرست کابل در برابر این سوال که آیا ناحیه جدید کدام حصص شهر را احتوا میکند گفت:

در نظر است تا قسمتهای نادر شاه مینه، خیر خانه مینه و سید نور محمد شاه مینه در چو کات نواحی ۱۲ - سیزده، چهارده گنجائیده شود و اما این پروژه ها را تاکنون بنیاد غلی و از ریاست شهر سازی و خانه سازی تسلیم نشده است.

وی توضیح کرد: فعلا هر کدام این پروژه ها دارای یک آمریت هستند که بعد از مراحل تسلیمی آن هر آمریت پروژه بعدی بریت های ناحیه تبدیل خواهد شد.

ژوندون

شهری خود آشناساخته باشیم با بنیاد غلی دوست محمد (فضل) بناروال سرپرست کابل مصاحبه ای بعمل آوردیم که طی آن برای همشهریان خود معلومات مفصلی تقدیم خواهیم کرد و آرزو است تا این مطلب را به شکلی به نشر برسانیم تا فردا منحنیت یک رهنما نیز بدسترس مردم ما قرار داشته باشد.

بنیاد غلی دو ست محمد فضل در برابر سوال نماینده ژوندون گفت: نامگذاری حوزه ها و نمبر با لای جاده هادر سه مرحله انجام مییابد، مرحله اول تثبیت نام و نمبر بالای کارته ها و جاده ها، مرحله دوم تثبیت نقشه های شهری و ساختن لوایح و مرحله سوم نصب و تعیین لوایح و نمبر ها.

بنیاد غلی فضل افزود: آنگاه که این سه مرحله تو حید و انسجام یافت تمام زوا یای شهر کابل روشن گردیده و دیگر همه خواهد توانست تا منطقه مطلوب خود را به آسانی در یابد.

بناروال کابل توضیح کرد: شهر کابل بصورت عموم به سه قسمت طبیعی تقسیم میشود که بنامهای کابل اول کابل دوم و کابل سوم یاد میشوند.

کابل اول از حوزه یک شروع و به

پیدا کنند و یازود تر بمنزل مقصود منتهی شوند. اما حالا، حالا دیگر این همه مشکلات از بین میرود، و باید به یقین گفت که دیگر این همه سرگردانی ها از جلو مسافرین تازه وارد شهر کابل برداشته میشود، و از طرفی هم نامهای مردان بزرگ تاریخ کشور ما که بالای حصص مختلف شهر کابل گذاشته میشود دوباره زنده میگردد.

اگر چه قبلا هم گوشه و کنار شهر ما نامهایی داشت که بعضا از طرف مقامات مسؤول طی چند سال اخیر گذاشته شده بود و برخی هم بصورت اصطلاحی از طرف مردمان ما نامگذاری گردیده بود که به یقین این نامگذاری (شکل بیشتر را میگویم) در معرفی بهتر شهر کابل کافی نبود.

اما اکنون بنیاد غلی کابل در قبایل یک سلسله تب و تلاشهای متنوع در موارد مختلف مبتنی بر فرا هم آوری تسهیلات بیشتر برای مردم مقدمات این رانیز چیده و سعی کرده تا قسمتی از مراحل برنامه نامگذاری حوزه های شهر کابل را به پایان رسانده و عنقریب تمام مراحل آن را طی کرده به اتمامش برساند. ما بمنظور اینکه مردم خود را پیش از پیش به نامهای جدید حوزه های

از یکطرف هجوم انبوهی از مردم ولایات کشور به اسم و رسم مختلف بصوب کابل این شهر بزرگ و با عظمت تاریخی روز بروز روبه تزاید است و از جانبی هم انکشافات عمرانی هر لحظه شکل و قواره دیگری به آن میدهد، و اما معلوم نبود که این همه عمارات در کجا اعمار گردیده، واقع کدام کارته، در جوار کدام سړک و پهلو جاده نمبر چند؟

که مخصوصا این گم نامی هم باعث سرگردانی مردم تازه وارد ولایت بشهر کابل را فراهم میساخت و هم برای آنده از خارجیهایی که نو بکابل وارد میگردیدند مشکل بود که بزودی هوئل مورد نظر شان را





نامگذاری می شود

نامهای سردان بزرگ تاریخ کشور سائیز بانام

گذاری شهر کابل زنده می گردد

اینک طی جدول مخصوص صیقه بناروالی بها سپرده اسواحی و حوزه های مربوطه آنرا با حدود عربی آن به خوانندگان محترم معرفی مینمائیم :

سابقه	حالیه	الف :- حوزه ها	ب :- حدود
...	۲۰۱	جمال مینه	سمت شمال: ضیاء واپ. شهرارا
...	۳۰۲	بریکوت	واپ. ملالی واپ. بامیان واپ.
۳۰۸	۳۰۴	شاه رخ مینه	سمت شرق: نادر پشتون واپ.
...	۳۰۳	شیر شاه مینه	سمت جنوب: البرونی واپ. در یای کابل.
۳۰۷	۳۰۵	بابر مینه	سمت غرب: کوه اسمایی. کوه سرحد شرقی پل تخنیک

ب :- حدود
سمت شمال: کوه اسمایی و کوهی علی آباد
سمت شرق: پل هار تن و یک حصه
سمت جنوب: شاه رخ واپ.
شیر شاه واپ. و بیدل واپ.

سابقه	حالیه	الف :- حوزه ها	ب :- حدود
۳۰۴	۳۰۶	غوری مینه	سمت غرب: جمال واپ. بستی واپ.
۳۰۵	۳۰۷	میرویس مینه	۵- ناحیه پنجم
۳۰۶	۳۰۸	سوری مینه	الف :- حوزه ها
۳۱۳	۳۰۹	صفاری مینه	غوری مینه
۳۱۴	۳۱۰	خوشحال خان مینه	میرویس مینه
۳۱۵	۳۱۱	سامانی مینه	سوری مینه

بقیه در صفحه ۶۰



بناروال سر پرست هنگامیکه بروی نقشه نا مگذاری جدید شهر کابل را به نما ینده ژوندون نشان میدهد

صفحه ۷

سابقه	حالیه	الف :- حوزه ها	ب :- حدود
...	۱۰۱	شاهی مینه	۱- ناحیه اول
...	۱۰۲	استقلال مینه	الف :- حوزه ها
۱۰۸	۱۰۳	اکبر خان مینه	شاهی مینه
۱۰۹	۱۰۴	ولی مینه	استقلال مینه
۱۱۵	۱۰۵	مهر و مینه	اکبر خان مینه
۱۱۶	۱۰۶	انصاری مینه	ولی مینه

ب :- حدود
سمت شمال: ننگر هار واپ.
سمت شرق: یک حصه ننگر هار واپ. خوشحال خان واپ. و در یای کابل.

سمت جنوب: ضیاء واپ. نادر پشتون واپ. البرونی واپ. در یای کابل.
سمت غرب: شیر علی خان واپ.
شیر پور واپ. و استالف واپ.

سابقه	حالیه	الف :- حوزه ها	ب :- حدود
...	۱۰۷	شیر پور مینه	۲- ناحیه دوم
۱۰۶	۱۰۸	احمد شاه مینه	الف :- حوزه ها
۱۱۲	۱۰۹	شهرارا مینه	شیر پور مینه
۱۱۳	۱۱۰	زرغونه مینه	احمد شاه مینه
۱۱۴	۱۱۱	روشان مینه	شهرارا مینه
۱۱۷	۱۱۲	پروان مینه	زرغونه مینه
۱۱۹	۱۱۳	تیمنی مینه	روشان مینه

ب :- حدود
سمت شمال: ننگر هار واپ.
یک حصه هوتک واپ.
سمت شرق: استالف واپ.
شیر پور واپ. یک حصه روغتیا واپ.
شیر علی خان واپ.
سمت جنوب: نادر پشتون واپ.
ضیاء واپ. شهرارا واپ. ملالی واپ.
سمت غرب: بامیان واپ.

سابقه	حالیه	الف :- حوزه ها	ب :- حدود
۱۰۳	۱۱۴	ضیاء مینه	۳- ناحیه سوم
۱۰۴	۱۱۵	پشتو نستان واپ	الف :- حوزه ها
۱۱۰	۱۱۶	اسمایی مینه	ضیاء مینه
۱۰۵	۱۱۷	کنشکاء مینه	پشتو نستان واپ
۱۱۱	۱۱۸	اریانا مینه	اسمایی مینه
۱۲۰	۱۱۹	باغ بالا مینه	کنشکاء مینه

شماره ۴

شخصی نزد پلیس متهم

می گوید

در حرفه ام پخته نشده بودم و رنه دستگیر نمی شدم

برای دستگیری باز محمد پلانی طرح کردیم
ویکی از پلیسان خود را بلباس محلی ترکستانی
سلبس نموده، خورجینی برایش پیدا کرده و
ترتیب کار را با وفهما ندیم تا دست بکار شود



نیاغلی محمد ابراهیم امیر مامور پلیس پشتو نستان

عاشور سا تن می گوید :

باز محمد از من پرسید برادرت عزیز نام ندارد
گفتم بلی تو از کجای نامش راسی دانی خنده کرد
و گفت من از چهره ات شناختم که برادرت
عزیز نام دارد

از باز محمد خواش کردم که چون تازه بکابل
آمده ام و شهر را بلد نیستم چه می شود یکبار
مرا شهر ببری که شهر زیبای کابل را تماشا کنم

باز محمد ساکن تاشقر غان که نزد
پلیس کابل متهم به فریب کاری است
گفت: يك هفته قبل دودانه گلیم را
برای فروش بکابل آورده بودم و در
یکی از آپارتمان های شهر اتاقي را
بکرایه گرفتم تا چند روزی از کابل
دین کنم تصادفا با یکنفر مشهور
به «مامور» که آنهم در همان آپارتمان
سکونت داشت آشنا شدم و آشنا یی
ما بر فاخت کشید چند روزی با وی در
شدم .

باز محمد چگونه بدام پلیس می
افتد؟ درین مورد نیاغلی محمد ابراهیم
امیر مامور پولیس پشتونستان می-
گوید: روز ۱۳ حمل اطلاع گرفتیم
که یکتعداد فریب کاران پیدا شده
که با چال های مخصوص مردم تازه
وارد در شهر را فریب داده پول
و دزایی آنها می ربایند. باین ترتیب
که بسته هاویا بکس های کاغذ بشکل
نوت نزد شان بوده و همینکه شخص
را زیر نظر کردند او را تعقیب نموده
در لحظه که از پهلوی شان عبور می
کنند بسته ویا بکس را که بین
آن چند پارچه کاغذ بشکل نوت جا
داده شده در پیش رویش بقسمی که
او فکر میکند از جیبش افتاده رها
می کنند. این شخصی نو وارد
و اطرافی بفکر اینکه بسته نوت را
از روی سرک یافته فوراً آنرا برداشته



بالباس محلی و خورجین در گوشه نشستم

به فریب کاری است



از نزدش فرار می‌کنند و قتی چند قدم بعدتر شخص مسافر دست بجیب می‌کند می‌بیند که عوض پول لپایش فقط چند دانه کاغذ عادی است که به دستمال پیچ شده و یا در یکس جیبی اش جاداده شده و از پول آنری دران نیست و آنوقت است که کار از کار رفته و چاره هم ندارد.

وی گفت چون ما با این نوع فریب کار ها مکرر تصادف کرده ایم از آن بهسبب برای دستگیری باز محمدیلانی طرح کردیم و یکی از پلیسان خود را به لباس محلی ترکستانی ملبس نموده

در اثر هدایت ما موزم لباس رسمی ام را تبدیل نموده و لباس محلی تر کستانی و چین رنگی پوشیدیم یک خور جین را که بین آن بعضی لباس ها و غیره را انداخته بودم بشانه انداخته در محلی که بمن هدایت داده شده بود رفتم و در گوشه نشستم رفیق دیگرم از دور مراقب اوضاع بود. بعد از لحظه شخصی بطرفم آمده بعد از جور پرسانی از من پرسید از کجا آمده‌ای و چه کار داری من برایش گفتم از به لباس محلی ترکستانی ملبس نموده



«در حرفه ام پخته نشده بودم و رنه...»

آورده ای گفتم چار هزار افغانی و لباس. این شخص همان (مامور) بود که اصل نامش معلوم نیست مامور که مطمئن و خوشحال بود لقمه چربی را یافته هر لحظه مرا باصمیمیت و دلسوزی خاصی دلدار می‌داد که حتما برادرم را به هر جاییکه باشد پیدا می‌کند درین اثنا شخصی دیگری که همین باز محمد است از پهلوی ما عبور نموده و در همین اثنا دیدم که بسته از جیبش بزمین افتاد مامور فوراً بسته را بر داشت و بمن نشان داده گفت اینه برادر خداما و

ترا داد پول را بین خود تقسیم می‌کنیم و یک حصه برای برادرت که عسکر است نیز جدا می‌کنیم. عاشور می‌گوید: «مامور» که سخت بالای چار هزار افغانی جیبم سرخ آمده بود از من دعوت کرد تا به همراهی او روان شوم که برادرم را پیدا کند. او هر دقیقه مرا خاطر جمعی و وعده همکاری می‌داد. من برایش گفتم که من چون بایک وطن دارم در همین جا و وعده داده ام مجبورم منتظرش باشم و چون می‌دانستم که بهیچ بقیه در صفحه ۵۸



این بسته هارا «مامور» برا یم داده بود.

پولهایت رابه «نیفه تنبا نت» بزن که تلاشی می‌کنند

خور جینی برایش پیدا کردیم و ترتیب کار را با او فهمانیدیم تا دست بکار شود و فریب کاران را دستگیر نماید و یکی از پلیسان دیگر را نیز موظف ساختیم تا اوضاع را مراقبت نموده و نگذارد و فریب کار فرار کند. او اینک جریان را از زبان خود پلیس تعقیب کننده بشنوید: این پلیس عاشور نام دارد و یکی از پلیسان شاتمن ماموریت پلیس پشتونستان است وی جر یان قضیه را اینطور قصه می‌کند.

ومن آدر سش رانمی‌دانم و قتی گفتم از قطفن آمده ام متوجه شدم که شخص سوال کنند ه خیلی بمن علاقمند شد پرسید می‌خواهی برادرت را ببینی پول و خر چی برایش آورده ای؟ گفتم بلی دیدم بیشتر با من از در صمیمیت شروع بسخن زدن نموده از من سوال کرد برادرت چه نام دارد و در کجا عسکر است من نام برادرم را برایش گفتم اما نگفتم در کجا عسکر است باز با علاقمندی خاصی پرسید چقدر پول برایش

دمخه روغتون ته تللی وه. دهغی څخه

می دیونس د احوال پوښتنه وکړه
دی داوږد او سیلی سره همدومره
وویل:

— هماغه شاته دی.

که رښتیا ووايم په دی غریبی می
بیخی زیات زړه وسو، خوما به ددی
په حق کی څه کړی وای ځکه زما دوسه
پوره نه وه چه یونس له دغه هلاکته
اودا له دی فلاکته خلاصه کړم....
یونس ته ورغلم.... هغه په هماغه
بیگانی حال پروت و هیڅ ښه والی یی
نه و پیدا کړی. دده نظافت ته مربوطو
کسانو دومره پاملرنه نه وه کړی...
داچه دده اودده دخوا وشا ناروغانو
په لیدلو راته د پریشانی احساس
پیدا کیده... نومی ونه کړای شوچه
په روغتون کی ډیر ځنډ وکړم....
له روغتون څخه راستون شوم....
دڅه کار ددرلودلو له کبله دیوه ملگری
کړه چه دښار په یوه لیری گوښه کی یی
کور و ولاړم هغه هم چیرته تللی و..
نوڅکه ډیر زیریرته خپل کورته
راستون شوم... زما ارام په یوځای

رکړم چه تیره ورځ یی را سره
وعدده کړی وه.

دی راته ویلی و چه بیگانه ته په دغه
موضوع کی دسره مفصله وکړم.
کاشکی دغه مفصلی خبری خومود
خوشحالی په فضاکی اوریدلی وای..
همدا پوښتنه زما په زړه کی گرزیدله
راگرزیدله چه هغی راته وویل:

— ستا لیک می هغی ته ورکړی او
په خواب کی راته وویل (چه نن چیرته
روانه یم سباته می پوښتنه وکړه)
کاشکی دغه سبا خوم راغلی وای.
ماورته په پوره تاسف سره وویل:
— خومره به ښه وای چه زما دغه
خوشحالی دومره زړ په دی خپګان نه
وای اوښتلی

دخبرو په ترڅ کی ضیا په مایوسانه
لهجه زیاته کړه:

— لکه چه ماته ښکاره ده هغه دښو
اخلاقو خاونده نه ده اوزه یی ستا
دپاره لازمه نه گنم... دا هغه خبره وه
چه دیونس دناوړغی په لومړی شپه
څه وخت چه له روغتون نه راستانه

دوهمه برخه

«راځی» نړی وال

کاوندی

.....

شو ضیاراته دسړک په سر رایاده
کړی وه.....

داراسره تردیره پوری مشغولیدله
اوزه یی لاخان ته نژدی کولم ځکه د
یوی خوا یی زما غوښتنلیک هغی پیغلی
ته سپارلی و اود بلی خوا یی دغم په
وخت کی زما دخوشحالی په خاطر
خبری کولی چه په دغه فرصت کی
یی هیڅ مناسبت نه درلود چای اویو
څه انگور ورته چا راوړل... خودی
ډیر کم هغه وخورل... و ضعه
یی دتاسف وړ وه... ددی ماتم سره
سره یی پیا سم په زخمی زړه زما د
خوشحالیو هڅه کوله رښتیا چه ډیره
گلالي ښځه وه.

کله چه له وړه وتله راته یی وویل:
— زه په دی باره کی تا سره
پوره مرسته وکړم که وشي یوه ښکلی
اولایقه ښځه دی په برخه شی.

دشپي په ډوډی دیو گران

— کاکا! ته خودلته وگوره دیونس
سره یوځای ناجوړان ټول ستا زامن
اود وروڼو غونډی دی، موږ ته ښایی
چه په دی ټولو خپه شوو اود شفا
موندلو دعایی وکړو.

دری واپه له روغتون څخه راروان
شوداچه نژدی برخه کی ټکسی نه و
نو تر عمومی سرکه پوری یوڅه لاره
وه.... موږ په داسی حال کی چه
چوپ را روان وو، عمومی سرکه ته
راورسیدلو مخکی تردی چه په موټر
کی سپاره شو. ضیا دخسر څخه
راپیله شوه او همدومره یی راته وویل:
— هغه دښو اخلاقو خاونده نه ده
زه یی ستا دپاره مناسبه نه گنم.

مونږ موټر ته وختلو خوتر کوره
پوری ددوی سره مشغول وم چه:
خومره ښکلی ښځه ده... په داسی
بحرانی حال کی هم زما دزړه دپاره
خبری کوی کنه ددی فکر نور مال وای
نوولی یی راته دا خبره هغه وخت نه
کوله چه له کوره روغتون ته را
روانیدلو... هوکی هغه وخت دا په
خپل حال کی نه وه.

دشپي ۱۲ بجی وی چه کورته
راورسیدلو ددی دکوټی په دروازه
کی موسره شپه په خیر وویل اود
یونس د شفا دعا وکړه.

ټوله شپه می خوب ونه کړای شو
اوهره شپه راته دیونس په سړو
وینو ککړ صورت اوتکه شنه خیره
ترسترگو کیدله اوزه یی روحی کراری
او خوب ته نه پریښودم چه ویده شم
ماته هماغه بستره چه یونس په کی
شین صورت تړلی پروت و یوه خوا
ورته دده خاونه ښځه سری سترگی
ولاړه وه او بل پلو ورته دده هر دم
شپید سپین ږیری پلار لکه مړی
ولاړ و او بالاخره خواشاورته دده
په خیر ژوبل ناجوړان پراته وو،
زگړوی یی کول او حیران حیران یی
کتل... نه پوهیږم چه څه وخت خوب
وړی وم چه سپار په
ډیر نارامی راوښ شوم هوکی دیوره
کسمالت اوروحي گپوډی احساس می
کاوه.

سپار زما لومړنی پروگرام دا و
چه دیونس له حاله په روغتون کی
خان خبر کړم. دریشی می واغوستله
اود روغتون په لور له کوره ووتلم..
کله چه دروغتون انگرته ورسید لم
ضیامی په مخه راغله... ځکه دا ترما

میله سره ناست وم دویمه مړی می
لاپه خوا کړی نه وه چه چاغ کړ:
یونس مړ شو! دی ترڅی چغی زما په
صورت یو ډیر دروند تاثیر وکړ.
مړی می له لاسه واچوله... وراره می
هم راته چغی کړی.

— لالا!..

له میله می اجازه واخستله،
لاسونه می پریمنخل... دلالا دغیر سره
می وراره هم دروازی ته ستون شوی و
زه هم دهغی پسی ضیا کوټی ته ورغلم
گورم چه ضیا دوچ لرگی غونډی یی
هونښه او بیحرکته غزیدلې ده....
اصف کاکا اودیوه گاونډی ښځه د
هغی سرته حیران ناست دی دا وخت
ضیا بیخی مړی ته ورته وه....
په داسی حال کی چه د ضیا په لیدلو
زښته زیات خپه شوم او دواړه دیوه

غریب انسان دمړینی ترازیدی راته
نیغه سترگو ته ودریدله ددی سرته
نه ډاکتر ناست و او نه بل خواخوږی
یونس هم دمرگ په بستر کی پروت
و، واپه ماشومان یی په مخکې پراته و
چغی یی وهلی موری مورجانی!

کله اوریدلی شوی دخسرو او او
خو ددوی مورجانی دهغی دغه چغی
پاری ختاشوی و... (تاسی کولای
شی چه دیوه غریب په کور دغه
ترازیدی هم خاتنه مجسمه کړی) د
اصف کاکا لاسونه او پښی یوی
مسلسلی لړزا اخستلی وو، هیڅ یی
لهوسی پوره نه و، دی هم په ژوندینی
مړ و، هلته دورسیدلو سره می دهغه
څخه دکیفیت پوښتنه وکړه.
ده په داسی حال کی چه لړزیده
په وارخطا لهجه یی وویل:

— ضیا له روغتون همداسی اوس

راغلی او ویل یی چه (یونس خبری
تری نیمگړی پاتی شوی زه پوه شوم
چه ضیا ضعف کړیدی، دواړه می
ورته لاس او پښی په سړو اوبو
ورپریمنخلی دلته نوماته خان بیخی

دده ورور ښکاریده سره ددی چه دا
ډیره ښکلی معلومیدله بیا هم په ما کی
دشپوانی غریزی هیڅ احساس نه و
پاتی تسکی سری شونډی، سپین
غابښونه، پرمخ یی درځوولو څاڅکو
ښکلیتوب زیات کړی و ویښتان یی پر
مخ ترمی ترمی خپاره شوی وو، لاسونه
یی ډیر ساره اوبی حر کته و سپینه
غاړه او سپینه یی هم په خوشبو یو

خولو لامده وو.

دلته ماته ددی ښکلا دومره نه

مجسمه کیدله بلکه ددی صمیمیت ،
اوزپه ورائی را ته دیونس دتیری
ورځی لیدنه تر سترگو کوله
دلته دایې هوښه زما په وړاندې
نه وه پرته بلکه مافکر کاوه دیونس
دی چه په خپلو وینو کې ککې پروت
دی پداسی حال کې چه دغریب یونس
خیره زما ترسترگو کیدله ماهیڅنه
شو کولای چه ددی دزپه وړونکی
په بلره کې فکر وکړم اوددی دښکلو
اندامو نوله لیدلو څخه خوند واخلم اوکه
خه بهی په زپه کې تیرهم شول
نودواره به دیونس معصوم هویت
زه تهدید کړی وم هوکی په داسی
یوه غمجنه موقع کې دضیا له ښکلا
نه خوند اخستل ماته تر گناه څخه
کم نه و .

ضیا می دهغی په دو شکچه سمه
کړه بالینت می ورته دسر دلاندی
کینود ، په سینه می ورته لوند
دسمال واچوو اود لیمو شربت چه
زما په ښوونه می وراره تیار کړی و
دهغی په خوله کې یوه یوه کاچوغه
اچاوه ، خوشیې وروسته دی ساه
واخستله او پوه شوم چه زما تدبیر
موثر واقع شویدی ، بیامی دشریت
ټول گیلان دهغی په خوله کې ور
واړو اولاسونه می ورته و منښل
نوی سترگی وغړولی اوخپل ځان یی
چه وه کړی دمخه یوازی و ، زمونږ په
منځ کې ولیده چه گرد چاپیر ورځنی
ناستوو دشریت وروستی څاڅکی
می دهغی په خوله کې تویی کړ ، ترڅو
چه یی بیخی سترگی وغړولس .
اصف کاکا چه تردغه وخته پوره
حیران ولاړ و دایې په غیبه کې ونیوله
اوپه چپرکت کې یی واچوله ، پرستن یی
پری واچوله اوځینی خلک ور ځنی
رخصت شول .

نه پوهیږم چه ددی په زپه کې
بیباخه تیر شو چه ددویم ضعف سبب
یی شو ، داپلا بیامو سړی اوبه دهغی
په پښو واچولی اودکوټی بندې کړکی
موورته پیرته کړی ، دهودښه جریان
په واسطه څه ارامه اوبښه شوه .

• • •

سهار چی خپلی وظیفی ته تلم د

ضیا کوټی ته ورغلم او اصف کاکا
ته می ورغږ کړ .
ضیا اوس څنگه ده ؟
سپرته ده .

ورتنو تلم گورم چه بی هو ښه
غزیدلی ده تش کالبوت ښکاریده خو
ضعف نه ده ، زما دښو په کښهارونه
خزیدله ... خسری ورغږ کړ چه زه
ولایم ، ضیا اړخ بدل کړ ، سترگی یی
راواړولی اوبه شونډو یی ترڅه خندا
خپه رمنوه په اشاره یی را ته ستړی
مشی راکړل ، مای هم دسر په
خوځولو مننه وکړه او ورته ومی
ویل :

خورکی ضیا! زه در ځنی کسلکه
غوښتنه کوم چه نور ځان هلاکت
ته ورته کړی ، تاته ښای چه دیونس
دزوښتیا اوتاروغی ددرونه باردخپل
سپین زیری خسر په اوږو یوازی
پری نږدی ښه داده ، چه تاهغه ته
دلداری ورکولای ، دیونس دماشومانو
غمخواره تهو اوسی نه دا چه ته هم
ځان دهغه سره سمه کړی اوکه زما
په خوښه دی کارونه کړ نوزه به
درځنی جدا خپه شم او چه ورځنی
رخصتیدل ددی په ښکلو سترگوکی
می دهغی تصویر ولید چه راته
ویل یی :

— بی یونس زما ژوند کومه معنا
نه لری .
ټوله ورځ می په یوعالم خیال
کې تیره کړه کله په راته دیونس
ژوبله خیره رادمخه شوه اوکله به
راته په روغتون کې دنورو ناروغانو
بی نوره سترگی ... او بیا کله به
دضیا بی هوښی رایاده شوه ... او
ورسره داصف کاکا سپیره او بی
وسی خیره را په زپه شوه هوکی
دیونس دواړه بیوزلی بچیان خوزما
څخه هډو هیریدای نه شول .

ټوله ورځ بی له څو واره هیڅ له
شعبی څخه باندی ونه وتلم اوپه
کتاب لوستلو می تیر کړه ، تادی
می وه چه زر کورته ورسپرم اود
یونس له حاله خبر شم څکه ډاکتر
۴۸ گړی وروسته دده نتیجه
ښودلې وه ...

کله چه کورته ورسیدلم ، په پوږیو
چه ختمل نود ضیا دکوټی مخی ته د
ډیرو خلکو په راغونډیدلو سره یوڅه
وارخطاشوم ، سلام می وکړ او دیونس
دآمر سره چه مامم پیژانده او هلته
ولاړ ستړی مهشی وکړه ، نور په
ځان پوه نه شوم ... دیونس مینه
می بیخی له یادو وتلی وه اصف کاکا
رادمخه شو ... زما چه دیونس په
مرگ باور نه راته نومی دهغه دحال
پوښتنه وکړه ، په داسی حال کې چه
دهغه اواز ددشوی ووی ویل :

— هغه می خپل اصلی وطن ته
ورسولو دلته نوپه ځان پوهیدلم چه
یونس خومړدی سترگی را باندی
راپتی اواواز می ددشو ، داصف کاکا
دسرو سترگو اوسپیره مخ په لیدلو
راځنی لاره ورکه شوه په ځان نه
پوهیدلم له خوده وتلی وم حتی کله
چه کورته لاړم دچاپه ستړی مهشی
هم نه پوهیدلم .

دلاس بکس می کینود او ډیرزړ
دخلکو دټولنی سره یوځای شوم ، تر
ډیره پوری بی دمه ولاړوم ، هرڅوک
غلی ولاړوو ... ترڅو چه ځینو خلکو
په تللو شروع وکړه ... هرڅوک
لاړل ...

زه او اصف کاکا پاتی شو ماپه
هغه ته څه ډاډ ورکړی وای څکه هغه
زما په زپه قوی معلومیده .
ددوی کره دیونس یوڅو خپلوانی
ښځی پاتی وای ، دلته په کورو کې دا
رواج نه و چه دهمدردی په توگه د
مړی کورنی ته ډوډی وکړی خو ما
دکلیو درواج له مخی ضیا راوغوښتله
او ورته ومی ویل چه د میلمنو دډوډی
څخه بیغمه اوسه .

دضیا په کوټه کې ټوله شپه په ژړا وه
اودضیا اواز تر ټولو ښه پیژانده
کید ټوله شپه می ونه کړای شو
چه ویده شم ، همدغه دیونس دمړینی
اوبلتیا تراژیدی می له سترگو تیریدله
همدغه کمبخته ضیا او ځوانه کونډه
هماغه دده واره یتیمان چه دیتیمی
په لومړی شپه په گو څه کې ویده
پاتی شوی وو یونس دډیرو ارمانونو
سره مړشو او دضیا ډیر ارمانونه

هم دهغه سره یوځای دسپیرو خاورو
دلاندی شول ...
دضیا دراتلونکی ژوند په باره به
می سوچ واهه ... دنورو ښځو ویر
اود ضیا زما ددی فکر وهلو سلسله
کله کله راپری کوله ډیره سخته شپه
ده زه هم پورمړی اخستی وم اودیونس
مړی ډارولم ټوله شپه وینم وم ، خو
پوری چه دضیا چغی اوریدل کیدلی
مامم یوه سترگه پټه نشوی کړای
سهار چه له کټه را پاڅیدلم په ځان
باندی می ډیر دروند بار احساس
کاوه .

آیا ضیا به څه وکړی ، اصف کاکا
هم دومره مهربان سړی نه دی چه ددی
په حال ورحمیری اود یونس غونډی
ددی زپه دگل غونډی تازه و ساتی
داخبره هله ماته محققه شوه چه د
مړی په دویمه شپه دضیا کره ورغلم
ضیا به دیونس په مرگ تاسف ښکاره
کاوه مگر اصف کاکا دومره خپه نه

برښمیده خپه به څنگه نه و چه زلمی
زوی یی مړ و خو داچه ضیا غریبه یی
خپه کوله داپبله خبره وه ...
لنډه داچه دغه غریبه ، ځوانه کونډه
زموږ په گاوندیتوب کې تر ډیره پاتی
نه شوه ... اوکله یی ډیرزړ بار
شوله

څه وخته دوی گډه کوله نو
ضیا خپل خسر ته وویل :
— ښه به وی چه له گاوندیانو څخه
دتلو اجازه واخلم ، خواصف کاکاددی
خواب ډیرزړ ورکړ اوددی خبره لاپه
خوله کې وه چه یوه کلکه خپیره یی
ورته په هغه مخ حواله کړه کوم چه
دخوانیمرگ یونس په ویر پر سولی
و .

وروستی پټه چه ددغی غریبی
کورنی څخه ماته په لاس راغله هغه
دیوه اخبار پرمخ یوڅو لیکي وی چه
اصف کاکا له خوا ښکل کړی شوی
وی :
(یونس ښځه او کورنی د ښاغلی
آمر صاحب دهمدردی او غمخواری
څخه چه دیونس په معالجه اومړینه
کې یی ښکاره کړیده دزپه له کومې
تشکر کوی) .
پای

گفتار نیک

کردار نیک در

به مقصد آشنایی با جمعیت های
خارندوی هندو پاکستان و بازدید از
فعالیت های مسلکی و خدمت
اجتماعی آنها و باز دید و مشاهد
آثار تاریخی این دو کشور یک
هیأت چارده عضو دانشجویی بریاست
پیغله کامله «راسخ» عضو تعلیمات
مسلکی دافغانستان خارندوی تولنه
و بر هبری پیغله رویدا سر کش لیدر
پالنجونى با استفاده از رخصتسى
زمستانی به هند و پاکستان مسافرت
نمودند .

افغانى آشناسا خته و توانستند حلقه
دوستى و خواهرى خا رندوى جهانى
را مستحکمت سازند .
بس کابل رابه قصد پاکستان ترك
گفتند و مجرد ورود به پاکستان در
خانه خارندوى اقامت نمودند .

پیغله رویدا سر کش لیدر گروپ
پالنجونى طى مصاحبه از مهمان
نوازی صمیمانه و بی آلاش و خواهرا نه
رویدا علاوه کرد در شهر هـ
و ایالات پاکستان و هند طى بیست

برای دختران پالنندوی افغانى این
سفر از نگاه خارندویى خیلئ مفید
و با ارزش بوده و توانستند معلومات
جالبی در راه خا رندوى پیامورندوب
اندوخته های مسلکی شان بیفزایند .
همچنان هیئت دختران پالنندوی
افغانى جمعیت های خا رندوى هندو
پاکستان رابه فعالیت های خا رندوى



سفارت کبرای افغانى در اسلام آباد به افتخار دختران پالنندوى
دعوتى ترتیب داده بو دکه در ضمن آن سفیر کبیر داکتر على احمد پوپل
با آنها عکس یادگارى گرفت

خارندو یان پاکستانى و هندی با
قدر دانی یاد نموده خاطره این سفر
زافرا موش ناشدنى خواند .
در همه جا دختران خارندوى باحمایل
گل و خوش آمدید مارا بدرقه کردند .
پیغله سرکش گفت هیئت پالنجونى
که با لباس رسمى خارندوى افغانى
ملبس بودند در اواخر ماه دلو بسواری
روز سفر خویش با عالمی از گرمجوشى
واحساسات دختران مواجه شدیم
لیدر گروپ پالنجونى گفت که طى
اقامت در پاکستان و هند علاوه از آنکه
به فعالیت های مسلکی خا رندوى این
دو کشور آشنایی حاصل کردیم موقع

کمشتر بین المللى دختران خارندوى
پاکستان هنگام تفویض نشان دولتى
به پیغله رویدا سرکش لیدر پالنجونى



دختران پالنډوی افغانی بانمایندۀ وزیر معارف هند در هیپی سکول



همچنان گفتار نیک کردار نیک خاوندی را بصورت عملی مشاهده نمودم و مانند یک عنصر واحد و مفکوره واحد ناشی از روش های خاوندی را بیاد گذاشتیم.

پیغله پروین جامی محصل صنف چهارم پوهنخی طب از رویه و پیش آمدنیک دختران خاوندی پاکستانی یاد آوری نموده گفت وقتی از هند بسوی لاهور حرکت کردیم و در خانه خاوندی رسیدیم همه دختران خاوندی پاکستانی را مانند فامیلی که منتظر یکی از اعضای خانواده خود باشند منتظر یافتیم - آنها بسترهای خواب مان را با گل پوشانیده بودند. پیغله راحله کامیار گفت من این خاطره را فراموش نخواهم کرد که شباهت دختران افغانی را طی این سفر معرفی کردیم. آواز مشاهده رقص ها و استماع سرود ها در یکی از مکاتب دهلوی دیدن یک نمایشنامه که بدعوت وزیر معارف هند صورت گرفته بود و یاد آوری کرد.

دیگران باوی کمک می نمودند که این عمل سایر مسافران را متعجب و متحیر ساخته بود. چه همه بکس های خود را توسط حامل نقل میدادند.

پیغله محبوبه منصوری معلم خاوندی بجواب سوالی که یکی از خاطرات خوش سفر خود را بیان کند گفت:

خاطره های خوشی که از سفر هند و پاکستان دارم زیاد است ولی یگانه چیزی را که از این سفر تا مدت ها فراموش نخواهم کرد رویه و احترام متقابل بین خاوندی و این دو کشور با ما می باشد بدون آنکه باهم معرفت قبلی داشته باشیم.

و با عظمت را مشاهده کردم احساس عجیبی بمن دست داد که از یاد آوری آن سرور و فرحتی بمن دست می دهد پیغله شاه حسینی گفت همچنان این سفر در من جرئت تولید نمود چنانچه در شب سوم سفر که کنسرت و آتن ملی توسط گروه ما اجرا شد من به استعداد آواز خوانی خود پی بردم و برای اولین باریکی از خواندن های پشتورا که می رنم بهوش سرانیده بود خواندم و از طرف دختران خاوندی پاکستان فوق العاده تشویق شدم.

پیغله زهرا ایوب محصل صنف چهارم پوهنخی شریعت که عضویت هیئت را داشت بجواب سوالی که آیا در سرحدات به مشکل مواجه شدید یا خیر گفت:

با وجودیکه در سرحد بین هند و پاکستان دو ساعت منتظر ماندیم تا پاسپورت های ما بررسی شود و فوراً ما را خانه پری نمائیم ماموران سرحدی رویه خیلی دوستانه نمودند.

زهرا ایوب گفت فاصله یک و نیم کیلومتر بین سرحد پاکستان و هند گروه ما بکس های شان را خود حمل کردند و از کسیکه دوبکس داشت

مادنیای

میسر شد تا از پوهنتون پشاور - بند برق و رسک - بازار قصه خوانی مطابق پشاور و چندین کالج - باغ شالامار - مینوا مشهور لاهور - موزیم آنجا و همچنان مسجد شاه قلع شاهی بازار مشهور انار کلی هتل بین المللی لاهور مقبره شاه جهان - زیارت مبارک گنج ده بعضی مکاتب کلان سالان که توسط دختران خاوندی پاکستانی تدریس میشد دیدن نماییم.

پیغله رویدا گفت در هند طی پنج روز اقامت از مقامات تاریخی مانند لعل قلع - اندیا گیت مسجد جامع دهلوی موزیم نهرو مقبره همایون - تاج محل آگره مقبره نور جهان - جها نگیر و ممتاز و آرامگاه گاندی نهرو و شاستری - قلع شاه جهان مقبره خواجه معین الدین چشتی بازدید کردیم.

پیغله رابعه شاه حسینی محصل صنف سوم پوهنخی اقتصاد پیرامون احساسات عجیبی که از دیدن تاج محل بوی دست داده بود گفت. تاج محل را از روی مطالعه کتابها می شناسم و روزی که آن محل تاریخی

دختران پالنډوی افغانی و خاوندی

بان پاکستانی عکس یادگاری گرفتند



هنگامی که اولتیماتوم فرانسه و بریتانیا به ناصر رسید، وی باور نمیتوانست کرد که صدراعظم بریتانیا در نهان با اسرائیل بندو بستی داشته باشد. ناصر میگفت: «چگونه ایدن میتواند دروغ گوید. آیا ایدن مردی دروغگوست؟»
درین زمان یکی از افسانه هادر خاور میانه این بود که يك «جنتلمن» بریتانیایی هرگز دروغ نمیگوید.

سیمای جمال عبدالناصر

By Mohammad Heikal

نوشته «محمد حسنین هیکل»

بخش هفتم

ترجمه «رز»

ریموند هیر سفیر تازه اضلاع متحده امریکا که جانشین بایرود شده بود، اطلاع داده شد که بریتانیا درصدد انجام دادن کاری سو ظن انگیز است. وی این پیام را به واشنگتن فرستاد و طلب معلومات کرد ولی رویدادها برین حادثه پیش گرفت زیرا پیش از آنکه ریموند هیر پاسخ در یافت کند واشنگتن به تمام اتباع امریکا هدایت داد که مصر را ترک گویند.

سامی عبدالفتاح سفیر مصر در لندن به ساعت چار در وزارت خارجه احضار گشت همچنان همکاری کمال عبدالنبی در پاریس به ورسای خواسته شد. درین دو محل، این دوسیا ستر مصری اتمام حجت (اولتیماتوم) مشترک فرانسه و بریتانیا را به مصر و اسرائیل دریافت کردند.

این کار به شیوه ریون تروپ صورت گرفت: به هیچ يك ازین سفیران چو کی تعارف نشد. هنگامی که سر ایقون کرک پاتریک معین وزارت خارجه بریتانیا این اتمام حجت را به «عبدالفتاح» تسلیم کرد وی شگفتی زده بر جایش ایستاده ماند ولی نبی در پاریس از کسی نترسید و بدون آنکه دعوت به نشست شدن شده باشد، نشست.

این اتمام حجت از اسرائیل و مصر میخواست که آتش بس را بپذیرند و هر کدام نیروها را از راده میل از

بن گورین و از طرف فرانسه پینو امضاء کرد. همچنان پاتریک دین رییس بخش خاور میانه در وزارت خارجه بریتانیا در فرانسه پایبندتا این مواقتنامه را از طرف بریتانیا امضاء کند.



«صلاح سالم» به ناصر پیشنهاد کرد که خودش را به بریتانیا تسلیم کند

پنج روز بعد، در بیست و نهم اکتوبر، اسرا ئیل تعرض را بر سینا آغاز کرد. تنها سحر گاه روز دوم این خصومتها بود که ناصر شروع کرد به دریافت واقعیت او ضاع گزار شهابی به دست آمد که نشان میداد هوا پیمای اکتشافی کانبرا برفراز سینا پر واز میکنند و چون نیروی هوای بریتانیا یگانه نیروی هوایی بود که در خاور میانه چنین هوا پیمایایی در اختیار داشت بنابراین این هوا پیمای در اختیار بریتانیا بود.

اختیار مقامات مصری گذاشت اما هنگامی که چند روز بعد همین مرد به سفارت مصر آمد و پنج هزار پوند استرلینگ برای اطلاعات بیشتری در باره ملاقاتهای بریتانیا-بیان و فرانسویان با اسرا ئیلیان و يك نقشه مشترك نظامی، درخواست کرد، افسانه وی را باور نکردند و به دستور قا هره وی را به حیث يك خائن دور راندند.

ناصر خودش را قناعت نمیتوانست داد که ایدن با دانشی که ادعا میکرد درباره خاور میانه دارد، موقف بریتانیا و دو ستانش را با جنکیدن در کنار اسرائیل در میان ملل عرب به مخاطره اندازد.

شاید ناصر در باره اهداف ایدن کاملاً در اشتباه بوده باشد، اما نظرا و در مورد نتیجه کارهای ایدن به صورت مطلق درست بود.

درواقع ایدن در نهان با اسرا ئیل به سازشی رسیده بود و در يك سلسله ملاقاتها که در ویلابی واقع سیویز در بیرون پاریس برگزار شد، با سلوین لاید، کر یستین پینو بن گورین که از طرف شیمون پیرسو موشی دایان پشتیبانی میشد، شرکت کرد.

موافقتنامه ای در باره عملیاتی که بایستی علیه مصر به راه افتد بین اسرائیل و فرانسه منعقد گشت. این مواقتنامه را از طرف اسرائیل

این حرکتها برای آن صورت گرفت که حتی درین مرحله نیز کسی درك نمیتوانست کرد که میان بریتانیا و فرانسه و اسرائیل و اسرا ئیلیان در نهان سازش موجود باشد. ناصر در باره فرود آمدن نیروهای پرا شوتی اسرائیل بر دره متلی خو شباور نبود. این بخش برای نیروهای زمینی اسرائیل خیلی دور بود و میپنداشت که عملیات مشترك امکان ندارد و محتمل به نظر نمیرسد که ایدن در نهان با اسرائیل بندو بستی کرده باشد.

رییس جمهور و همکارانش، علی الرغم اطلاعاتی که به دست میامد و درین اطلاعات به سازشی یقینی بین اسرائیل و فرانسه اشاره میشد نظر فوق را داشتند چرا که سرازیر شدن اسلحه به اسرا ئیل فزونی گرفته بود. اگر چه دالس فروش قسمتی از سلاحهای امریکایی را به اسرائیل منع کرده بود اما از این فرو نی اطلاع داشتیم، ولی اطلاعات دیگری هم میرسید که ما نمیتوانستیم خود مان را متقاعد سازیم که این اطلاعات درست است. در همین هنگام فرانسوی مردی به سفارت مصر، در پاریس رفت و در برابر يك هزار پوند استرلینگ چیزهایی را در باره يك سازش نهانی بین اسرا ئیل و فرانسه در

هنگامیکه نیروهای هوایی فرانسه و بریتانیا قاهره را بمبارد کردند، «قوتلی» رئیس جمهور سوریه در ماسکو بود. او آنروز، هنگام ملاقات با رهبران شوروی، از جایش برخاست و سر وزیر دفاع شوروی فریاد کشید: «مارشال ژوکوف، مارشال ژوکوف، مارشال ژوکوف، میخواهید که من یعنی یک ملکی بیچاره بشما یعنی ستاره جنگ جهانی دوم، نشان بدهم که چگونه مداخله کنید؟...» بعد، از خشم و بیچارگی نزدیک بود به گریه درآید.



..و نیروهای پراشوتی بریتانیا فرود آمدند



ایدن در نهان با اسرائیل سازش کرده بود

رئیس جمهور با گرفته شدن این تصمیم، دست به کار آن شد تا دفاع کشور را سازماند می کند. وی به پایگاه نظامی در قشله ربا سیه رفت و در آنجا با فیلد مارشال عبدالحمید عامر قوما ندان قوای مسلح گفتگوی بر حرارت و داغی انجام داد. عا مر آغاز بدین کرده بود که نیروهای زره دارش را به سوی سینا حرکت دهد تا تهدید اسرائیل را با سخی گفته باشد. او میخواست این حرکت را ادامه دهد تا اسرائیل را از کانال دور نگذارد ولی ناصر اصرار داشت که تانکها باید به عقب برگردانیده شود تا در برابر نیروهای فرانسوی و بریتانیایی، از کانال دفاع کند. او استدلال میکرد: «اگر آنان در پوت سعید پیاده شوند، پیوند ما با نیروهای زره دار در صحرای بریده خواهد شد. من ترجیح میدهم که نیروهای زره دار برگردانیده شود و مداخله کشور از کانال دفاع کنیم.»

این دو مرد، دودو ست دیرینه، سراسر شب را به همین بحث سپری کردند و سر انجام بر گشتن تانکها از سینا به تعویق انداخته شد.

همچنان رئیس جمهور دستور داد تا نیروهای هوایی به هیچ حرکت جنگی دست نیازد، زیرا دشمن درین زمینه امتیاز کامل دارد. باز هم اختلاف نظریه میان آمد: مارشال عامر میخواست که نیروهای هوایی بجنگند و لی ناصر این کار را خود کشی و قتل عام میدانست درین هنگام مصر تنها سی تانک پیمما داشت که برای عملیات مناسب تلقی میشد، اما در واقع، همه این هوا پیمماها برای جنگیدن آماده نبودند.

یکروز پس از صدور اتمام حجت سیل تبلیغات علیه ناصر جاری شد ایستگاه رادیو بی بریتانیا یاد قبرس بار دیگر صدای بریتانیا نام گرفت و برنامه های آن چنان طرح شده بود تا ناصر را به دست مردم مصر سرنگون سازد. درو نمایه این برنامه ها این بود که ناصر دشمن است.

کرانه های کانال دور ببرد همچنان این اتمام حجت میخواست که مصر باید اشغال مو قتی نقاط عمده پورت سعید، اسما عیلیه و سویز را توسط نیروهای بریتانیایی و فرانسوی بپذیرد.

برای عملی شدن این خواسته ها دوازده ساعت و وقت داده شده بود اتمام حجت میگفت: «هر گاه تا به سر رسیدن این وقت، یکی یا هر دو طرف، این خواسته ها را عملی نکنند بریتانیا و فرانسه با هر قدرتی که لازم باشد، به مداخله خواهند پرداخت تا این تصمیم را عملی سازند» هنوز ناصر باد شواری نمیتوانست پذیرفت که فرانسه و بریتانیا هوای مداخله را در سردارند، اما این اتمام حجت، بوی بد نیرنگ و دورویی را بلند ساخت. منظور ازین نکته که هر دو طرف نیروهایشان را ده میل از کانال دور ببرند چه بود؟ در حالی که اسرائیل درین زمان تنها یک کتک پرا شوتی در آن نزدیکیها داشت و این کتک هم چل میل از کانال دور بود.

ناصر میگفت:

«اینها همه دروغ است. چگونه میتوانم دروغ بگویند؟ آیا ایدن مردی دروغگو ست؟»

درین زمان یکی از افسانه ها در خاور میانه این بود که یک جنتمن بریتانیایی هرگز دروغ نمیگوید. ازینرو، ناصر گیج و شگفتی زده بود او اگر چه از ایدن خوشش نمیامد، اگر چه میدانست ایدن سر آن دارد که وی را براندازد، اگر چه به ایدن اعتمادی نداشت، با اینهم فکر نمیکرد که ایدن دروغ بگوید.

آتشب کابینه جلسه کرد تا تصمیم گیرد که چه راهی را بر گزیند رئیس جمهور بدین نظر بود که سر نهادن در برابر این اتمام حجت برای مصر مصیبت بار خواهد بود در نتیجه اتمام حجت سر اسر رد شد اما اسرائیلیان بر اساس نقشه خواسته های اتمام حجت را پذیرفتند.

یاد همه که گشت

چرا در ایوران فرار کرد

این حرفها را
نزدید آخر
درین عصر و
زمان بسیار
بد است



شنیدم که در مجلس عالی وزراء
روی معضله ایار تما نهایی نادر شاه
مینه بحثی صورت گرفته و قرار
است عنقریب فیصله حکمیت در
مورد صادر واعلامیه اش پخش شود
این کار خواهی نخواهی صورت
گرفته است، اما شیرینی اش درین
است که همان عده اشخا صیکه
چندین خانه داشته و باز هم خود را
مستحق نشان داده ایاار تمانهایی چند
از نادر شاه مینه راتصا حب کرده اند
باید دو باره خانه ها از نزد شان
تسلیم گرفته شود و برای اشخا ص
مستحق توزیع گردد، تا هم حق به
حقدار برسد و هم این عده اشخاص
غیر مستحق دو باره مر تکب همچو
گناه نشوند.

خود را پیش گرفتیم اما نفهمیدم
چطور شد که بعد از رفتن ما تکسی
وتکسی ران هم بدون پولیس ترافیک
براه خود روان شد؟!
ژوندون



به تکسی از سید نور محمد شاه
مینه بالا شده میخواستیم به شهر
بیائیم مادو نفر بودیم، من فکر
کرده بودم بر حسب تما ملیکه هست
تکسی ران بیشتر از بیست افغانی
ازما تقاضای زیاد تر نخواهد داشت
اما اینطور نبود و قتیکه به پل باغ
عمومی میخواستیم از موتر پا یین
شویم، رفیقم یک نوت پنجاه افغانیکی
را از جیب خود بیرون آورده به تکسی
ران داد، راستی نگفتم هوا کمی
بارانی بود... بعد تکسی ران نوت
ده افغانیکی بر رفیقم پس داد.
برایش گفتم برادر پو لت بیست
افغانی میشود چطور به عوض سی
افغانی - نوت ده افغانی یکی برایما
پس میدهی؟
گفت نمی بینی که باران است.

گفتم:
میبینم اما اینکه ارتباط به کار
تو ندارد یا مثلیکه موتر تودر روز
های بارانی بیشتر تیل می خورد
گفت:
مهای گپهاره نمی شنوم چهل
افغانی پو لتان میشود، آنطرف شما
اختیار دارید.

دینم چاره نیست، اتفاقا قاپولیس
ترافیکی در همان نواحی نظر مارا
جلب کرد بیدرتک اورا صدا کردیم.
او آمد مو ضوع را برایش گفتم
خوب این پولیس ترافیک با جنگ و
دعوا پول مارا از تکسی ران گرفت
ما شیر نش، اینبود که معلوم شد
موتر اصلا نمبر پلیت لینی دارد،
یعنی جواز سیرش لینی است و در
بین شهر کار میکند، بعد پولیس به
اصطلاح قایم بود که تکسی ران را به
ماموریت ببرد، اما چون ما کار داشتیم
وحسا بما هم تصفیه شده بود راه



گفتم این چکار است که میکنی
آخر تو خو رسام نیستی.
گفت: راست میگی رسام نیستم
اما مجبورم که از خود رسام بسازم.
گفتم چه مجبوریت داری؟
گفت مجبوریت، بلی مجبوریت
دارم بخاطر اینکه پسریم را در مکتب
معلمش گفته که فردا همراه یاتان
قطه هایی از رسم که مقبول باشد
بیاورید.

گفتم:
این دیگر بتو مربوط نیست
بگذار که پسر خودش این کار
را بکند، گفتم:
او که نمی تواند رسم مقبولی
تهیه کند زیرا او هنوز بصنفت مکتب
است و در این صورت معلمش او را
دشنام خواهد داد.

گفتم:
معلمش اینرا که میداند چرا از
یک معلم صنف چهارم میخواهد
رسام خوبی باشد بگذارد تا اطفال
مطابق بسوی خود شان هر چه
میتوانند رسم کنند تا یاد بگیرند.

گفتم:
من در اول بالای پسریم قهر شده
و گفتم این کار را خودت بکن تا یاد
بگیری، اما او جواب قناعت بخشی
داد.

گفتم چه جواب:
گفت:
جواب پسریم این بود:
آخر گناه من چیست معلم صاحب
خودش گفته این کار را بکنید.
یعنی معلمش گفته که پدر برادر
و یا هر کسی که باشد برایش بگوید
که برا یاتان رسم بکشند و شما آنرا
به مکتب بیاورید.



خوب اینکه دوستان ویا اقارب
خفه شوند باکی نیست زیرا عملیکه
نیک نباشد هر کس که مر تکب آن
شود قابل تقبیح است.

این شب شش را میگویم، در منزل
یکی از اقارب بودم سخن ها بیش
ازحد بر موضوع شب شش بالا بود،
خانم میگفت باید برویم، آنها خبر ما
کردند اگر نرویم خفه میشوند، اما
شوهرش این عمل را تکذیب کرد
میگفت:

چقدر سبیل داری و شر یکی
حالا دیگر این حرفها را نزدید آخر
درین عصر و زمان بسیار بد است.

منکه بی حوصله شده بودم
بطرف فداری مرد خانه تا که جان
داشتم ایچمه مز خرف پسندی ها
را کو بیدم و تقبیحش کردم، شوهرش
اگر از ترس خانم بز بان چییزی
نیاورد اما با جنبانندن کله و کنایه ها
حرفهای مرا تائید میکرد و من
بیخبر از اینکه خانم محترمه شان

به اندازه ازم خفه میشود که حتی
تا آخرین دقایقی که بخانه آنها بودم
بامن حرف نزد، من هم باشک و تردید
خدا حافظی کرده و آنجا را ترک گفتم.

به سر راه هم یکس میض میشود، من که نمی توانم

به او دو ابحرم



بیش از شش کیلو متر راه را هنوز نپیموده که تپش

خلاص میشود

قاجاق تمجید و تحسین مینماید و براستی هم این عمل در خور تمجید است چه در گذشته ها به این پیمانه به اصطلاح گپ و گرفت نبود. اما مخصوصا از زمان بوجود آمدن حکومت جدید روزی نیست که همچو یک موضوع پخش نشود. اما اکثرا اینطور است که خبرها نشان میدهد.

اموال قاجاقی از فلان منطقه حتی موتر بست گرفتار شد اما در یور موتر فرار کرده است، که این موضوع نزد همه شکل سسوال را پیدا کرده و همه میگویند چرا درایوران فرار میکنند؟

در همین روز دو مجلسی این بحث صورت گرفت که من هم در آنجا بودم.

آخر منکه گناهی ندارم معلم صاحب خودش گفته این کار را بکن

خواهش مرا پدرم بالجاست رد میکند.

همچنان او گفت:

چندین مرتبه است که به امراض گوناگون مبتلا میشوم و کسی حاضر نیست که حتی یکقرص اسپرین بایر برایم بیاورد و قتیکه از پدرم تقاضا میکنم میگوید!

در سر راه هم یک شخص مریض میشود من دیگر نمی توانم به هر کس دو ابحرم اگر من میگویم که آخر من دخترت هستم هیچ حرفم رانمی شنود. گفتم وضع زندگی تان چطور است؟

گفت:

پدرم بهترین معاش را میگیرد خانه لوکس داریم، مو تر داریم و هر شب خانه ما بدون مهمان نیست. اما بمن این همه چیز رنج آوراست. گفتم پدرت چکار میکند؟

گفت: این را نمی گویم. ولی همینقدر تذکر داد که خیلی بانفوذ است.

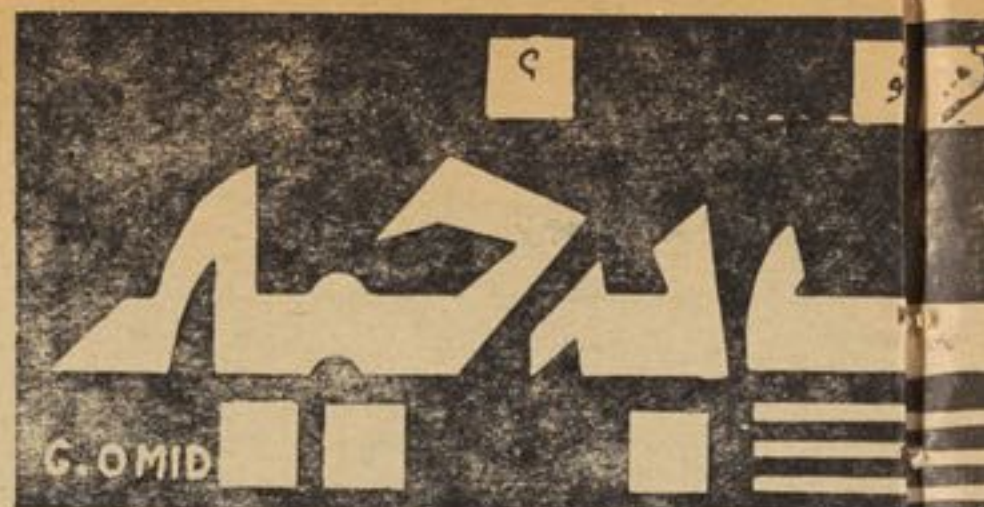
آنگاه که پدرم مادرم جایی میروند اگر نزد مادرم عذر میکنم که چه میشود من هم باشما بروم. این کردیم.

وازی جانی هم مخصوصا پدرم بحیث یک پدر و مانند یک پدر قطعا بمن اعتنایی نمی کند. من که با او حرف زده نمی توانم بارها به مادرم گفتم که آخر اگر گناهی دارم شما و یا پدرم آن را برویم بکشید که دوباره مر تکب آن نشوم، اما میبینیم که مادرم هم حرفهای مرا سر سری میگرد.

گفتم پدرت باتوجه قسم رویه میکند؟

گفت: اصلا بمن حرف نمی زند بازی هم اگر این کار را بکند خیلی به تر شرو بی و بکمال بد بینی مانند اینکه بایک نوکر خاین کسی حرف بزند بمن رویه میکند و دلیلش را هم نمی دانم، و از طرفی هم باید بگویم در حالیکه منزل بود و باش مابه نادر شاه مینه است بمن حیثیت زندان را دارد، زیرا من باید نان بپزم، لباس بشویم و پایم را از خانه بیرون نگذارم او گفت:

آنگاه که پدرم مادرم جایی میروند اگر نزد مادرم عذر میکنم که چه میشود من هم باشما بروم. این کردیم.



میکند؟



او کار ضرور داشته متوجه میتر تانک نشده ۲۵- افغانی ای که در جیب داشته خواسته آن را از تانک تیل بخرد و همین کار را هم کرده بود، اما همینکه بیش از شش کیلو متر راه را طی نمیکند که مو ترش تیل خلاصی مینماید.

گفت هروقت اینطور نبود.

گفتم چطور؟

گفت:

سه لیتر تیل بیشتر از دوازده کیلو متر راه را در بر می گرفت.

اما اکنون نمی دانم چطور شد؟

گفتم تعجب مکن، این تا نکر ها

حق خود را میگیرند.

گفت:

راست میگی من این فکر را نکرده

بودم، و گر نه انسان باید متوجه

تانک، تانکر ها و میتر آن باشد، در

غیر آن همین جفا را باید بکشد.

گفتم: بلی مخصوصا درین اواخر

که این پیاده های تانک بهانه ای بخود می ترا شند.



همه روزه چه از طریق را دیو و سایر نشریه ها موضوع گرفتاری اموال قاجاقی، پخش میشود و راستی یکبار دیگر مردمان ما از فعالیت های حکومت مخصوصا در مورد انسداد



آواز زنگ تلفون دفتر بالا شد اتفاقا من گوشی را بر داشتم، از آنطرف آواز یک دختر بگوش میرسید.

گفت:

ژوندون است؟

گفتم:

بلی دفتر مجله ژوندون است

بفرمایید!

گفت:

مه یکد ختر خیلی بد بخت هستم.

گفتم: چطور؟

گفت:

بخاطر اینکه از یکطرف بیسواد

هستم و از جانب دیگر پدرم مادرم

جزیرین التفاتی بمن ندارند.

باز هم گفتم چطور کمی به موضوع

روشنی بیاندازید!

گفت:

از یکطرف پدرم مادرم بمن ظلم

کردند که نخوا ستند با سواد بشوم

معمای رینی

فانتزی علمی

عزیزوف با آنکه بد نش منجمد شده بود، بر خود مسلط گردید و ازین اطلاع ناخوشایند شوکت بخشم آمده از مکرو فون فریاد زد:

— چه گفتید، چه گفتید؟ سقوط کنید؟... هرگز درین باره نیندیشید آخر بالهای عقاب برای چه منظور ساخته شده اند؟ آله تثبیت کننده را بکار اندازید.

شرکت بدون معطلی دکمه ای را که آله تثبیت کننده را طور اتومات اداره میکرد فشار داد و بعدا بالهارا بکار انداخت. عقاب مثل آنکه درین آب فرو رود در سمت سیاره بحرکت آغاز نمود و اکنون با پرواز سنگین خود در فضا به عقاب واقعی شباهت داشت.

چهره عزیزوف که بر ایکن چشم دوخته بود اندکی شگفت. شاید او قبلا حدس زده بود که چنین واقعه ای رخ میدهد.

درین موقع صدای آنکه که رنگش کاملاً پریده بود بلند گردید.

— آقای کپتان، معلوم نیست زمین چرا جواب نمیدهد!

— چه میگویند؟... عزیزوف با نگرانی بدستگاه رادیو نظر انداخت تازه بر چهره سرد و آرام او تشویش سایه افکنده بود. خوب، بار دیگر صدا کند.

— زمین! زمین! الماس حرف میزند جواب بدهید. جواب بدهید برای شنیدن آماده ام.

از دستگاه آخذه رادیو هیچ نوع جوابی شنیده نشد. دختر باز هم تکرار کرد، اما هماً نظور سکوت حکمفرما بود. عزیزوف از شدت

آنچه تاکنون خوانده اید:

بیل رینی دانشمند اختر شناس برتانیای توسط سفینه سیاره پیمای «فوتون» بر یک سیاره مجهول فرود می آید و بشکل مرموزی نابود میگردد. چند سال بعد قارمان کیهان نورد شوروی عزیزوف تصمیم میگیرد برای حل معمای رینی باین سیاره نامعلوم سفر کند و با سه گیهان نورد دیگر توسط سفینه سیاره پیمای الماس برای این منظور بسفر پراز مغا طرات آغاز مینماید. در طول راه شرکت و آنه توسط ماشین همه جارو بنام «عقاب» بر سیاره ویکه فرود آمد از منبع طبیعی یورا نیوم آنجا مواد سوخت کافی بر میدارند و الماس بسرعت نزدیک سیاره نامعلوم به پرواز خود ادامه میدهد و بعد از آنکه بدون نزدیک میگردد و شوکت او او کین موظف میگردد دستگاه همه جارو بنام «عقاب» را بسوی اتمو سفیر هر موز سیاره براند و بر سطح آن فرود آورند.

— آقای کپتان، معلوم نیست چرا سرعت دورانی انجن ناگهان پایین آمد...

کپتان از شنیدن این خبر متعجب نشد. شاید او چنین پیشامدی را انتظار داشت.

— حرکت به جلو دوام...

کپتان موفق نشد سخن خود را بپایان رساند. واقعه غیر قابل باوری روی داد و عقاب مثل اینکه در آب فرو رود، در فضا غوطه خورد و ناگهان طور سر چپه بطرف سیاره شناور گردید.

شوکت از روی میز تابلوی هدایت پرتاب شد و پیشانی اش با کلکین مدور روبرو تصادم کرد. او کین هم که در پهلوی او قرار داشت، روی سقف افتاد (به نسبت سر چپه شدن «عقاب» سقف و سطح آن بجای هم قرار گرفته بودند) عقاب به

نسبت از دست دادن سرعت خود بار دیگر دچار حالت بی وزنی گردیده بود شوکت باخوف و د هشت، درست مثل اینکه در بین آب شناور باشد تلاش بعمل آورد و آهسته آهسته بجای خود رفت و در آنجا قرار گرفت.

او کین باخود بزبان قزاقی دشنامهایی داد و در حالیکه دستهای خود را باز گرفته بود، با احتیاط تمام جای خود را اشغال کرد. شوکت که قسمت صدمه دیده پیشانی خود را بدست گرفته بود، از دستگاه فرستنده رادیو گفت:

— آقای کپتان، مو تور از حرکت باز ماند... دیگر ممکن نیست عقاب را هدایت کرد... چاره ای جز این برای مانمانده که بر سیاره فرود آییم و یا بعبارت صحیحتر بر آن سقوط نماییم...

سرفقا، بانهایت احتیاط کار خود را پیش ببرید! وظیفه ای بس مهم و جدی در برابر شما قرار دارد. باید بخصوصیت های ساحه جاذبه سیاره نامعلوم که دارای طبیعت مخصوصی میباشد ا پی برید و اگر ممکن باشد، برای فرود آمدن خود بر سیاره و نیز برای فرود آمدن الماس بر سطح آن محل مناسبی جستجو کنید. این مطلب را بدقت بخاطر بسپارید که ما و شما بدون حل کردن معمای رینی هرگز نمیتوانیم بر گردیم!... حتی حق نداریم قبل از بانجام رساندن این وظیفه درین سیاره از میان برویم و از همین لحاظ یکبار دیگر تکرار مینمایم که: محتاط باشید! برای تان مو فقیتمیخواهم! خیر باد شوکت خیر باد او کین!...

شوکت در پاسخ با صدایی آرام و پر اطمینان اظهار داشت:

— برای اثبات بجا بودن این اعتماد شما، همین حالا حرکت میکنیم!

لحظه ای بعد عقاب آهسته بطرف سیاره راه گرفت و در حالیکه از دو طرف دوبال نقره‌ای خود را گشوده بود، از جا حرکت کرد. همزمان با آن آنه گوشه مخصوص مخاپره را بسر گذاشته توسط دستگاه فرستنده و آخذه رادیو بفرستادن سیگنال بزمین آغاز کرد:

— انین! زمین! الماس حرف میزند الماس حرف میزند...

عزیزوف روی تیلی ایکن مشا هده کرد که عقاب طور غیر منتظر تکان خورد و به تعقیب آن از دستگاه آخذه رادیو صدای هراس آمیز شوکت شنیده شد:

فوتون سفینه پر صلابتی بود که
بسیست متر از تفاع داشت و در
روشنایی پر تو سرخ رنگ ستاره‌ای
که نظیر لکن بزرگ قوچ از افق
دور دست طلوع میکرد، میدرخشید
فضا نوردان اسلحه اتومات خود را
بدست گرفته ، از دریچه باز
احتیاط در داخل سفینه قدم گذاشتند

— زمین! زمین! جواب بدهید. الماس
حرف میزند جواب بدهید.
درین موقع ناگهان آواز سمرت
آمیخته شوکت درگوش های رادیویی
عزیزوف طنین انداز گردید:
— آقای کپتان، برای فرود آمدن
اجازه دهید...



خانم پا کنگتون ازین پیشا مد
بسیار خوشحال بود . با خودش
گفت :

-جیورج بیچاره !

برچو کیش نشست و آندو را
نگر یستن گرفت : در یافت که
جیورج چاق و طاس است و باو وضع
تقریبا بدی جست و خیز میزند. او
به شیوه بیست سال پیش میرقصید
جیورج بیچاره، چقدر آرزو داشت
که جوان معلوم شود. و دختری
نگو نبختی که با جیورج میرقصید
ناگزیر بود تظاهر کند که از رقصیدن
با او لذت میبرد. اما خیلی دلتنگ
به نظر میرسد و سرش زاطوری بر
شانه جیورج گذاشته بود که وی
نتواند این دلنگی اورا ببیند .

وضعیت خود خانم پا کنگتون
بسیار حسادت انگیز بود. به چهره
دوست داشتنی (کلاید) که مودبانه
خاموش نشسته بود، خیره شد.
وی خیلی خوب خانم پا کنگتون را درک
میتوانست کرد. وی هرگز مثل
شوهران سرو صدا راه نمی انداخت
خانم پا کنگتون نگاهی به کلاید
انداخت نگاه هایشان باهم برخورد
کلاید لبخند زد و چشمای جذاب
سیاهش باگر می رومانیکی به
دیدگان خانم پا کنگتون خیره شد.
آهسته زمزمه کرد:

میخواهید باز هم برقصیم ؟
بار دیگر به رقص پرداختند. برای
خانم پا کنگتون سخت لذت بخش بود.
خانم پا کنگتون میدانست که
چشمهای جیورج دزدانه آندو را
دنبال میکنند. روزگاری رابه یاد
آورد که میخواست حسادت جیورج
را بر انگیزد این مربوط به گذشته
هابود و حالا دیگر هیچ آرزو نداشت
که حسادت جیورج برانگیخته شود.
شاید این حسادت وی را بر آشفته
سازد. اصلا چرا باید اورا بر آشفته
ساخت. حالا که همه خوشحال

شماره ۴

هستند .

وقتی خانم پا کنگتون به خانه
رسید، شوهرش يك ساعت پیش
از او رسیده بود . سرگردان و نا
مطمئن به نظر میآمد .
به زنش گفت :

-خوب، بالا خره بر گشتی .

خانم پا کنگتون دستمال گردنی
را که هما نروز صبح چل پونصد،
خریده بود، باز کرد و با لبخندی
گفت :

-ها، بر گشتم .

شوهرش گفت :

-من... خوب، من فکر کردم که
بیرون بردن آن دختر يك نیکبست
وی اشکالات زیادی در خانه دارد.
فکر کردم ... خوب، نیکی، این را که
میفهمی دیگر .

خانم پا کنگتون سرش را تکان داد
و پیش خودش فکر کرد :

-«جیورج» بیچاره ، پس از آنهمه
جست و خیز زدن و عرق کردن، چقدر
از خودش را ضییست .

شوهرش پرسید :

- آن کسی که همراهی بود، که
بود؟ من نمیشناختمش می شناسم؟
-«لاترل» نا مش کلاود لاترل
است .

-چطور با او آشنا شدی

خانم پا کنگتون بانو عی از ابهام عین طور گفتی .

گفت :

-کسی به من معرفی کردش .
- درس و سالی که توداری، عجیب
است که آدم برای رقص شبها
بیرون برود ... خانم، تو نباید
خودت را مسخره بسازی .

خانم پا کنگتون لبخند زد. درین حال
نسبت به همه جهان احساس مهربانی
میکرد. ازینرو با آرا می جواب داد:
-همیشه تغییر خو شایند است.
شوهرش گفت :

شوهرش گفت :

-میفهمی ... تو باید محتاط باشی
ازین ازدهار خیلی درین دورو پیش
وجود دارد و زنان میانه سال برخی
از اوقات حماقتهای بزرگی ازیشان
سر میزند خانم، من فقط ازین خطر
ترا آگاه میسازم. خوش شمنماید که
ببینم اعمال نامناسبی از تو سر میزند
خانم پا کنگتون گفت :

-تمرین امشب را بسیار سودمند
یافتم .

شوهرش با غم میفهمی گفت :

-هوم ... درست .

خانم پا کنگتون با مهر بانی گفت:
-میخواهم که تو هم ازین تمرینها
بکنی . مساله مهم این است که آدم
خوش باشد. اینطور نیست؟ یادم
هست که تقریبا ده روز پیش خودت

گفت :

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۲۱

مترجم: مهدی دعاگوی

از دواج سوم یا پایان قصه عشق

ستاره مشهور فلم قصه عشق برای سومین بار ازدواج بی کاندشوهر برگزیده این ستاره هنر پیشه مشهور هالیود سیتومیک کوئین است آیا، سیتومیک، گناهکار خواهد بود از اینکه آلی بخاطر او از شوهرش طلاق میگیرد؟

شرکت او در سینما و همدیف واقع شدن او با ستاره ها و هنر پیشه ها چشم ها و گوش های او را باز کرد بطوریکه حتی از شنیدن ابرازات عاشقانه و صحبت های عشقی و جدو نشاطی در او بوجود می آمد و از احساس آن خوشحالی سرا پای وجود او را احتوا می نمود چنانچه روی همین عقده، او فلم داستان عشق را به پیمان موفقانه کار کرد که در سراسر سینما های جهان میلیون ها نفر را گریه داد درازای آن شهرت، محبوبیت و توفیق بزرگ مادی و معنوی را بدست آورده گذشته از آن داستان عشق که محض یک نقش غیر حقیقی زندگی او محسوب میشود.



اونیل بریان و آلی باز یگران فلم «داستان عشق» که با همین فلم مشهور شدند. وقتی ازدواج کردند همه گفتند: خوشبخت تر از آنها زوجی در دنیا وجود ندارد

استعداد او را تأیید نمایند و او را برای اجرای کار فلم بیز پرند و با این طریق پایش در عالم رسوای سینما دراز شود که از آن وقت تاکنون بیشتر از شش سال میگذرد.

از دواج اول آلی :-

آلی که هنوز یک دوشیزه محبوب بود و اوقات خود را با مطالعه کتب سپری می نمود. نوع کتابهای که او مطالعه می کرد چندان مشخص نبود ولی از خواندن کتاب های که متکی باو هم و تخیلات تاباور کردنی بود خیلی خرسند و راضی میشد او قبل

«آلی میک گراف» یکی از ستاره های زیبا نیست که او را صاحب استعداد فراوانی میدانند که مخصوصا بعد از نمایش فلم مشهور «داستان عشق» نام او روی زبانها ز میز می شد و او را در ردیف نامدارترین و مشهورترین ستارگان شامل نمود. او قبل از اینکه وارد جهان سینما شود باید و مادرش زندگی می کرد و چندان زندگی خوبی نداشتند. «آلی» در آوان جوانی به نقاشی و موسیقی ذوق و علاقه وافر داشت از اینرو همینکه تحصیلات خود را در رشته آرت پایان رسانید آرزو کرد از فراگیری های ایا م تحصیل خود استفاده نموده و با آموختن بد یگران خد متی پسندیده را انجام بد هدو لی باین هدف مثبت واصل نگردد بعد برای اینکه از جهان آرت کنار نماند باشد بحیث فوتو مودل بکار هنری آغاز کرد و چون در کارش موفق بود از اینرو مدت شش سال را در این دایره کار کرد.

وقتی قرار شد برای فلم خدا حافظ کو لمبوس هیرو تینی راجدیدا استخدام نمایند آلی روی یک جرئت خاص خودش را در مجله کاندیدان شامل نمود و بعد از یک امتحان نهایت دشواری سر انجام موفق شد که



ستیور مرد مورد علاقه آلی که در واقع شوهر سوم او بشمار میرود

از جهان سینما هیچگونه علاقمندی بعشق و عاشق شدن نداشت و حتی در مواردی هم آنرا نفی میکرد و در مقابل آن واکنش نشان نمیداد اما

یک صحنه از فلم جدید آلی وستیو، سیتیو نقش یک ربا ینده پولهای بانک را بعهده گرفته است.

باب ایوانس فلمساز کمپنی پارامونت که در مقام مانیور قرار داشته و صاحب قیافه بوده که «آلی» عاشق او شد.



کردند و هر که شنید بدون اندیشه گفت که آن دو از جمله زوج های در کره زمین بشمار می آیند که يك ديگر خود را تاجدود پرستش دوست ميدارند و گویا يك نفس در دوجسم خواهند بود.

ولی دیری نپائید که يك حقیقت از خلل زندگی آنها رو نما گشت و آن اینکه هیچوقت رمزها و کنایات و تظا هرات غیر واقعی نمیتواند جای حقایق و واقعیت های از زنده رادر حیات افراد اشغال کند از اینرو در ظرف مدت کوتاهی آن عشق و سوز و ساز های را که در فلم جلو دیگران گسترده بودند در زندگی خصوصی آنها موجودیت نداشته و اگر هم موجود بود رخت بست و آن دورادر سرحد جدایی کشاند و آن پسرده خوش رنگ و پر زرق و برق عشق ریاکارانه و متظا هراته شان پاره واز هم متلاشی گردید که این آوازه بگوش همگان فرو رفت.

چگونه در دام از دواج دوم:-

گفتند همان دخترک معروف و بازیگر داستان عشق هنوز در حلقه مزاجت پریان او نیل قرار داشت و این داستان بی پایان نرسیده بود که هوس های نهفته اودر برابر جریان پر تفاوت زندگی سینمایی بیدار شده و در صدد آن شد که به تدریج از کنار وانیل کنار برود و در آرزو در سطح روح و شاید هم در عمق احساسات او جوش میزد تا اینکه بازویش رسید و بر آلودستهای حاجت مندیکه همه روزه بطرف اودرازمیشد سر انجام بوب ایوانس را که صاحب قیافه گیرنده و ثروت سرشار بود پذیرفت و در آغاز کار خیلی خصوصی و مخفیانه در کناره های ساحل و اماکن خیلی خلوت با هم ارتباطاتی داشتند که از نگاه مردم پوشیده مانده بزود ترین فرصت مو ضوع بروی جراید منعکس گردید که این عمل برای پریان قابل تحمل نبوده

و فوراً از او جدا شد که این جدا یی منجر بوصل مجدد او بصورت رسمی بابوب ایوانس گردید. عشقی زود گذر آلی در آغو ش باب خیلی هم زود سرد شد و تازه خودش فهمیده که ثروت بیکر ان قیافه گیرنده اودر خو شبخت ساختن اوسهم و نقشی ندارد از اینرو در صدد آن شد تا خو شبختی حقیقی خود را بدر یافت مردی که این واقعیت در اوسراغ گردیده بتواند حاصل وزندگی اش را تامین کند.

«سیتو» کنا هکار است یا خیر؟

آلی در حالیکه مادر فرزند نو زده ماهی باب ایوانس میباشد یکبار دیگر عاشق مردی گردیده که بقول خود او يك خارق العاد گنی در او بمشاهده رسیده است. این مرد هنر پیشه معروف هالیوود سیتومك کویین است که یکعده زیساد اورا کنا هکار خطاب می کند و آنهم بدلیل اینکه اسباب جدایی آلی از بسوب

گردیده است. آلی وقتی قرار شد که در پهلوی سیتو مك کویین در تکران نقشش فلمی را بازی کند. تدریجاً احساس کرد که تمایلی به هیرو نیل فلم پیدا میکند اگر چه در نقش دزد بانك او ایفای وظیفه می کرد و صحنه یی وجود نداشت که آندو را در آستانه يك عشق نزدیک کند ولی بالا خیره نگا های متنفذ آلی کار خود را کرد بعدیکه سیتو مك کویین همسر خود را رسماً طلاق داد.

همسر کویین یکی از رفاهه های نهایت ور زیده و ماهری بود که شانزده سال را در جوار سیتو بدون کوچکترین ما جرا و سرو صدا سپری نموده و در طول اینمدت دو فرزند هم برای او بد نیا آورده بود. او از این رویداد کو چکترین تأثیری نداشت ولی بیکی از جریده نگاران گفته است که چون سیتو مك کویین را نهایت بقیه در صفحه ۵۸



شاهان و شهرزاده گان شاعر

اوضاع فرهنگی عهد سامانیان

شاهان آن سامان از اصیل ترین مردم آریا نای بلخ بودند فلذا در دوره حکمروایی ایشان بحیث پادشاهان خراسان، روحیات ملی بقوت تمام پیش برده میشد شاهان و بزرگان کشور برای دمانیدن این حسن عالی بعنصر اصلی آریایی از وسایل و وسایل گوناگون کار می گرفتند و از نگاه فرهنگ عهد سامانیان یکی از درخشانترین و عالیترین دوره های تاریخ این سرزمین باستانی است. از یکطرف رسوم و سنن قدیم احیا گشت و از طرف دیگر بوجه بشعر و ادب دری مو جب شد که کتب پیشماری تا لایف و تدوین گردد و برای تنویر ملت و بهتر ساختن حیات شان از صلاح علم و فضل استفاده و استفاده نمودند پیوسته میگو شیدند اشخاص لایق و فاضل را بر ورش دهند و بر تعداد آنان بیفزایند. چنانکه این امر از انتخاب و کارگر فتن اشخاص علمی عصر در خدمات حکومتی بحیث وزیر، دبیر، قاضی و غیره بخوبی آشکار است. و زرای سامانیان اغلب فضلا بوده اند مانند: ابو عبدالله احمد بن محمد جهانی، ابوطیب مصعبی، ابو الفضل بلعمی و ابو علی بلعمی، ابو نصر محمد بن عبدا لجبار عیسی و غیره که هر يك از خود آثار متعدد و جاویدان بیادگار گذاشته اند. و در بار سامانیان بخارا مرکز فقه، علم و شعر بود. (۱)

این امر او شایان کوشش بود و خود شایان نیز از علم و دانش بهره مند گردیده با فروغ آن روایای تاریک کشور را روشن سازند از جانب دیگر محیط نیز آماده پذیر فتن افکار علمی بود.

رو بهمر فته دربار شاهان سامان مرجع، علماء، شعرا و فضلا بودند و سامانیان شعرا را مورد اکرام و انعام قرار میدادند و علماء را تشویق نموده پیوسته گرامی میدادند. (۲) که طبعاً این تشویق شاهان در بار آوردن دانشمندان فضلا و شعرا کمک فراوان کرد. چنانکه در کتب تواریخ ادبیات می بینیم در همین دوره است که بزرگترین اشخاص علمی شرق و یونان آمده و آثار گرانبهای آنان تا اندازه ای بردنیای شرق و غرب سایه افکنده که تاج جهان باقیست صا حبان تدقیق و گرد آورند گان ایشانرا در ذمه علماء بزرگ قلمداد خواهند کرد. درین عهد بازار علم را رونقی بسزا بوده مخصوصاً ادب که روان علمش مینامند و باروچ مردم سازگار تر بیشتر خریدار داشت. و از ادبیات آنچه برای تربیت قوم اصلاح حیثیات ملت بکار آمده تر بود طرفداران بیشتر داشت. مثلاً دیده میشود که اشعار حماسی که محتوی اعمال، کردار و کارنام های پادشاهان و پهلوانان تاریخی است. ضمن شرح و بسط آن هویت و نام و نشان مملکت از یکطرف تذکار می یابد و از جانب دیگر از دلیری شجاعت و مردانگی قهرمانان آن ستایش بعمل می آید که این دو در ساختمان فکری و انعقاد شخصیت اجتماعی و سیاسی افراد ملت تأثیر بارز دارد به نحواتم و امل پرورش یافته و مردم هم از آن رنگ شعرا استقبال خوبتر کرده اند. (۳)

خلاصه ادبیات فارسی مرهون تشویق و توجه شاهان و امرای سامانی است. رسم شاهان پروری و علم دوستی آنان در دربار های بعدی معمول ماند. چنانکه خوا هدا آمد. غزنویان، این خصلت ستوده

و ابکمال رسا ندند انقراض این خانواده طور یکه معلوم است بدست اینک خانی ها و غزنویان صورت گرفت.

غزنویان با آل ناصر

۳۵۱ - ۵۸۲ ه ق مطابق ۹۶۲ - ۱۱۸۶ م

سر سلسله سلا له غزنویان الپتگین، از امرای سامانیان شناخته شده که در ۲۶۷ ه ق چشم بدنیاکشود. و در جوانی از امرای سامانیان شسته در ۳۴۹ سپهسالار خراسان شد و در عهد منصور بن نوح سامانی (۳۱۵ و ۳۵۲ ق) اساس سلطنت را در غزنه گذاشت که علاوه از خاک مقدس واصلی افغانستان بر شرق و غرب آن نیز حکومت میراند، بالاخره این سپهسالار جنگجو در بیستم شعبان ۳۵۲ ه ق چشم از جهان فانی فرو بست.

پس از مرگش حکومت قسمتی از ماوراءالنهر، تخارستان و غزنه تین به پسرش ابو اسحاق رسید که بعد از وی بیکی از امرای متنفذ ترک بلکا تیگین غلام الپتگین مستقل شد (۱) زیرا که الپتگین دیگر واری نداشت سلطنتش منقطع گردید. سبکتگین در خدمت این مرد میبود پس از قوت بلکا تیگین در ۳۶۴ ه ق بر تیگین که وی نیز از سران سپاه و از غلامان الپتگین بود بر تخت غزنه نشست. مگر چونکه مرد سفاک و بیرحم و جفا پیشه بود مردم سبکتگین را در ۲۷ شعبان ۳۶۶ ه ق بیاد شاه می برداشتند.

امیر سبکتگین که داماد الپتگین و ده است. و در اثر رفع فتنه فایق و ابو علی سیمجور در ۳۸۴ نوح بن منصور سامانی سبکتگین را لقب ناصر الدین والدو له و پسرش محمود را لقب سیف الدو له داد. حکومت خراسان بوی سپرد که روز بروز بر قدرت ایشان افزوده می گشت (۲) ناصر الدین سبکتگین قبل و فسات شهرزاده اسمعیل پسر کو چک خود را که از صلب دختر الپتگین بود به ولایتعهدی و جا نشینی خود برگزید و حتی درین امر از امرا و اشراف غزنه بیعتی موکد بحلف و وفاینا مش حاصل کرد که علت ترجیح آن بر محمود جز محبت شخصی با اسمعیل و نرم خوئی وی چیز دیگری نبود و البته علاقه مفرط سبکتگین بدختر الپتگین نیز تأثیر داشته است. و این مساله را میتوان يك خبط بزرگ سیاسی ناصرالدین سبکتگین خواند زیرا محمود بزرگترین اداره چس عصر خود بود. لیاقتش در يك مورد بلکه از هر نگاه ثابت بود. بناء سیف الدوله محمود نیز میخواست بدو خونریزی به حق که داشت برسد. همان بود که چون ناصر الدین والدو له سبکتگین در ۳۸۷ هجری در بلخ وفات یافت، اسمعیل از غزنه به بلخ شتافت و اعلان پادشاهی نمود.

اسما عیل با منصور بن نوح سامانی از در احترام پیش آمد، و خود راه اسراف و تبذیر پیش گرفت و اندوخته های پدر را بی حساب بر عساکر تقسیم میکرد زیرا چشم آن داشت که اگر سیف الدو له محمود حمله نماید عساکر بظرف فداری و حمایت اوقیام ورزد.

۱- تاریخ ادبیات فارسی در ی بخش دوم صفحه اول تالیف داکتر جاوید (۲) صفحه دیگر همین بخش

۱- تاریخ ادبیات فارسی در ی ص ۸۰ تالیف استاد معظم داکتر جاوید ۲- بخش اول همین کتاب ۱-۳ تاریخ افغانستان ج ۳

پسر لیه

شرنگ

چه ننداره شی په گلزار دگلو زړونه تازه شی په بهار دگلو
چه دنارنج گلونه وغو پرېزی نه لری ساری په با زار دگلو
خوند کړی مسکا دگلو کله کله ناز او ادا دگلو کله کله
چه شو کیرونه کړی غنچې دگلو هم وی خلاندی یلو شی دگلو

تویوی او بنکی او مسیری پشی خکوه وی خلندی خوشی د گلو
دبنکلو گلو دگلزاره قر بان دویم جنت د ننگر هاره قر بان

کله سل واری به دی وستا یمه که راته وکړی دپښتو خبری
چه غور خنکونه او موجوده وهی داسی می خو پشی دخلمو خبری

پسرلیه خدا پرو بختور یی ته به پښتو نخوا ډیر معتبر یی ته

چه زیږه بڼه دخزان شوه ورکه اوس بنکلی وخت دنو بهار راغلی
سره امیلو نه جوړوی له گلو په غرو وغو کښی لاله زار را غلی
«اسحق زی» وایی نو بهار را غلی دگان خوانی موسم دکلار را غلی
گل غوتی «اسحق زی»



راغلی پسرلی دی

راغلی پسرلی دی راوړی نی گلونه دی
روان تری هری خوا ته دمنکو خوشبو یونه دی
قشنگ گلان زر غون دی په دښتو په رغونو کښی
دگلو غوتی گل شوی دونو په سر ونوکښی
خوره نی خوشبو نی کړه تما موعالمو نو کښی
د عشق سندرې وائی بلبل په شنو باغو نو کښی
دپیغلو په غاړو کښی دسرو گلوهارونه دی
راغلی پسرلی دی راوړی یی گلو نه دی

گلان په ناز ولاړ دی له نا زه خندیدل کوی
نسبیم چه پری لگیری دمینی نخیدل کوی
توله دنیا گل ده بلبلان پری الوتل کوی
سبا بیلتون له غمه آسمان پری ژپیدل کوی
په هر باغوبن کښی د بلبلو آوازونه دی
راغلی پسرلی دی راوړی یی گلو نه دی

محبو با راغله درامبیل گلو یی هارجوړ کړی
خیالی اوریدل نی دتر گڼی گلو قطار جوړ کړی
هم نی کمیس بانندی پاویوشو شرنگهار جوړ کړی
نن نی دیارلپاره خان په بڼه سینگار جوړ کړی
هر گلزار ته گوره دتوتیا نوظفانونه دی

راغلی پسرلی دی راوړی یی گلو نه دی
احسان الحق «احسان» وردگ

دوطن دمینی راز دی

دشاعر سوز وگداز دی

دمین دزړه آواز دی

اود بنکلو پکښی رنگ دی

...

دزړه خواله د خوا رانو

دزیار کښو غریبا نو

دبی وسو یتیمانو

چم وطن ورباندی تنگ دی

...

که خوک «خو» خه پکښی وایی

ودی وایی ، لا «خوشرنگ» دی

که دښو مهر بانی کړی

ډیره ښه ده، دا «ښه رنگ» دی

...

داخه شرنگ دپیسو نه دی

دغازی دنوری شرنگ دی

«بختانیه» ! رنگ تری واخله !

دشپید دوینی رنگ دی.

دخیا لیگر انتخاب

.....

دغازی دتو ری شرنگ دی؟

دشپید دوینی رنگ دی؟

که دبنکلو په محفل کښی

داد مینی خوږ آهنگ دی؟

...

داوږمه ده دسرو گلو؟

که نغمه ده د بلبلو؟

که سلگی دبللی شمعی؟

اسویلی دکوم پنگ دی؟

...

دانغمه دپښتنو ده؟

ترانه دمیر نو ده؟

یا بنکالو داد در خو ده؟

دآدم درباب تر نگ دی؟

...

په دی تورو کښی رڼا ده؟

که دتوری خه بر ښناده؟

دپاولیو خه شر نگا ده؟

که آواز دکوم ملنگ دی؟

شاه صدم

پاره پاره زړگی می په تاسی اوکار دی

شا صنمی دلبر می یار دی شاه صنمی ته یی غونډه منډه

تر ما پوری راشه پر منډه منډه چه ودی وینه دخو لو ډنډه

شا صنمی دلبر می یار دی شا صنمی دلبر می یار دی

شاه صنمی توری دی زلفی تگ دی لکه د زرکی

پر تندی دی شنکی خال دی شا صنمی دلبر می یار دی

ته پر بام وختی لکه هو سی کړی مور ته زاری

یوخو زه نه یم ټول جهان دی طلبگاردی

شا صنمی دلبر می یار دی

سردار جان سنگ پښتو غزل یار

موسسه احیای

معین بین



دکتور ارسلا:

باوجود یکه مدت کمی از تاسیس این شعبه می گذرد با آنهم خدمات زیادی را در راه اعاده صحت مریضان انجام داده .

در نظر است در آینده یک شفاخانه مستقل ارتوپیدی تاسیس گردد و فعلا پنج جریب زمین در جـ و ا ر شفاخانه وزیر اکبر خان برای این منظور تخصیص داده شده

بمنظور کمک بمریضان ارتوپیدیک و ساختن بوت های مخصوص ارتوپیدیک چندی قبل بمصرف موسسه بین المللی احیای مجدد یک نفر بوت دوز را برای فرا گرفتن فن بوت دوزی بخارج فرستادیم .



دکتور ارسلا در باره دست مریضی که پهلویش نشسته بهمکارانش هدایت می دهد و بمریض اطمینان می دهد

وی گفت بمنظور کمک به معین و بین که در اثر بعضی آفات ترضیضی یا التهابی و انتانی و یا بعضی سو شکل های ولادی یک قسمت مهم عضویت شان دچار کدام معین و بین می گردد هشت سال قبل هسته یک دیپارتمنت ارتوپیدی درین شفاخانه بمیان آمد و باوجودیکه مدت کمی از تاسیس این شعبه می گذرد با آنهم خدمات زیادی را در اعاده صحت مریضان معین و بین انجام داده .

در پهلوی این شعبه ، ورکشاپ پی بنام احیای مجدد نیز تاسیس شد که وظیفه آن فعال ساختن يك عضو غیر فعال باتمرینات فزیک و کیمیا وی بدون تداوی است . وی افزود برای انکشاف و فعال ساختن ورکشاپ یکتعداد تکنسین ها را در رشته ارتوپیدی بخارج فرستادیم تا تحصیلات خویش را در رشته تخنیک ارتوپیدی تعقیب نمایند که ایشان بعد از دوره معینه تحصیل نظری و عملی موفقانه بوطن باز گشته و درین شفاخانه شروع بکار نمودند . این ارتوپیدست های جوان با اساس تجارب تحصیلی خویش بعضی مواد مورد ضرورت را برای ورکشاپ ساخته و یکتعداد سامان و لوازم



دست این مریض بعد از چند بار تمرین بحال اصلی بر خواهد گشت

برای یک طبیب لذت بخش ترین دقایق زندگی فقط همان وقتی است که مریضی را که بیک حالت یاس و ناامیدی بسر می برد از خطر مرگ نجات بخشیده و دوباره صحتش را برایش اعاده نماید و یا شخصی را که نسبت فقدان یکی از اعضای بدنش که شدید ترین رنج و عذاب روحی برایش بار آورده و او را بار دوش و جامعه و فامیلش ساخته دو باره بزندگی و کار و ادامه حیات آماده بسازد .

این جملات را دکتور شفیق ارسلا متخصص جراحی اورتوپیدی وزیر اکبر خان رو غتون اظهار نمود . دکتور ارسلا را در ورکشاپ تخنیک ارتوپیدی وزیر اکبر خان رو غتون

مجدد در خدمت

درین شعبه انواع مختلف تدای های فیزیکی از قبیل تدای های برقی، مسازها، حروری، جمناسستیک های مخصوص انجام می گردد. . . . وعضو از کار رفته مریض دوباره احیای می گردد.



این طفلک معیوب بزودی بپای خود روان خواهد شد

اکنون بوت های مخصوص را که بایک برس مورد استفاده قرار می گیرد در ورکشاپ خود موسسه بدسترس مریضان و معیوب بین اقراری دهند. علاوه بران دونفر در رشته پروتز (ساختن دست و پای مصنوعی) در خارج تربیه شده اند که اکنون در قسمت ساختن آلات کمکی برای پا، شانه، بغل و دست با موسسه همکاری دارند. این آلات بحیث و سایر کمک کننده و بحیث یک تکیه گاه برای معیوب بین بکار می رود و از آن استفاده خوبی شده می تواند.

پس از مختصر صحبت به همرا بی دکتر اسلا از قسمت فیز یوتیرابی دیدن کردیم وظیفه این شعبه تدای فیزیکی مریضان مصاب با فاسات سیستم دماغی مرکزی و نخاع شوکی است.

درین شعبه انواع مختلف تدای های فیزیکی از قبیل تدای های برقی، مسازها، حروری، جمناسستیک های مخصوص انجام می گردد درین شعبه آلات مخصوص وجود دارد که بعد از تشخیص علت توسط آن تدای شده و عضو از کار رفته آن دوباره احیاء می گردد.

باقیدار
صفحه ۲۷

جامعرفی شده و بعد از فرا گز فتن اسات فنی دو باره بولا یسات رفته و بکار می پردازند. دکتر اسلا در مورد تعداد بستر ارتوپیدی گفت: فعلاً چهل بستر شفا خانه برای عملیاتهای ارتوپیدی تخصیص داد شده و در صورت لزوم درو قایع عاجل از دیگر بستر های شفاخانه نیز استفاده بعمل می آید. وی گفت از سال ۱۳۴۸ تا حال در حدود دو هزار مریض درین شعبه عملیات گردیده اند. چون مریضان شبیه ارتوپیدی را اکثر مریضان مزمن تشکیل می دهد و از جمله این مریضان در حدود ۶۰-۷۰ فیصد واقعات تو بر کلوز استخوان میباشند که در مراحل بسیار پیشرفته به شفاخانه مراجعه می کنند از آن سبب مدت زیادی را مجبور اند داخل بستر باشند.

وی گفت درین اواخر کوشیده ایم متود جراحی را تغییر دهیم که باین اساس تقریباً بالای نود و هشت فیصد عملیات های جراحی انجام می شود. یک تعداد زیاد تر مرا جعین مارا مریضان خیلی دلچسپ از ولایات تشکیل می دهد که برای تدای باین شفا خانه مراجعه می کنند. در مورد ورکشاپ احیای مجدد گفت: بمنظور کمک بمریضان ارتوپیدی و ساختن بوت های مخصوص برای معیوب بین یکنفر بوت دوز را برای فرا گرفتن فن بوت دوزی مخصوص ارتوپیدی یک چندی قبل بمصرف موسسه بین المللی احیای مجدد بخارج فرستادیم که

مورد ضرورت را حکومت جاپان از طریق موسسه (او، تی، سی، ای) و یکتعداد سازمان و لوازم دیگر را موسسه طبی (کی پر مد یکو) امریکایی کمک نمودند. و برای اینکه از تجارب موسسات خارجیه بیشتر استفاده شده بتواند ارتباطات فنی بایکتعداد ممالک دیگر قایم نمودیم. و اولین واقعه عملیاتی ورکشاپ در اخیر سال ۱۹۷۱ به همکاری ارتوپیدیست های جاپانی آغاز گردید. فعلاً دو داکتر جاپانی با ما همکاری دارند.

دکتر اسلا در مورد انکشاف این رشته طبی گفت: در نظر است در آینده یک شفا خانه مستقل ارتوپیدی تاسیس گردد و فعلاً پنج جریب زمین در جوار شفا خانه وزیر اکبر خان برای این منظور تخصیص داده



.. در اثر تدای ها و تطبیق تمرینات فیزیکی، اکنون می توانم راه بروم و قلم

بزنم

باران بتازگی ایستاده شده بود. قطرات كو چك و شفاف، از شاخه های برهنه ولج درخت متصل بگوشه غرفه، برپایه رو كانكر یتي وبالای آهن چادر غرفه باصدای بك نواخت میریخت صدای ریزشش، درآرامش های موقتی وزود گذر جاده، آهنگ سكرآوری ایجاد می نمود درون غرفه را فضایی سنگینی بخشیده و روح غرقه چي را كه از فرط بیکاری، پشت هم فازه های طولانی و خواب آلود میکشید، در هم می فشرد.

يك هفته بود كه آسمان، با ابر های تیره اش به کسانی میماند كه پیشانی ترش، خصیصه ذاتی و سرشت طبیعی شان است. باران، نهایی متوالی و خسته کننده، فضای تیره چهار اطراف مرا برغم ترمی ساخت. نمور طوبیت، با شلگی و سماجت خاصش از ترق تخته های غرفه، بداخل نفوذ کرده و عرصه رابه غرفه چي تنگ کرده بود. بهمین سبب، اکثر کتابها، غیر مرتب بگوشه غرفه كوت شده و آثار مختلفی از نویسندگان معروف چون، هازك تواین پوشکین، گور کی داستایوفسکی صادق هدایت اوهارنی، سه مزدور حبیب و غیره بروی هم انباشته شده بود. این نامر تبی وعدم تناسب، هم آهنگی غرفه را بهم زده و فضای آن را فسرده ترمی ساخت.

ازلا بلای عكس های برهنه ونیمه برهنه ستارگان سینما، كه عقب شیشه غرفه آویزان شده بودویگانه نقطه نیرنگی برای سست نمودن پای های عجل وشتاب زده رهگذران بحساب می رفت، نور خاکستبری رنگ، بداخل میخزید و فضای آن رانگ سربی، می زد.

چك، بصورت آزار دهنده یی از سقف غرفه، مانند طفل ناز دانه یی به هر جا كه دلش می خواست می چكید و با این كارش غرفه والارا عصبی تر و برآشفته ترمی ساخت، با گذشتن موثر های نسبتا سنگین غرفه بلرزه آمده و قطرات چك به

صورت دستجمعی فرور یخته و عصبانیتش رابه اوج می رساند همه چیز شكجه آور و غم آلود بود. هرچند لحظه، انگشتان غرفه چي باعجله وتندی، بداخل قطی گك چوبی كه از آن بجای دخل استفاده می كرد، بدنبال پول های سیاه كه بصورت شا زده پولی، قران وروپیه بود، می گشت. آنها را رامی گرفت باشتابزدگی بدون دیدن، با پنجه هایش می شمرد، اینكار راچندین بار انجام داده بودولی پول همان سه افغانی و سه شا زده پولی بود.

چند رهگذر، برای لحظات کوتاهی درمقابل غرفه اش توقف کردند بدون نگاه كردن بداخل غرفه، فقط عكس های ستارگان راباو لع واشتیا ق

جریده فروش كه اخبار داغ دا خلی وخارجی را برای جلب مشتر یان بهم می با فت. همه و همه نمایانگر زنده شدن دو باره جاده بود. عابرین كه لحظه قبل از تر مس یاران، برای خود پناه گا همایی اعم از آفتاب گیر های دو كانها، كو چه های باریك و سر پوشیده، متصل سرك وحتی موثر های ایستاده شده، درست کرده بودند. بجاده هجوم آوردند یکی چتری اش رامی بست، دیگری كلاه بارانی اش رامی تكاند وعده باقیافه های متبسم، به نور سرور بخش آفتاب می نگر یستند و شش های شان را از هوای تازه وباران دیده، برمی نمودند. ناگهان آهنگ دور وخفه یی كه

نوشته صدیق دهپو

غرفه چي

سیر نشدنی، باچشمان آزد مندانه شان نگر یسته و پس از قیمت كردن سر سری، آنجا راترك گفتند. یکی دونفر، برای خالی نمادن موضوع كتا بهای پولیسی مبتدل را بدون اینکه بخرند، جویا میشدند...

روزها نفس های آخر ینش رامی کشید ابرها، پراگنده شده واشعه زرد گو نه آفتاب همه جا رادر برتوش غرق ساخته و همه چیز را با برس زرینش، رنگ طلایی میزد.

صاف شدن آسمان وریش نور بیدریغ آفتاب، به همه جارنگ شادی خسته آور زده آواز هارن های موثر باهمه گنگ ومبهم عابرین، صدای برو بخیر نگران سرویسی، فر یاد فروشنده دوره گرد، آواز بچگا نه،

از آن كلماتی چون طلسمات، باطل سحر، وچی وچی بگوش می رسید. غرفه چي را از حالت سكر آور هوای تازه كه اذریچه گك شیشه غرفه به ملایمی بدرون خزیده بود، بیرون کشید. نگاه مختصری از پشت شیشه بیرون انداخت تابیند این صدا از کیست؟

در محوطه نسبتا وسیعی كه آفتاب در آن، بیدریغ نور می پاشید وتفت زمین به آرامی، از آن بلند می شد، مرد لنکی دار كه ریش کوتاه، بزی ودانه دانه یی داشت وسرا پايش را به قدیفه آبی رنگی پیچیده و از چشمانش بارقه شیظنت وتیز هوشی بیرون می جهید بچه بزرگی را در حالیکه

سیل كلمات مانند طلسمات، تعویذات وغیره برای كمر درد سردرد دندان درد، مشكل كشا، شیر كشا، نظر مات، جن زدگی، مرض صبیان، خناق وچی وچی مرتب ازد هانش به صورت در نك ناپذیر جاری بوده وبان ریش بزی اش تكان می خورد، باز نمود.

اوبه مهارت وصف ناپذیر، كه در اینكار داشت، بساطش را بهم کرده وآهنگ تبلیغی بالا را دو باره باطنین خاصی، سر داد.

غرفه چي از فرط تعجب دهنش باز مانده بود. بگوشه لبانش، لبخند استمزا آمیز وریشخند مانند مبنی بر اینکه چه کسی حاضر به خرید این قبیل چیز ها خواهد بود، نقش بست. لحظه چند نگذشته بود كه جای لبخند استمزا وتمسخر، باچهره اش راخطوطی از تعجب و حیرت پر كرد بچشما نش باور نداشت، نمی دانست چه اتفاقی رخ داده بود. زیرا هنوز مدت كو تاهی نگذشته بود كه دور بساط مردك را انبوهی جمعیت فرا گرفت.

در برابر مرد لنکی دار، دسته بزرگی از كاغذ های رنگا رنگ كه روی آنها باحروف كچ وكور عربی چیز های نوشته شده وتصاویر مختلف، عجیب وغریب بر آنها نقش یافته بود، قرار داشت در پهلوی آنها، طلسمات! بند های قلزی حجوف، مانند كوری های خالی كوت بود.

هر لحظه، بر فشار مردم افزوده می شد. از جمعیت، شخصی كه در مقابل پرداخت پول سیاهی، كاغذ مطلوبش راهدیه کرده بود، آن را چارقات نموده وبعد از اینکه هدایات مفصل مبنی بر پوش كردن ویاتعین رنگ های مختلف پوش، از مردك گرفت. آن را ماچ کرده اول به چشم راست ودوم به چشم چپش مالیده وبا احترام به بغل جیبش گذاشته بالبختی كه از آن آرامش روحی می بارید، آنجا را ترك گفت.

با وجود یكه آفتاب دامان آخرین بقایای اشعه طلایی رنگش را كه اکنون به سرخی گرائیده بود برمی چید و هوا بانز ديك شدن شب سرد تر



بازار فروش مردك گرم بود. او با چیره دستی يك مداری باز، خاصیت کاغذ های مقابله را اینكه برای شنای چگونه مجرب و موثر است، برمی شمرد. تماشاچیان كه وی را حلقه وار دربر گرفته بودند از فرط تعجب دهان نشان باز مانده بود مردك بازرنگی خاص، دعا باطل سحر را كه مشتری اش خریده بود و او برایش پوش باز و بند دار توصیه کرده بود، در بازو بند به اصطلاح نقره پی، می پیچید دستهایش كه در این فن، ورزیدگی خاص پیدا کرده بود. مانند پنجه های مداری چیره دست، مرتب حرکت میکرد و بانهای نقره پی، می پیچید، باد درلا بلای کتاب ها خیزد، غرقه چی را از چرت طولانی و درماندگی ناشی از دیدن این منظره، بیرون هوا، دیگر تار يك شده بود، گروپ افتاد.

ورقه های آن ها را مانند کسی كه در جستجوی مطلبی باشد، بهم زد و با جست شدید تری، یکی از کتاب ها را در حالیکه پشتی اش به كف گل آلود غرقه قرار داشت، بیایین انداخت.

باد اوراق باز کتاب را پیش و پس کرد. غرقه چی بایجو صلگی در حالیکه آه کوتاهی از دل بیرون کشید کتاب را برداشت. چشمش به عنوان «کمدی الحصى» اثر دانته افتاد.

بالبخند تلخی زیر لبش زمزمه کرد: «بلی! بهترین خوانندگان اینگونه کتابها با داست باد...»

های بوق جاده، روشن شده بود. داخل غرقه را تاریکی دربر گرفته بود، انگشتان غرقه چی، بیخود به داخل دخل فرو رفت پول های سیاه را بی اراده شمرد همان سه افغانی و سه شانزده پولی بود. همان مبلغ قبلی.

دیگر درنگ و معطلی غیر منطقی بود قفل را بر داشت. در واژه غرقه رابست. در همین موقع مردك نیز بساطش را بر چیده نگاه شیطننت بار و پیروز مندی به غرقه چی انداخت. بالبخند تمسخر آمیزی از کنارش گذشت.

قلب غرقه چی را اندوه ناشناخته ای چنگ می زد و آن رامی فشرد.

با یان

همایون کمیدین معروف سینمای ایران

بخند تا دنیا برویت بخندد

بخند تا دنیا برویت بخندد

این نکته گفته همیشگی همایون اندو هکین میشود و بالا فا صله است که خوب میخندد و خوب میخنداند اطرا فیانش بی به نارا حتی او میبیرند شاداب است شادابی می بخشد با نشاط شاید همایون نقش های که تا است و نشاط می آفریند . گرچه زیاد کنون ایفا کرده است سبب شود جوان نیست ولی و جدان باطنی اش که او را تنها توانا برای خندا ندن او را يك جوان عیار نشان میدهد . بدانیم ولی کافی است که چند دقیقه همایون در عین شوخی که از خود پای سخنان او در خارج از محیط نشان میدهد . به اندازه کافی جدی سینما و بازی در فیلم بنشینم و ببینم و متفکر است . کسی که میخواهد که او از نقشش بیش از حد تصور مردم را بخنداند بدانید شدیداً فاصله دارد .

ساعت ۴ بعد از ظهر بود به همراه ایران مصاحبه کنم قرار شد ساعت يك دوست افغانی ام که سنده یکای ظهر تیلیفونی همراي همایون تماس هنر مندان را دیده بود با هم وارد خانه بگیرم خود را معرفی کردم وی اظهار هنر مندان سینمای ایران شدیم . مسرت کرده با تشکر وعده به ساعت بارانیس عمومی هنر مندان بعد از ده فردا صبح داد ملاقات را پذیرفتم احوال بررسی خود را به ایشان فردای آن با دوستم بطرف منزل منحیت خبر نگار افغانی معرفی همایون که در جاده بلوار تهران قرار کردم و ضمناً گفتم می خوا هم با داشت روان شدیم وقتی داخل حویلی همایون کمیدین معروف سینمای شدم همایون ، خا تمش با دو طفل

همایون در عین شوخی هاییکه نشان میدهد به اندازه کافی جدی و متفکر است



نقش ملا نصرالدین را به من سپرده اند و چاقی من باعث شده که تا حال کمر سه درگب بشکند

آیادز فلم های مشترک خار جی حصه گرفته اید یا نه؟

بنی در چند فلم مشترک ایرانی و ترکی بایفای نقش پرداخته ام البته به فلم های که بر مصرف نباشد حصه نمی گیرم.

شما که ماشاالله با صحت و چاقی هستید در وقت فعالیت های هنری مشکلی ازین راه ندارید.

والله من خیلی به تکلیف هستم وزن زیاد داشتن تکلیف ده است هر قدر رژیم غذایی می گیرم باز هم فایده نمیکند حتی از چندی به اینطرف فلمی در دست دارم بنام (ملا نصر الدین) چون من در نقش

ملا نصر الدین کار میکنم همین چاقی من باعث شده که کمر سه خورا بشکنانم بهر حال من از دست این چاقی خیلی شکایت دارم.

چند سال میشود که عروسی کرده اید و ثمره ازدواج شما چند طفل است؟

چند سال میشود که عروسی کرده اید و ثمره ازدواج شما چند طفل است؟

مدت پنج سال از عروسی ما میگذرد و ثمره از دواج ما را همین دود خنجر که پهلوی شما نشسته اند تشکیل

چهارمی کردید کدام سال کار سینمایی تان را شروع و اولین فلم شما چه نام دارد؟

پیش از آنکه به سینما روی آورم در تیاتر بادر آمد شبانه ۴ تومان یعنی (۴۰) افغانی ایفای نقش میکردم بعدا به تلو یزیون و هنر پیشگی پرداختم. آغاز کار سینمایی خویش را در سال ۱۳۳۹ با فیلم «عرو سک پشت پرده» شروع کردم.

خوب آقای همایون: شما که از ده سال به این طرف از جمله موفق ترین هنر پیشگان ایران هستید تا کنون در چند فلم بازی کرده اید و ضمنا بگوئید به کدام فلم تان بیشتر از همه علاقمند هستید؟

من تا کنون در بیش از ۸۰ فلم نقش داشته ام که از آنجمله به فلم «سر نوشت و دنیای آبی» علاقمند هستم.

کوچکش را دیدم و بعد از احوال پرسی وارد سالون ساده و عاری از تکلف اما دیزاین و دیکو رآن خیلی عالی بود.

همایون پیش دستی کرده صحبت را آغاز کرده گفت: چقدر خوش هستم شمار املا قات میکنم من از آوان طفولیت بمردم افغانستان علاقه داشتم و میدانستم که بـرا دران و همسایه نیک ما هستند آرزوی من برای آشنایی بهتر با مملکت زیبا و مردم مهمان نواز شما شدید است.

از احسا سات گرم شما نسبت بوطن و مردم خود تشکر میکنم اجازه بدهید ببر سم: اسم حقیقی شما همایون است یا در جهان سینما شما به این اسم شهرت دارید؟

بلی این حدس بجاست اسم حقیقی ام محمد علی تبریزی است متولد سال ۱۳۱۶ ه در مشهد. پایه تحصیلات شما تا کجاست؟ پایه تحصیلاتم تا به صنف دهم

بوده نسبت ضعف اقتصاد نتوانستم تحصیلاتم را ادامه دهم. پیش از آنکه به سینما رو آوردم

همایون:

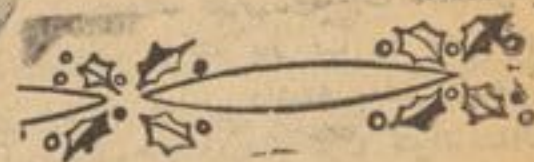
پیش از آنکه به سینما روی آورم در تیاتر بادر آمد شبانه ۴ تومان «۴۰» افغانی ایفای نقش میکردم.



مترجم: عبدالقاهر آشوب

قلب من

آشیا نه



فکر کردم بعد از آنچه اتفاق افتاد، همه چیز
برایم تمام شده و زندگی دیگر برایم مفهومی
ندارد... اما دریافتم که...

صدایش به شکل هیستر یکی
بلند شد و من گفته میتوانم اضطراب
ویرا از درك احساساتش خارج
مینمود. دلم برایش سوخت. ولی
چیزی نداشتم که بتوانم برایش
بگویم. باور کنید در آن لحظه هیچ
چیز نمی خواستم به جز اینکه
بتوانم به او اطمینان بدهم. مگر من
چطور میتوانستم به او بگویم که
اندرو جو خواهد شد در حالیکه
خودم هم نمیدانستم؟

بسیار خورد تر ازان بود که به
این مرض مبتلا شود و حتی اگر زنده
بماند در باره تاثیرات و عواقب
بعدی آن چیزی گفته نمیشد.

به او گفتم:

« هفته گذشته نوزادی از اینجا
مرخص شد که تازه از مریضی التهاب
سحا یا شفا یافته بود. ولی در
چشمانش اشکهای وحشت راما لحظه
کردم.

« جو خواهد شد؟ » زمزمه کرد
« یگانه چیز است که من دارم. »
دستانش را بیک دستمال کوچک
پیچید و من دفعتا متوجه شدم که
انگشتانش عریان است. مادر اندرو
مورگان انگشت عروسی به انگشت
نداشت.

دوباره تکرار کرد.

« او یگانه چیزی است که من
در زندگی دارم. »

« اوه، سر پرستار، شما نمی

گفتم:

« نرس رو بنیز الان میخو اهد که
اندرو را شیر بدهد، اگر میخواهی
برو همراهش و تماشا کن. »
رویش را برگردانید، کمی از طغیان
درونی خود گنج بود، هنوز بقدر
کافی وجودش تحت کنترلش نبود
تادرست حرکت کند، ... و من دو
باره قلم را برداشتم.

مگر کلمات در روی صفحه را پور
در يك بحرسياه شناور بود و من
نمیتوانستم آنها را ببینم. آیا شما
هم فکر میکنید که من حقیقتا ...
« نمی توانستم درك کنم؟ » اوه کاش
میدانستید که من در آن لحظه چه
احساس میکردم

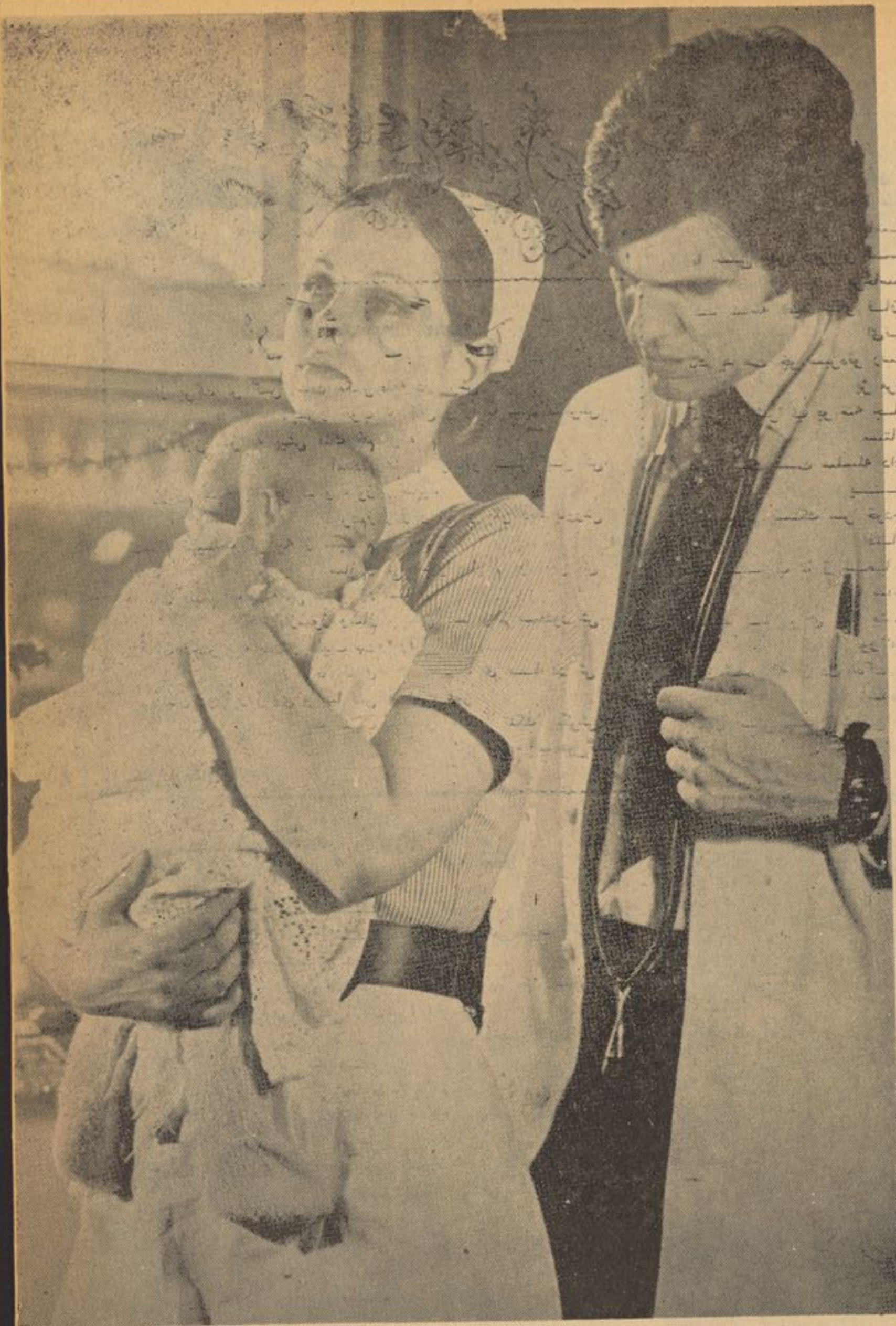
توانید مرا درك کنید.

دفعتا درد من تیزتر شد ولی
مجبور بودم تادر نگه داشتم لبخند
در لبان خود مجادله کنم. برایش
احساس میکردم

بدرخت کاج وینای شیر حوارگاه
خیره ماندم آنروز در خت کاج آنجا
بود، کرسمس شش سال قبل،
بالون هاو مردمیکه آواز میخواندند.
ولی هیچکدام نتوانستند بچه
نوزاد مرا نجات دهند. واونیز همه
چیز من در زندگی بود.

هنوز دوسال شده بود که نرس
بودم وپیترا را ملاقات کردم. او همراه
من بیک ازتالار های رقص شفاخانه
بایک تعداد از رفقایش آمدند، ما
همدیگر را به اندازه ای دوست





داشتیم که فکر نمیکردیم هیچ چیزی...
بتواند ما را از همدیگر دور سازد...
پیترا بعداً برایم گفت: اگر کسی...
برایم میگفت که من همسر آیندیم...
خود را در همان رقص ملاقات مینمایم...
مثل آنکه از دوزخ میگریزند در جهت...
عکس آن فرار میکردم. حالا، خوب...
من از دوستان خود تشکر میکنم که...
مرا به آنجا آوردند و نتیجتاً کارول...
شما را ملاقات کردم.

خندیدم، خوشی و سروریکه در...
نهاد من موج میزد احساس میکردم...
بسیار برایم مهم بود تابداً از اینکه...
پیترا تمام نقاط نظر خود را در مورد...
از دواج تغییر داده است، زیرا او مرا...
دوست داشت، و من هرگز از طعم...
گرمی او علاقه و احساسیکه گوشت...
از خواب و رویاها حصه گرفته...
است، سیر نمیشدم.

در اولین تابستانی که من او را...
شناختم ساعت ها را در گوشه های...
خلوت باهم سپری میکردیم، گپ...
میزدیم و سعی میکردیم یکدیگر را...
خوب بشناسیم، و یا در راه...
شیرین و مطبوع چمن زار ها...
مینشستیم، آنقدر در برابر یکدیگر...
حساس بودیم که جزئی ترین تماس...
کفایت میکرد که ما را آتش زنند.
هر لحظه ای که میخوابستیم



میتوانستیم از دواج کنیم، مگر...
من آنوقت در آمد زیادی نداشتم...
و همچنان پیترا با وجود آنکه در آمد...
کافی داشت و انجیر در رشته...
حرارت بود ولی حتی یکپول هم پس...
انداز نکرده بود. این وضع برایم...
مابوس کننده بود خصوصاً وقتی که...
میخواستم يك خانه فرش و طرف و...
مصرف پول عروسی مانرا حتی به...
ساده ترین شکلش تهیه نمایم.
در یکی از روز های اکتوبر پیترا...
مرا در خارج از شفاخانه ملاقات کرد...
و من همینکه بطرفش متوجه شدم...
فهمیدم که چیزی خوبی برای گفتن...
دارد.

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۳۳

نوبهار هستی

آمد بهار ای بت گلگون عذار من
 باشد بچشم سبز تو باغ و بهار من
 تا حسن جلوه ریز تو شد گلشن مراد
 برخاست ناله ها زد ل داغ دار من
 شد شاخه امید شکو فان زدید نت
 ای نوبهار هستی نا پا یدار من
 تاد ید مت چو سبزه نو رسته در چمن
 پژ مرده شد بد یده گل انتظار من
 کاش از شراب بو سه جان پرور لب
 مستانه ام کنی تو د می ای نگار من
 عمر یست مست سلسله دارم زنگهت
 یک صبحدم گذشته ای تا از کنار من
 گر میزنم بسنگ سر خود چو آبشار
 افتاده است در کف عشق اختیار من
 ای آفتاب ناز شعاع تجلی ات
 با شد فرو غ یده شب زنده دار من
 باشد بسا غری نکه چشم شبز تو
 نور امید این دل امید وار من
 رو نیده لاله از دل خاکم ز فیض عشق
 شد داغ آرزوی تو شمع مزار من
 تادل اسیر سنبیل مشکین یار شد
 آشفته کی پرست شده روز گار من
 هرگز ز جور یار کلو رت پند یر نیست
 در زندگی (مشاء) دل آینه وار من

محمد ظاهر (مشاء)



برگ زر گس

از برگ زر گس است مگر جامه در برش
 کاینقدر خوب بود لکشی و زیباست منظرش
 از عجز سر به پیش فلک خم نکرده ام
 آمد دلم ز عشق بز انو برا برش
 رو زم سیه ز هجر شدو سوز غم سپید
 مردم زدردو رنج و نگر دید باورش
 دستم تهیست گر چه ز میم وزر جهان
 سازم ز گنج شعر بعالم تو انگرش
 آن بلبل که ناله من سو زد آسمان
 از سوز و ساز خویش بسا زم سخنودش
 آن دختر یکه پاک و عقیق است و با وفا
 جانم فدای خاک کف پای ما درش
 گلبن در آرزوی وصالش گذشت عمر
 یک شب نشید بر بکشی تنگ پیکرش
 (م. اسمعیل گلبن)

دختر کوچی

درون غزده مشکین نشسته زیبا یی
 ز موفشانده بدوشش خطوط طغرای
 روش دست سپیدش به زیر چانه نغز
 نگر طراوت و خوبی بدخت صحرایی
 به بغبغ هر طرفی بر گان شوخ و قشنگ
 عیان ز لطف طبیعت عجیب دنیا یی
 فضا گرفته و تاریک مثل طبع فکر
 سحاب گرم جهش همچو موج دریایی
 بجام لاله می شبنم سحرگاهان
 چو اشک سرخ فشانی بسرخ مینایی
 زفر شهای بسی دلکش و خیال انگیز
 فلک بمقدمش افکنده سبز دنیا یی
 ربوده گوی طراوت ز خشم صبح بهار
 ورا بحسن و لطافت کجاست همتا یی
 چو بخت من رمدا هو زر گس سپیدش
 افکنده شعله بدلبها ز چشم شهبانی
 درون حجره نگر سینا سپیدش را
 ز جیب شام عیان صبح بهجت افزایی
 نسیم حامل عطر و گلاب زلفا نش
 چمن معطر از آن طره سمن سایی
 ز لطف مرده دلا ترا به وجد و حال آرد
 بکیش حسن پرستان بود مسیحا یی
 همین دختر کوچیست این غزل (رونق)
 ترا نه خاست بعشقتش ز قلب شیدا یی
 (رونق - نادری)



بیمار عشق

گفت آن دلبر که باتو آشنایی می کنم
از برای خا طرت شریں ادا یی می کنم
گفتمش بیما ر عشقم گفت دیدارم دو است
من علاج درد تو با این دوا یی می کنم
چشم راسر مه کنم برب لب بهالم لب سر ین
موی های خویش را رنگ طلایی می کنم
بعد ازان با عشوه و ناز وادای دل فریب
پیش رویت می نشینم دلر با یی می کنم
گفتمش آخر جدا یی میکنی از پیش من
گفت بی غم باشی کی از تو جدا یی می کنم
گفتمش از من چه میخواهی که در عوض دهم
گفت من این کار را باتو خدایی می کنم
گفتمش تا کی و فساداری به راسخ میکنی
گفت تا من زنده ام کی بی وفا یی می کنم

بوسه از نگاه شاعران

بوسه ز آن دهن تنگ بده یا بفرو ش
کاین متاعی است که بخشنند و بها نیز کنند
(سعدی)

گفتمش بوسی بده یا از لب ت یا از رخت
گفت عاشق چشم دارد هر کجا بین خوشتر است
(فا آبی)

ببوسه ای زد عان تو آرزومند م
فغان که با همه حسرت بهیچ خر سند م
(فروغی بسطامی)

بو سه مگر چیست فشاردو لب
اینکه گنه نیست چه روز و چه شب
(ابرج میرزا)

انتخاب وار سالی بیک محمد (مرادی) از مزار شریف



شاخه ای از شگوفه های بهاری



بهار آمد

ای سا قی سر مستان بر خیز بهار آمد
در جام شراب افشان بر خیز بهار آمد
بنگر درین بها ران هنگامه های یا ران
گر مست و آفتا بان بر خیز بهار آمد
تو چون گل بهاری من اشک و آه و دردم
ای رمزدرد مندان بر خیز بهار آمد

چشمان ترا نازم من باتو همی سازم
ای گلبن خرامان بر خیز بهار آمد
امشب ز ماه رویت کن بزم ماروشن
ای نور بزم رندان بر خیز بهار آمد
دارم امید آنکه بینم دو چشم مست
ای رشک مپرو یا ن بر خیز بهار آمد
ای دلر بای دلها وی ناز تو فریبا
ای ناز شب نشینان بر خیز بهار آمد

شاد باش «شاد مانا» این دور زندگی را
خود با ده مست و خند تا بر خیز بهار آمد

از «راهی» سیاه سنگی

بهار

می بنو شید ای حر یفان گل ببو ستان آمده
دل فسرده بلبل شیدا به افغان آمده
هر طرف موج طراوت میدهد دل را صفا
سنبل و ریحان کشیده سر فراوان آمده
غنچه خا موش بکشد لب بخنده هر کجا
تانسیم رو جبخش تو بها ران آمده
سر رسیده شام تارو صبح روشن میدمد
آفتاب وصل او فرجام هجران آمده
سا قیا لبر یز می کن سا غرو میناو جام
بر درمیخانه امروز باده نوشان آمده
بزم عشرت گشته بر پاهر کنار و هر طرف
موسم جوش و صفای سیر یغمان آمده
می بریزان سا قیا مستی نما و عشوه کن
روزگار عیش و نو ش جمع مستان آمده
تا بشو یسد از رخ گلها غبار تیره گل
ابر نسیان همچو راهی اشکریزان آمده

از منابع فرانسوی
ترجمه و تنظیم ازم. قاسم . صیقل

در شماره های گذشته خوا ندید

آوازی در شب

«اولیور» هنر پیشه جوانیست که با دهیگوه هنر پیشه تازه کار در صحنه فنی نقش را بازی میکند. بعد از ختم فلمبرداری او با دو همکارش جهت صرف غذای چاشت جانب رستورانی پراه می افتند. در نصیحت راه «اولیور» از دوستانش اجازه گرفته، می رود بخانه تادوایش را که دکور خوردن آت را قبل از صرف غذا برای او توجیه کرده بی آورد. همینکه بخانه میرسد، تیلفون زنگ میزند. او گوشه را پر داشته و با سیرامیکی جواب میدهد. بعداً او به عجله در آن خانه بی می رود که از آنجا برایش تیلفون شده بود. وی در آن خانه «روبرت» سکوترش را مرده می یابد. با دیدن این صحنه او فوراً به اداره پولیس تیلفون میکند. پولیس در زمینه تحقیقات خود را شروع میکند و اینک بقیه داستان.

۷۷- غرق در رویا بود که ناگهان متوجه ...



۷۸- .. يك دختر زیبا شد.



۷۹- دختر جوان به او فریاد کرد.
پیشترید، شما حقیقتاً
کاو بایک هستید؟



۸۰- مهربانی شماست، اما حال
چشمان زیبای شما،
من نمیتوانستم که پری ها پلکون
گهسووان مقبول شما،
همه چیز را می پوشانند؟



۸۱- شما خیلی ها معاشرتی
هستید.

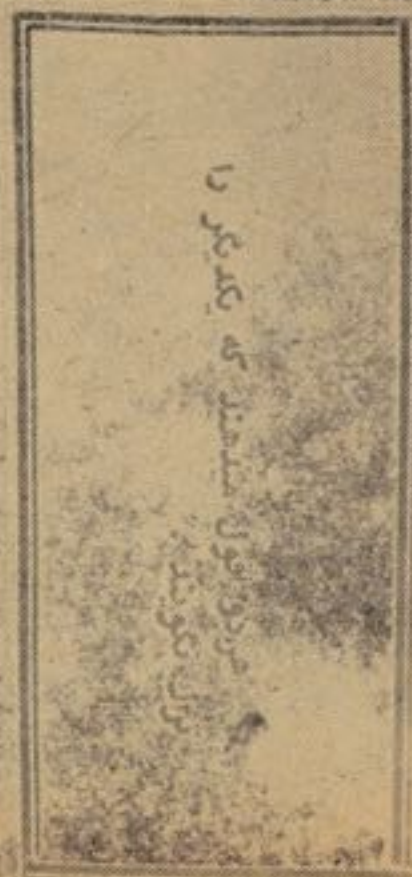


۸۲- از ساندویچ من استفاده
میکنید؟



۸۳- شما همیشه همینطور خوش
صحبت هستید؟
بلی، این وابسته به
تکرار من است.





من ترا دوست دارم، بابا سیبورتی
که دارم میتوانم پیش از پایان رخصتی
حرکت کنیم...
من متردد هستم.



آیاتواز آن فریه سکا تلندی که
بچه ها ود ختران در آنجا باهم ازدواج
میکند، چیزی نه شنیده بی



تو... تو میخواهی بگویی، آماده
آن هستی که...

استعداد تو بمن امید میدهد تا یک
شپکار بزرگ را انجام دهم.



من علاقه زیاد دارم تا در چنین شپکار
حصه بگیرم.

دوروز بعد، اولیون، در صحنه
فلمی حصه بگیرد، کارگردان فلم
از نقش او که ملا رضا بیت دارد.

عزیزم، اگر آنجا برویم بسیار
خوب میشود!



«گراس»، ترا دوست دارم.

«اولیون» بعد از اینکه از کارگردان
فلم جدا میشود، خود را تنها حس
میکند.



او و رفقایم در باره من چه فکر
خواهند کرد؟ اما از ازدواج بسنا
«گراس» خو شبخت میشوم

و اگر ممکن باشد، یک فلم دیگر
تهیه میکنیم.



صفحه سوم

۹۶ «اولیور» به «گراس» نیلفون میکند.
«لو، «گراس» عشق من، توهستی؟

بلی، من آماده حرکت هستم.
یکدیگر را در ایستگاه خواهیم دید.
عزیزم! امید است این اوقات خوش
ما بزودی نگردد.

مراسم ازدواج آنها در سکانند،
در محضر یک مأمور مدنی که هر دو
خیلی مری بانست صورت میگیرند.

۹۷

«اولیور» چرا برای همیشه
در اینجا نیاشیم؟
این نخستین مرحله سفر «ماه عسل»
ماست.

یک عکس اجازه است؟ خانم شما
را خوشبخت میسازد.

۹۹

اوه! بلی، «او کیون» ...

بخوان و بگو که خوب نوشته شده.
شب آن روز.

یقیناً دارد

۱۰۱

صفحه چهارم

آنها در اکنار هم پوز میگیرند.

۱۰۰



مترجم: مهدی دعاگوی

بود و گو یا اینگونه سفرها برای او یک جر یان عادی و طبیعی بیش نبود.

بونیغاس در این سفر که بیشتر از سه روز بطول می انجامید میباید راههای خطرناک را عبور نموده و به محل نیمه متمدن اسکیموها خود را می رساند اینمرد که قامت کشیده و قیافه آرام و مردانه داشت با هر که روبرو میشد دربر خورد اول قبول میکرد که بامرد گرم و سرد چشیده مقابل شده است، این امر از حقیقت بهیچ وجه دور نبود زیرا بونیغاس مردسی و پنجساله از سفرها و مبارزه با حیوانات وحشی و شکارهای خطرناک خود که از پانزده سال با اینطرف بان دست و گریبان بود حکایتها و داستانهای بی شماری داشت که هر یک آن برای شنونده حیرت انگیز و مبهوت کننده بود، و این بار که یک سفر ناشی و در پیش روداشت نمیشد حدس زد که ماجرای آن چگونه آغاز و یکجا ختم خواهد شد. سو رتبه او بسرعت پیش کشیده میشد و متدرجا راه منزل او را طی و بعقب میگذاشت تا آنکه محله از نظر بونیغاس بکلی ناپدید گردید بونیغاس سو رتبه را از راهی عبور میداد که برای همگان خطرناک

و وضع و حالت دوسان برای بونیغاس خوش آیند نبود و از همین جهت از او خوشش نیامد و حتی از او نفرت میکرد و چون زنش را بی اندازه دوست میداشت و نمیتوانست بخواب و بختها و فرمایشهای او جواب منفی بدهد از اینرو صرف برای اطاعت از او امر همسرش این نوکر را پذیرفت در غیر آن در همان برخورد اول از بودن او رضایتی در خود احساس نمیکرد و حتما او را رد می نمود، زیرا بونیغاس بطور مبهمی احساس میکرد که در چشمان مرموز و اسرارآمیز دوسان رازی گنگ و معجزه آسای نهفته است که تصور آن اثر مطلوبی بر روح او ندارد اما با آنهم وجود سنگین و سهمگین دوسان را صرف برای خاطر خواهی همسرش تحمل کرده و عکس العمل نسبت باو از خود نشان نمیداد.

بونیغاس براه افتاد و سنگها با نیروی مغلوب نا شدنی سو رتبه رایش میکشاندند و انجام یک چنین سفرنه تنها برای سفید پوشان بلکه برای سایر نژادها هم ساده و عاری از خطر نبود، اما بونیغاس این مسافرت خطیر را بعنوان یک امر ساده پذیرفته بود برای آنکه بارها اینگونه سفرها را انجام داده

بونیغاس را دیدند خو شحالی خود را از بی او بطرز خاصی حالی کردند یکی دم بزمین میکشید و دیگر آن با علامت سرو جنبانیدن سر ابراز علاقمندی بصاحب مهر بان خود مینمودند، بونیغاس هم بر حسب عادت همیشگی بروی هر یک آنها دست کشیده و بدین طریق محبت خود را بانها تقلیل ناپذیر جلوه داد.

در این فرصت همسر و برادرانش جهت مشایعت و وداع بسوی سو رتبه آمدند و وقتی بونیغاس مراسم تودیع را انجام داد بالای سو رتبه جا گرفته و پس از آنکه دستش را بعلا مت وداع بطرف خانم و برادرانش بلند میکرد سنگها را امر حرکت داد که متناوبا سنگها بدویدن آغاز کردند اما یک حرکت بونیغاس که متعمدانه صورت گرفته بود همانا نگر فتن خدا حافظی از نو کس بود چه بونیغاس از نو کس در دوسان نفرت داشته و این نفرت نامریی اصلا در ذهن بونیغاس منبع گمشده داشت، چه ظرف این یک هفته که دو سان در منزل آنها بصفت نوکر بوظیفه گماشته شده بود هیچ روزی نشده بود که بونیغاس باو ازدل و بدون احساس تنفر صحبت نموده باشد، چه طرز حرکت

«بو نیغاس» وقتی نان را بمیل تمام صرف کرد بنوکر خود امر کرد تا سو رتبه را آماده کرده و وسایل طرف ضرورت را در آن جا دهد آنوقت خود رفت و لباسهای مخصوصی را که از پوست حیوانات قطبی تهیه شده بود و برای جلوگیری نفوذ سرما و برف و دت فوق العاده بهترین لباس بود پوشیده و خودش را آماده یک سفر زمستانی نمود.

سو رتبه رانیز بزود ترین فرصت نوکرش آماده نموده و از آماده بودن آن به بونیغاس اطلاع نمود.

سو رتبه بوسیله شش جفت سنگ اصل و نیرو مند قطبی کشیده می شد و آنچه را که در آن جا داده و مورد ضرورت بونیغاس بود قدری قهوه و چند بوتل مشروب و یک اندازه کار توس و هم یک تعداد ساعت های خورد و بزرگ بود که بونیغاس تعمد داشت آن اشیا را به قبایل شمالی به مواضع ایگه اسکیموها زندگی بسر می برد و در رقبال پوست های گرا نبهای حیوانات قطبی و مخصوصا پوست خنزرا دریافت کند.

بونیغاس وقتی هیچگونه کمبودی در آمادگی خود ندید از منزل بیرون شد و همینکه سنگ های سو رتبه

بحساب میرفت چه این راه يك
سرا شیبی بود که بر فراز يك سلسله
کوه کشیده شده بود و بو نیغاس به
مهارت و شجاعتیکه خاصه او بود
سورتمه را هدایت میکرد.

او همواره و قتی از فراز این راه
عبور میکرد شب اول رادر انجام راهی
که منتهی بیک جنگه وسیع بود
سپری نموده و شب دیگر رادر انجام
راه جنگه سر میاورد و باین تر تیب



قسمت های صعب العبور را پشت
سر نهاده و بعد از آن براه صاف و بی
خطر راه میافتاد و درست در هنگام
غروب روز سوم به محل مقصود
میرسید. ولی اگر غیر از این راه،
راهی دیگری انتخاب میکرد لابد باین
سرعت بمنزل نمیرسید چه وجود
سرا شیبی در سرعت رفتار سورتمه
تأثیر فوق العاده نموده و او را پوره نیم
ساعت بمنزل پیشتر میرساند اما این بار
که هنوز سه شیبی را عقب نگذاشته
و اصلا بیشتر از سه ساعت راه
نیموده بود که ناگهان در یکی از
ویراژ های کو هستان صدای فیر
گلواله او را تکان داد او که مرد شجاع
و روزگار دیده بود بدون کوچکترین
خوف سورتمه را توقف داده
و خواست بداند که صدای گلواله از
کجا متبع گرفته و هدف معین این
فیر کی بوده است، چه فیر در آن
چنان يك محل بنظر او امر ساده
و طبیعی نبوده بلکه خیلی از حد زیاد
غیر عادی بود. بو نیغاس هنوز بیچ
و راست خود کنجکاوانه میدید
و دقیقانه نگاه میکرد که به تعقیب
فیر اولی صدای فیر دوم بگوش او
خورد. بو نیغاس قدری محتاط تر
شده و راهی را که از آن عبور نموده
بود بمواظبت تام زیر نظر گرفت،
پس از چند دقیقه سکوت و کنجکاوای سر
انجام شبی متحرکی درختم ویراژ
نگاه تیز بین و مو شکاف بو نیغاس

را بخود معطوف نمود. چون قدری
شیخ نزدیک گشت بو نیغاس تشخیص
داد که سورتمه بسرعت تمام بطرف
او میاید، هر قدر که سورتمه نزدیک
میشد قیافه گنگ گادی سوار هیكل
و ریخت دو سان رادر نگاه بو نیغاس
مجسم می نمود. این موضوع
فوق العاده بو نیغاس را متعجب
نموده بود چه او هرگز چنین يك پیش
آمدو اتفاق را تصور نمی توانست

اما هر قدر سورتمه نزدیک میشد
بهمن پیمانه تعجب بو نیغاس بیشتر
میشد و مخصوصا فیر گلواله امری
بود که بو نیغاس هیچگونه تعبیر و
توجیهی برای آن نداشت.

بو نیغاس باخود فکر میکرد که
شاید دو سان میخواهد با او یکجا
سفر کند یا شاید از يك امر خطیر
و اتفاق غیر مترقبه ای بوی اطلاع
آورده است و بانظیر این شایدها

هزارها سوال یاس آور و مسرت
بخشا در ذهن بو نیغاس خلق میشد
و سوا لات زیادی در مغز او خطور
میکرد، اما سر انجام از يك اندیشه
او بر خود لرزید و آن اینکه مبادا
دو سان قصد قتل او را نموده باشد
هنوز این فکر در مغز بو نیغاس قوت
نگرفته بود که ناگهان فیر سوم
بفضا طنین انداخت و در ست نیم
متر بطرف راست بو نیغاس گلوله

در میان برف فرورفت ایمان بو نیغاس
کامل شد که دو سان میخواهد او را
بقتل برساند، از این جهت درنگ را
جایز نشمرده تصمیم گرفت فرار
کند باین معنی که چون گلوله
بو نیغاس موثر واقع نمیشد و لی
دوستان میتوانست بسپو لت او را
حذف قرار داد و نا بودش کند به
این ملاحظه بو نیغاس بسرعت برق
خود را بداخل سورتمه انداخته و آنرا
به حرکت آورد و پيوست
با لای سگها فریاد میکشید
تا بدان وسیله هرچه زود تر از
محوطه خطری که او را تهدید میکرد
میکند فرار کرده و جان بسلا مت برد
بو نیغاس که از بخت سازگار بموقع
از قصد و نیت دو سان آگاه شده بود
میتوانست که از خشک او فرار
کند زیرا هنوز فاصله آن دو خیلی
زیاد بود بو نیغاس ازین فرصت
مساعدت حد علی استفاد
خود را بسلا مت برد بو نیغاس فقط
گادی را هدایت میکرد و تلاش و فقط
ممین بود که بسرعت سگ هارا
بیشتر نماید تا دو سان نتواند بوی
برسد. بو نیغاس هم چنان که پیش
میرفت، باخود فکر میکرد که هرگاه
دو سان او را تا آخرین نقطه منزلش
تعقیب کند و آنگاه آماده دست و پنجه
نرم کردن شود بصورت در ست
حساب خود را با او تصفیه خواهد
کرد، چه او مرد شجاع و خود داری
بود و بخود اطمینان و اعتما قوی
داشت که مثل دو سان دو مرد رادر
يك آن میتواند از پا ر آورد.

باین تفکر و حساب عمیق سورتمه
بسرعت میراند تا دريك زمین مسطح
و هموار با او مقابله کند، اما دو سان
هم کسی نبود که در این ماجرا عقب
بقیه در صفحه ۵۹

کدام راه را انتخاب کنم؟

فانتیزی

بلغاری

بعضی ها عقیده دارند که زندگی انسان در بحر شروع شده و انسان با آب ارتباط زیاد دارد، و لی فکر نمیکنم این مطلب در باره من صدق کند. تماس من با آب زیادتر بخاطر نظافت و رفع تشنگی بوده نه چیزهای دیگر و از همین سبب آب بازی را یاد نگرفتم بر خلاف انتظار من زخم تصمیم گرفت زندگی خود را از شکل يك نواخت آن بدر کنیم، و قتی که او تصمیمی بگیرد، محال است از آن صرف نظر کند، لذا برایم گفت: من کارت ادخال یکی از حوض های آبیازی شهراهم برای توو هم برای خود گرفته ام.

گفتم: عزیزم مگر نمیدانستی که من به شنا بلد نیستم؟

زخم يك کتاب رهنمای شنا برایم داد و گفت: از روی این یاد بگیر. از اداره دوروز رخصت گرفتیم و کتاب را مطالعه نمودم، مقابل آینه ایستاده شده دست هایم را طبق دستورات کتاب رهنمای شنا حرکت دادم، آنقدر دست هایم را تکان دادم که کم مانده بود پرواز کنم، بعد خود را بروی بستر انداخته دست هایم را باهم را حرکت دادم. بالاخره فیصله کردم اندکی به شرایط طبیعی نزدیک تر شوم، ظرفی را از آب پر کرده روی زمین گذاشتم، بعد خودم هم بسینه روی زمین خوابیده سرم را در ظرف پر از آب غوطه کردم و به دست و پا زدن آغاز نمودم.

اندکی خوشامد، باز هم این تمرین را تکرار کردم. در بین آب طرف سرم را فرو کرده نفسم را بند می ساختم درینو قیت زنگ در وازه مآشیدیدا بصدا در آمد، رفتم تادر وازه را بازکنم، تنم برهنه بودو تنها يك بطون کوتاه پوشیده بودم. دروازه را باز کردم، عقب در وازه يك داکتر باچین سفید و يك پرستار که او هم چین و کلاه سفید داشت و بیشتر از هر چیز دیگر بروت های سیاه و دبل اوجلب توجه میکرد ایستاده بودند. در عقب آنها تمام همسایه های بلاک روی زینه جمع شده بودند تابیننده چه حادثه ای اتفاق افتاده.

داکتر در حالیکه به چشمانم عمیق نگاه میکرد باخو شروع می پرسید: «چطور هستین؟»

قبل از آنکه موفق شوم جوابی بدهم بانوك انگشت به قبرغه ام زد چون در قبرغه ناحیه قفتکم واقع است و خیلی حساسیت دارم جستی زدم و خنده ام گرفت.

داکتر چشمکی زده پرسید: «راجع به زندگی چه فکر میکنید؟»

باز هم ازجا پریده مانند اسب نعره کشیدم زیرا باز هم انگشتان داکتر به قبرغه هایم تماس کرده بود.

پرستار سیاه بروت به داکتر گفت:

«او را بسته کنم؟»

دیدم مقابل در وازه بلاک امبولانس ایستاده، من هنوز هم چیزی نفهمیده بودم، داکتر دست هایم را در اطراف دست هایم حلقه کرده پرسید: مادر کیک ها و موش ها را دیدی گفتم: «مدت زیاد یست که ندیدم فقط بعضا یگان موش چوچه را می بینم.»

داکتر با خوشحالی گفت: موش های چوچه خیلی زیاد ها؟

حیران بودم که چه جوابی بدهم

و چرا چنین سوالات احمقانه ای از من میکنند، گفتم:

«خیلی کم... فقط یکی دوتا باز هم پرستار کلاه سفید و سیاه بروت گفت:

«او را بسته کنم؟»

داکتر یکبار دیگر مرادر آغو ش گرفته به پرستار اشاره می کرد، پرستار نزد يك لکن آب که در وسط اتاق قرار داشت رفته آب را بو کرد، بعد، ظرف را بر داشته بطرف بالکون رفت و آبر را بالای چمن پاشید. از پایین سرو صدای چند نفر بلند شد شاید آنها در چمن نشسته بودند و ترشده بودند.

بعد از يك ربع ساعت اشتباه رفع شد، يك زن از بلاک مقابل مرا از کلکین دیده بود که روی زمین خوابیده سر خود را در لکن پر از آب فرو میکنم و دست و پا میزنم، او فکر کرده بود که شاید میخواهم خود کشتی کنم و یا دیوانه شده ام، وحشت کرده به موسسه کمک های او لیه تیلفون کرده بود.

داکتر ازینکه بی جهت مزاحم شده بود به شانه ام تپ تپ زده معذرت خواست و مو فقیتم مرا در یاد گرفتن شنا آرزو نمود. بعد با گفتن: سیورت کنید، سیورت کنید، فایده دارد با من خدا حافظی نمود.

من وقتی که تنها شدم دوباره به تمرین آغاز کردم البته اینبار پرده های کلکین را کش کرده بودم. روز دیگر به محل آبیازی رفتم، لباس های خود را نزد محافظ گذاشتم.

شاور گرفتم و خود را با آب و صابون خوب شستم، زیرا مقر رات همینطور بود و قبل از داخل شدن به حوض باید اینکار صورت می گرفت. آب شاور گرم بود و خیلی خوشم آمد، زیر شاور خوب وقت را تلف کردم، بعد چون آب گرم شاور تمام شد ناچار بطرف حوض روان شدم، ابتدا

قدم های محکم و پر از شجاعت بر میداشتم ولی هر قدر به حوض نزدیک میشدم سستی بیشتری در پاهایم احساس می نمودم به مجرمینسی شجاعت داشتم که بطرف جایگاه اعدام برده میشوند.

کنار حوض همه خوش و خندان بودند، جوانان در بین حوض مانند ماهی شنا میکردند و در بین آب شفاف و پاک می جنبیدند يك قسمت حوض يك متر و هشتاد سانتی قسمت دیگر چهار متر و بیست سانتی عمق داشت، فکر کردم هر قدر قد بلندك كنم از يك متر و هفتاد سانتی بلند تر نمی شوم، نظرم به کنجشکی افتاد خودم را مانسم و احساس کردم، و قتی که او پرید من تنها مانسم، تنها و غمگین، در اطراف حوض شروع به گردش کردم، دلم بحال طفلکم میسوخت بیچاره اینقدر زود یتیم میشد، دلم میخواست سست حوض را خالی کنند و من در بین آن نشسته گریه کنم، آنقدر گریه کنم که از اشکم حوض دوباره پر شود.

درینو قیت صدای شنیدم، هر کس میتواند صدای بشنود، حتی و قتی که را ندارد را میخواستند زنده بسو زانند او هم آواز هایی می شنید جوانی از بین آب از من خواهش کرد تا طرز آب بازی او را مشاهده کنم، او ما یوری آبی رنگی پوشیده بود.

بمن گفت:

«خواهش میکنم حرکات مرا مشاهده کنید و بگویید که آیا دست چپ مانند دست راست درست حرکت میکند یا خیر؟»

من از کنار حوض با او حرکت میکردم، آهسته آهسته شروع کردم به رهنمایی کردن او.

«بله... همینطور... يك اندازه به پیش احتیاط کن... اوه... انگشت هایت را باز نکن... آنقدر سرت را

بگفت...

نکته

آمده بودند. شاگردم شده اند مردم تشنه رهنمایی هستند. مطالب کتاب رهنمای شما را که از بر کرده بودم برایشان میگفتم، بیرون حوض گاهی بروی سبزه ها به سینه افتاده حرکات بخصوص را تمثیل میکردم تا یاد بگیرند و در حوض عملی نمایند بعد تاریخچه آبیاری، فواید آبیاری را بر ایشان تشریح نمودم و را جمع به آبیاری و انواع آبیاری سخن رانی نمودم آبیاری و انواع آبیاری سخی رانی همه بدقت بحرف هایم گوش میدادند حوض بیک مکتب عالی سپورت مبدل شده بود و من با هیجان و احساس مسئولیت برای شان تشریح میکردم و تمثیل می نمودم باو جوی که از بین حوض یگان جبهه آب بالایم می ریخت و من یک قدمی پریدم، باز هم از رهنمایی آنها خود داری نمی کردم یک نفر آهسته به شانه ام زد و قتی که رویم را گشتا ندم متوجه شدم که یک زیبا روی زرد موی مقابلم قرار دارد او به مشکل در لباس آبیاری خود جا میشد با چشمان آبی خود بمن نگاه میکرد.

بلند نکیر .. از راه دهن نفس بکش ها.. همینطور .. آفرین .. حرکت دست ها و پاها یکجا .. کتاب رهنمای شما را خوانده بودم و در درس های نظری وارد بودم، اما خدامیدانداگر در بین آب قرار داشته باشم چه کاری کرده میتوانم.

از یکطرف حوض به سمت دیگر رفتم، در باز گشت او بهتر آب بازی میکرد. او را تشویق نموده گفتم: شما با استعداد خوبی برای آبیاری دارید. ولی باید خیلی زیاد متوجه پای راست تان باشید... حرکات تان باید زیر کنترل تان باشد.... زود زود دست و پا نزنید، بین هر دست زود بازدن فاصله ایجاد کنید تا زود مانده نشوید.

لحظه بعد سه دوشیزه جوان از من خواستند رهنمایی شان کنم... البته بدون اینکه خودم داخل حوض شوم به آنها کمک میکردم، یکی از آنها باید مساله نفس گرفتن را اصلاح میکرد، چند بار طریق تنفس هنگام شنار را برایشان فہما ندیم، از مدت ها قبل شوق معلمی داشتم .. بنابراین با سخت گیری آن دختر را رهنمایی میکردم، کنار حوض پایم را روی سنگ فرش کو بیده گفتم:

اینطور نه ... هوا در شش هایتان فرو میرید بعد سر تان را زیر آب کرده هوا را خارج کنید... بلی همینطور ... حالا یاد گرفتید ... یک بار دیگر... ها... آ... آفرین.

به دختر دو می میگفتم:

اینطور دست نیندازید .. دست هایتان را از هم دیگر دور نگه دارید. بلی .. اینطور .. باها را جمع کنید و بشدت رها نمایید ... ها. کمی آزادتر ... آفرین ... باز هم .. بدون اینکه خودم متوجه باشم یک وقتی دیدم نصف کسانی که برای آبیاری

در عقب او مرد قد بلندی با عضلات نرم و پیشانی ترش قرار داشت، زرد موی زیباروی گفت:

اینجا شو هرم هستند .. بدون اینکه بدانم از من چه میخواهند با خودش و شوهرش دست داده گفتم:

مشرف شدیم ... مرد قد بلند بانگاه پراز توقع و تضرع گفت:

چو... چو... سان نفهمیدم چه میگوید، گفتم:

بلی... چه فرمودین؟ زیبا روی زرد موی فوراً جواب داد:

این یکی از آرزوهایش است. مرد قد بلند یعنی شوهر آن زن بود بانه ایستاده بود، نگاه التماس آمیزی داشت، بعد قدری شر میزد به انگشت های پایش چشم دوخت درین لحظه بدون اینکه انتظار داشته باشم زیبا روی شروع به آواز خوانی کرد. دست های خود را بروی سینه گرفته بود.

برای شما هم کف میزنند. من هم تعظیم کردم و از احساسات آنها تشکر نمودم.

زیبا روی زرد موی گفت:

خیلی خوش دارم برایم کف بزنند.

در آن لحظه فهمیدم که از چک چک مردم مرا هم خوشم می آید.

شوهرش هنوز هم بحالت احترام ایستاده بود.

بقیه در صفحه ۵۸

او آهنگ معروف ابرای پتر فلای



کوردون بناک مردم



صحنه دوم

دستگیر کننده ایکه دستگیر شد

در یکی از شماره های روزنامه
انیس خبری را خواندم که شعر
معروف «والی بروزی که بکند دمنک»
را بخاطرم آورد.

خبر مربوط به گرفتاری یک ساتنمن
پولیس بود. پولیس مذکور بجرم
رشوہ ستانی و اخاذی بالفعل گرفتار
گردید و تسلیم قانون شد.

همچنان پولیس دیگری در غزنی
که میخواستہ فرش مسجد را سرقت
کند گرفتار شده بود. این دوخبر
ازین جهت انسانرا به شگفتی اندر
میسازد که مردم توقع دارند پنجه
پولیس همیشه یخن و گلوی جنایت
کاران مجرمین و خطا کاران را بگیرد
و نگذارد کسی کلاهبرداری کند
و سبب اذیت دیگران شود، و وظیفه
پولیس هم همین است وقتی آدم
بشنود که پولیس چنین کاری میکند
طبعاً تعجب می نماید. البته نمیتوان
انکار کرد که در دستگاه پولیس
اشخاص صاحب وجدان و شرافت
کم نیست و قدسیت وظیفه خود را
میتوانند درک کنند. اما توصیف های
اغراق آمیز و تبلیغاتی که تا حال به
نفع پولیس بعمل آمده نباید صاحب



ژوندون

فکاهی... انتقادی... اجتماعی. فکاهی... انتقادی... اجتماعی.

قصه دو مرد دخیس که بسر هم دیگر کلاه گذاشته و دند غافل ازینکه بسر خود کلاه گذاشته اند

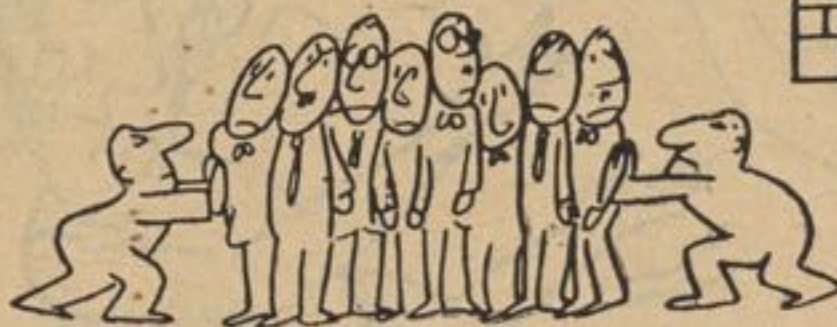
صحنه اول

برای مدتی اصلاح مراسم تعزیه
داری موضوع داغ مطبوعات بود،
تمام نویسندگان مطبوعات بخصوص
سر مقاله نویسان درین مورد قلم
فرسایی نمودند. بعد دفعه ای این
موضوع از مود افتاد و دیگر کسی
درباره آن چیزی ننوشت، البته لازم
نیست درباره موضوعی همه وقت
مضمون و سر مقاله نوشته شود، مهم
اینست که نمیدانم آن همه سرمقاله
و پا و رقی و مضمون و تبصره چرا
اثری نیخشید. اداره اوقاف تا اندازه
درین زمینه اصلاحاتی بپیان آورد.
امایسی چیز هاست که هنوز حل
نشده، خداوند غم را از همه ماوشما
دور داشته باشد ولی مرگ چیز نیست
که بالاخره دیر یا زود بسراغ انسان
ها می آید و تعزیه داری همیشه
است و خواهد بود.

یکی از دوستانم که چندی قبل
ما تدار بود و یکی از اقارب نزدیکش
فوت نموده بود روزی جریان خریدن
کفن و تابوت و پیدا نمودن مرده
شوی و قبرکن و بعد ادعاها و سو
استفاده های این طبقه راقصه کرد.
واقعا قصه اسفناکی بود، نکته دیگر
اینکه در حصه مسجد پل خشتی
و قتیکه موتر های سرویس حامل
مشایعت کنندگان جنازه جهت نماز
گذاردن کنار مسجد می ایستند موقع

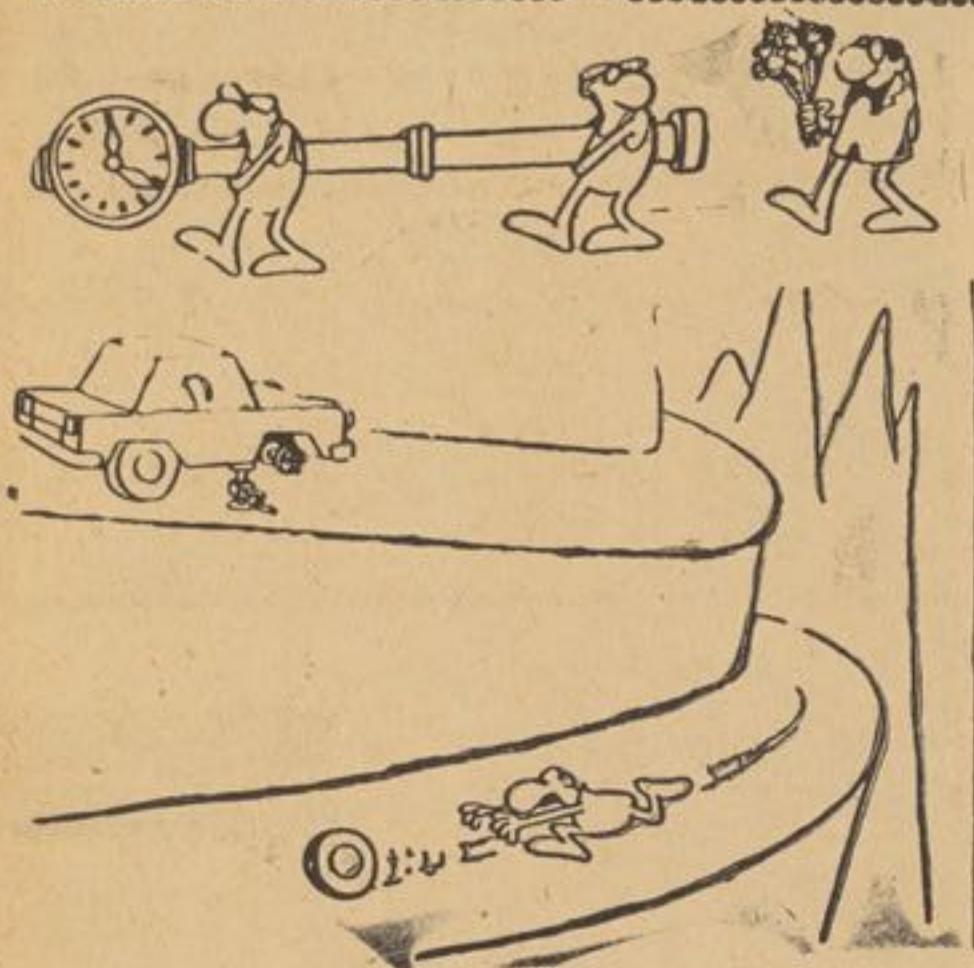
حرکت دوباره در موتر ها یکعده
زولیده پوش پنا م ملنگ در موتر
سوار شده به شهدای صالحین (ع)
میروند، بعد در حالیکه هنوز جنازه
روی زمین قرار دارد مراسم تو ذیع
اسقاط و حلوا با چنان وضعی صورت
میگیرد که واقعا انسان را به شگفتی
می اندازد نمیدانم اداره عالی اوقاف
درین مورد هم اصلاحاتی مد نظر
دارد یا خیر؟
نکته دیگری را هم تذکر میدهم
و آن خواندن نماز جنازه بصورت آید.

نزدیک تر بهم ایستاده شوین



گاهگاهی امنیت از طرف تامين کنندگان

امنیت برهم می خورد



منصبان پولیس را مغرور بسازد و ایشانرا از کنترل آن عده از افراد پولیس و یا مامورین پولیس که میخواهند این مسلک را بدنام و از امتیازات آن سوء استفاده کنند و همچنان از هراسی که مردم بخصوص عوام از پولیس دارد برای اخاذی ها و تولید مزاحمت ب مردم استفاده میکنند. عا جز بسازد پولیس باید هما نظور یک شعار داد و خدمتگار مردم باشد و مردم پولیس نمونه ای از مزاحمت و فشار و چیزی را دوست ندارد نه اینکه پولیس را هراس انگیز بدانند.

صحنه سوم

نمیدانم قصه آن دونفر خسیس را شنیده اید یا نه، میگویند دو نفر خسیس در راهی روان بودند، هر دو کلاه پسر داشتند اتفاقا باران شروع به باریدن کرد، هر دو با خود فکر کردند که درین باران کلاه شان خراب میشود، و بفکر استفاده از کلاه یک دیگر افتادند، اولی گفت: - کلاه خود را بمن نمیدهی؟ میخواهم کلاه ترا بپوشم. دومی گفت:

- بسیار خوب... ولی تو هم کلاه خود را بمن بده. بعد کلاه های خود را باهم تعویض کردند و پهلوی پهلوی همدیگر روان بودند، در دل هم هر کدام خوش بود که بعوض کلاه خود از کلاه رفیق خود استفاده میکند و کلاه خود را (استهلاک!) نمیکند.



این موضوع آدم را به فکر طرز استفاده مامورین به اصطلاح عالی رتبه از موتر شخصی شان و موتر سرکاری میندازد. در استفاده بیباکانه از موتر دولتی هرگز تردیدی بخود راه نمیدهند ولی حاضر نیستند.

«یک مو از سر موتر نازنین شخصی شان» کم شود. در حالیکه موتر رسمی هم در حقیقت از پولی که بهمه تعلق دارد خریداری میشود با استهلاک و خراب شدن موتر سرکاری ضرری که عاید میشود هر کدام درین ضرر سهمی دارد، البته پول دولت پول دولت است و پول شخصی پول شخصی است، مال دولت مال دولت و مال شخصی مال خود شخص است، اما اگر بگوئیم دولت از کیست؟ آنوقت تفاوت میان

مال شخص و مال دولت کمتر میشود شخص از یک مدیر محاسبه شکایت داشت و میگفت:

- عجب آدم سختی است... پول را حواله نمیکند، فقط بگویی از جیب خود میدهد.

متاسفانه آن شخص نفهمیده بود که از جیب خود دادن بمراتب آسان تر است از خرج کردن از جیبی که متعلق بهمه است:

صحنه چهارم

یکی از دوستانم گفت: خبر داری؟ گفتم: چه گپ است منظورت چیست؟ جواب داد: میگویند جلال نورانی نویسنده داستانهای دنباله دار رادیو آواز هم میخواند خنده ام گرفت، زیرا قسمی که من جلال نورانی را می شناسم هیچوقت آواز نخوانده و نخواهد خواند فهمیدم که او هم مانند یکسده از شنونده های رادیو جلال لوگری را جلال نورانی شنیده و یا کدام روز نطق رادیو سهوا بعوض جلال لوگری جلال نورانی انا نس داده است.

ضرور نیست که یک نویسنده حتما خواننده هم باشد (منظورم از خواننده آواز خوان است).

این مطلب مرا بیاد قصه یکی از دوستانم که نویسنده قدیمی مطبوعات است و در رادیو هم گاهی تبصره سیاسی میخواند انداخت، او گفت روزی چند نفر از همکاران مادر خانه بمن گفتند فلانی جان.... صدایت در رادیو شنیدم... چه خوب ترانه خواندی.

من هم هر قدر فکر کردم به خاطر نیاردم که چه وقت در رادیو ترانه خوانده ام.

بالاخره فهمیدم که وقتی تبصره سیاسی را خواندم آنها از رادیو شنیده اند.

کابوس یک نیمه شب

نوشته: جین میلر

ترجمه مسعود راحل

به همکاری باربارا جین میکل



این داستان فشرده کتا بیست بنام (هشتاد و سه ساعت تا طلوع) که در شماره جنوری ۱۹۷۲ بمجله رید رزدا بیست انتشار یافت گوینده یا شخصیت مرکزی همان باربارا میکل است که ماجرا یش را باز گو میکند.

صدای آنطرف تلفون گفت. شما به جاده فییر ایلند میروید. میدانید که این جاده راست جاده خلیج واقع است. راست شما هراه خلیج؟ شما به جلو میروید شما هراه را عبور میکنید بعد سمت خلیج را میگیرید وورو دفییر ایلند میشوید در انتهای کوچه بیک دیوار سنگی بن بست میرسید. اگر زکوچه بطرف بل نگاه کنید بالای دیوار سنگی یک چراغ را متوجه میشوید شما پول ها را بین صندوقی که چراغ بالای آن قرار دارد می اندازید ویکراست به موتر تان بر میگردد فهمیدید.

شما به جاده فییر ایلند میروید. میدانید که این جاده راست جاده خلیج واقع است. راست شما هراه خلیج؟ شما به جلو میروید شما هراه را عبور میکنید بعد سمت خلیج را میگیرید وورو دفییر ایلند میشوید در انتهای کوچه بیک دیوار سنگی بن بست میرسید. اگر زکوچه بطرف بل نگاه کنید بالای دیوار سنگی یک چراغ را متوجه میشوید شما پول ها را بین صندوقی که چراغ بالای آن قرار دارد می اندازید ویکراست به موتر تان بر میگردد فهمیدید.

میکل در حالیکه اخطار دزدان هنوز در گوش هایش زنگ میزد موترش را به سرعت به جاده یواس یک دور داد. او در همه حال حرکتش را توسط فرستنده رادیو بی به اطلاع ماموران اف بی ای میرساند. فرستنده آنقدر دقیق بود که صدای سوییچ های موتر از میکروفون خانه میکل مانند آواز تارهای بانجو ۱ بگوش میرسید. فییرا یلند فقط دو میل از خانه میکل فاصله داشت و از راهی که دزدان هدایت داده بودند پنج میل بیشتر نمی شد. میکل مطابق هدایت دزدان در جاده

برای اینکار تمام ماموران بی ای متعین میامی همراه با سکرترها واف بی ای با لباس های شب در بین جاده ها پخش میشدند به آنها توصیه شده بود هیچ مداخله ای نکنند آنها نباید به هیچ صورتی به موتر میکل نزدیک میشدند اینکار علاوه بر اینکه فایده ای نداشت سوظن طرف مقابل را هم برمی انگیزت. اف بی ای تاحال به پولیس محلی چیزی نگفته بود زیرا در آن صورت چهار صد نفر پولیس میامی دست بکار میشدند و به نقشه ای که اف بی ای با آن همه دقت طرح کرده بود موانعی ایجاد میکردند. ماموران اف بی ای در دستگاه تهویه موتر میکل فرستنده رادیویی ایرا نصب کردند. حالا هرچه میکل در موتر میگفت در خانه اش شنیده میشد اف بی ای در اول تصمیم داشت یکی از ماموران اش را به قیافه میکل درآورده برای پر داخت پول خون به باقر ستند. ولی به اصرار رابرت میکل از این نقشه صرف نظر کردند. هم چنان به آنها توصیه شده بود از مخفی کردن ماموران اف بی ای در سیت عقبی موتر خود داری کنند.

دزنامه ربایندگان تذکر رفته بود. بعد از نیمه شب در مورد محل و جگو نگي پر داخت پول شما تلفونی اطلاع میدهم. حالا هم بابی صبری منتظر ساعت دوازده بودند به مجرد بلند شدن زنگ تلفون هم دست بکار میشدند بابی بکس مملو از پول را می گرفت و مستقیما به گراج میرفت. آنرا در سیت عقبی موتر میگذاشت. یک مامور اف بی ای دروازه گراج را باز میکرد. نقشه سرک هاو کوچه های فرعی محله قبلا روی میز پهن شده بود. تا میکل قبل از حرکت نقطه عزیمت اش را مشخصا عده کند. خود میکل مطابق هدایت دزدان یک پیراهن و پتلون سفید ببر داشت. حالا همه چیز آماده بود. من نمی توانم این جاده را پیدا کنم ساعت ۳:۴۷ زنگ تلفون بالا خره بصدا درآمد. صدای آنطرف تلفون سردو جدی بود. رابرت میکل؟ میکل انا نا احساس کرد بایکی از دزدان حرف میزند. بله.

عمومی پیش می رفت. ولی یک دفعه متوجه شد که به خط ساحلی دندکی نزدیک میشود. اواز نقطه اتصال جاده با کوچه. فییرا بلند فاصله پلی که جاده اصلی را به کوچه فییرا بلند وصل میکند کجا واقع است.

هدایت دزدان قطعا واضح نبود و بر علاوه میکل تحت فشار آشوب درونی نمی توانست افکارش را درست تمرکز بدهد.

درسا حل اندکی اوبا چند نفر از ماهیگیران که به قایق های شان سوار میشدند مواجه شد. و از یکی شان پرسید.

از اینجا پلی به جاده فییرا بلند وجود دارد؟

یکی از آنها گفت.

ها! پلی ولی شما باید از آن طرف دیگر بروید. مرد ما هیچکس را حرف نمیزد که گویا تمام آنجاها را بلد است در حالیکه در آن لحظه اواز میکل چیزی بیشتر نمی دانست.

میکل با گذشت هر لحظه هیجان درونی اش بیشتر اوج میگرفت. او از موجودیت آن همه کوچه های متعدد در جناح خلیج متحیر شده بود به همه حال اوبا عجله بر گشت و به امتداد جاده خلیج روان شد و کوشید لوجه های کنار کوچه های فرعی را بخواند.

در پایان جاده وقتی اوبیک عمارت نزدیک میشد با وحشت تمام دریافت که تایلر های موترش در بین ریگ فرو رفته رابرت با دستپا چکی به عقب راند. تایلر های موترش دوباره به سطح اسفالت تماس کرد. اما لحظات به سرعت سپری میشد و رابرت هنوز این کوچه فییرا بلند و دیوار سنگی را پیدا نکرده بود.

رابرت از شدت هیجان در حالیکه صدایش میلر زید در فرستاده رادیویی فریاد زد.

من نمی توانم این کوچه را پیدا کنم. یک کسی بیاید و کمک کند...

بیلی وسل دیگر نتوانست تحمل بیاورد. او و یک مامور دیگر اف بی ای از دروازه خانه بیرون دویدند. لحظاتی بعد کاد یلاک سرخ الایت گرفته بود. او اصلا نمی دانست

میکل از جاده یوالت یک دور خورد و با سرعت سرسام آوری راه کوچه خلیج جنوب را در پیش گرفت.

در همین لحظه (وادن ولس) مامور دیگر اف بی ای که با سکر ترش در کنار جاده کشیک میداد متوجه یک موتر فورد تیز رفتار شد که توسط یک مرد بلند هیکل رانده میشد در پهلوی او یک زن لاغر اندام نشسته بودم. نمبر پلایت موتر از ماساچوس بود و طوری بنظر میرسید که آنها در جستجو هستند.

والف هل مامور دیگر اف بی ای که چند کوچه دور تر موظف بودم متوجه این موتر گردید و موضوع را به مرکز اف بی ای اطلاع داد. در این لحظه موتر فورد آهسته شد بعد یک نیمه دایره دور خورد و بر گشت در خانه میکل ما موران اف بی ای حدس زدند که موتر فورد حتما به تعقیب موتر میکل بوده.

حالا اگر بیلی و آن مامور دیگر اف بی ای سر زده وارد صحنه میشدند مطمئنا همه چیز به هم می خورد. اف بی ای به او ما مورش امر کرد که از ورود بیلی و سال به صحنه جلوگیری کنند. امریه اف بی ای بطرز عجیبی مؤثر بود.

اگر نتوانستید آنها را برگردانید یک تصادم عمدی هیچ مانع ندارد.

ولی موتر فورد در این لحظه از صحنه خارج گردید و امریه اف بی ای هم آنها فسخ شد.

در همه این حال بیلی وسل و آن مامور دیگر اف بی ای در میان لوجه های کوچه ها مشغول پالیدن نام فییرا بلند بودند. آنها قبلا نقشه محله را به دقت مطالعه کرده بودند و حالا کوچه فییرا بلند را به آسانی پیدا کردند.

در این حال وسل متوجه چراغ های لنکن آقای میکل شد. اوبا هیجان دست تکان داد ولی میکل متوجه نشد و از مقابل او گذشت.

وقتی میکل دوباره از انتهای خیابان بر گشت وسل از چمن یک خانه موترش را گذشتانده مقابل موتر میکل ایستاده کرد. بعدا خودش را روی منیت پیشروی لنکن انداخت گفت.

حالا حرکت کن!

وسل لنکن میکل را به آرامی به کوچه فییرا بلند که در میان اورسته عمارت باریک شده میرفت و در آخر هم یک دیوار سنگی منتهی میشد رهنمایی کرد.

میکل با اعتراض گفت.

من قبلا اینجا بوده ام!

وسل در حالیکه میگو شید صدایش زیاد بلند نباشد گفت.

من اشتباه نمیکنم! حالا این بکس نفرین شده را بگیر و آنجا بینداز...

میکل بکس پول را گرفته از موترش بیرون آمد و دروازه پیشروی را باز ماند.

هم چنان او چراغ های داخل موترش را همانطور روشن گذاشته بود تا اگر کسی متوجه موتر شود فر کند که او تنهاست.

در بالای دیوار سنگی بر عکس گفته دزدان چراغی وجود نداشت.

حتی پلی هم در آن هوای موجود نبود.

رابرت بطرف دیوار سنگی رفت و بکس پول را پای دیوار قرار داد. لحظه ای همانطور متردد ایستاد بعد بر گشت و به موترش سوار شد.

کمی بعد از ساعت چهار اوبه خانه مراجعت کرده بود ساعت هفت صبح وقتی بیلی و چند نفر دیگر ماموران به محل پرداخت پول رفتند بکس پول ناپدید شده بود.

میکل احساس آرامش میکرد. اما دفعتا یکی از ماموران صدای شلیک تفنگ را شنید. و به محل صدا شتافت در آنطرف تر خیابان اواز حرف های دو مامور پولیس بجایش میخکوب شد و با فریاد صدا زد.

اینجا تبادل آتش صورت گرفته بکس پول را هم پولیس میامی پیدا کرده.

میکل از فرط نا امیدی فریاد زد.

او خدا دخترم! دخترم را حالا میکشند...

حادثه پولیس میامی.

بکس پول معلوم نوت های بیست دالری حالا درست بالای میز ماموریت پولیس محلی میامی قرار داشت. مامور کشیک آنشب بفکر خودش کار خوبی کرده بود.

ما موران پولیس میامی هنوز بصورت رسمی از اختطاف باربارا اطلاعی نداشتند. اطلاعات آنها در این مورد منحصر بود به آن اخباری که از رادیو و تلو یزیون شنیده بودند و البته که مطبوعات تابحال چیزی در مورد پول غرامت نمیدانست.

آنشب نو بست کشیک از سلف معاون رئیس پولیس ناحیه دید میامی بود.

ساعت چهار صبح سلف متوجه شد یک موتر استیشن واگون در کنار جاده یک محله مسکونی پارک گردیده. چند وقت پیش دوست در همین محله یک خانه دزدی شده بود و به این دلیل سلف و دیگر ماموران پولیس تمام موتر های ناشناس را زیر نظر گرفته بودند. حالا بادیدن این استیشن واگون سلف بفکرش رسیده که موتر به آن محله تعلق ندارد. دروازه های موتر هردو قفل بود. سلف نمبر پلایت آنرا که (بی ۷۲-۹۸ ماساچو ستس) بود یاد داشت کرد و بعد با اداره پولیس تماس گرفت تا از آنها بپرسد که آیا موتری به آن نمبر پلایت دزدی شده یانه؟

دفتر پولیس اطلاعی در این مورد نداشت. ولی با آن هم (سلف) برای اطمینان خاطر از آنها خواش کرد که موضوع را به پولیس مرکزی شهر اطلاع بدهند. چند دقیقه بعد آقای سونینی مامور پولیس میامی سر رسید او هم نمبر پلایت موتر را یاد داشت کرد ولی این نمبر در دفتر پولیس سابقه ای نداشت.

هردو مامور برای یک ساعت تمام در این مورد جرو بحث کردند. ناگهان سلف بطرف مقابل اش اشاره کرد. نگاه کن! یک کسی اینطرف می آید. هردو مامور متوجه هیکل بلند یک مرد که در حدود ۵۰۰ فتن دورتر بطرف آنها روان بود شدند. در تاریکی شب هیکل بلند یک مرد عقب نرده های احاطه یک خانه ناپدید شد هردو مامور به آنطرف رفتند.

سونینی هنوز آن لحظه را باخاطر میآورد.

در عقب عمارت او مثل دیوانه ها میدوید.

بقیه در صفحه ۵۷

ژوندون

جوانان

شماره

خوانندگان ارجمند و گرامی
ژوندون!

ما آرزو داریم در سال جاری برای
پیشبرد مفکوره های ملی، اجتماعی

اقتصادی، فرهنگی، سپورتی

و غیره موضوعات مختلف حیاتی

روشنی انداخته و میز مدور را بوجود
آورده و مطالب مختلف را مورد بحث

قرار دهیم تا شود شما جوانان کشور
از این نوع مباحثات استفاده خو بی
کرده باشید

آدرس: انصاری واپ مطبعه دولتی

مدیریت مجله ژوندون

هند بال



هر دسته که از ۱۱ نفر تشکیل شده اند کو شش میکنند تا با شوت
مشخصی و معینی که بادیست صورت میگیرد توپ را وارد دروازه
حریف کنند.



دروازه یا گول :-

دروازه چار چوبی است به ارتفاع ۲٫۴۴ متر و عرض ۷٫۳۲ متر که در
عقب زمین مسابقه در جهت عرض (کاملاً بروی خط و در وسط) قرار میگیرد
و بوسیله جال نخی پوشیده میشود.

محیط دروازه که چهار چوب در
وسط آن قرار گرفته چنین خصوصیتی
دارد:

یک مستطیل که طول دو ضلع
عرض آن ۵٫۰ متر و از پایه دروازه
تا ۵٫۰ متر به سمت جلو ادامه
یافته و کاملاً بر خط دروازه عمود
است. این مستطیل که داخل مستطیل
بزرگترین به عرض ۱۶٫۵۰ متر از
طرفین دروازه قرار دارد محوطه
جریمه است که آنرا محوطه پنالتی
گویند.

توپ:-

توپ هند بال مانند توپ والیبال
است.

بارجال گذشته جهان آشنا شوید

(شارلمانی)

سلطان محمد دوم

شارلمانی یکی از بزرگترین
کشورگشا یان جهان بشمار میرود
در طول مدت ۴۳ سال پادشاهی
خود پیوسته در حال تهاجم و لشکر
کشی بود. وی در سال ۷۴۲ میلادی
تولد یافت و هنگام تولد پادشاه
طویف فرانک بود. شارلمانی از حیث
قیافه و اندام نمونه پادشاهان اقوام
وحشی بود.

در روز عید میلاد مسیح شارلمانی
در برابر مجرای کلیسا سن پیرزانو
زردو پاپ لئون سوم تاج امپراتوری
امرا بر سر او نهاد. این حادثه یکی
از وقایع مهم تاریخ است.

شارلمانی در سال ۸۱۴ میلادی
وفات یافت.

اسمای کسانیکه به شناختن ستارگان معروفها لیود که در
شماره اول ۱۳۵۲ ژوندون نشر شده قرار ذیل است.
فوزیه، جمیله، نسرین، شهناز، مکتب عایشه درانی،
غلام محمد، محمد فاروق، غلام دستگیر، عبدلنبی، و محمد زبیراز
لیسه حبیبیه، نسیم، شاکره محمد حسن از کاندز حقیقه و محمد نسیم
از کارته چار.

محمد عظیم، محمد احسان و عبیدالله از قلعه موسی، حبیب الرحمن
محمد نادر فوزیه، جمیله نسرین از جمال مینه.

فلم‌ها و نقش‌ها



درعکس شما داستان دراماتیک گروپ کو چک‌نروزی هارا که بخاطر حفظ مدنیت در دفاغ از وطن بحمله ناگهانی بر تاسیسات دشمن در ایام جنگ عمومی دوم دست زدند مشاهده میکنید .
نقش‌های اولی را کرک دو گلاس ریچارد هاریز ، اولاً جکو بسن ویشل ردگریف دارند .
این فلم در ناروی توسط لتودیوین وود تهیه شده است .
شما این فلم را در سینما های کابل دیده اید بگوئید که نام فلم چیست . تا اسمای شمارا در همین صفحه نشر کنیم .

در جستجوی دوست

اینجانب محمد رحیم علاقمند به کشور بایرا دران وخواهران خویش شعر وادبیات می‌خواهم بایرا دران مکاتبه نمایم لطفاً به این آدرس وخواهران افغانی خویش مکاتبه نمایند .
نمایم . آدرس: کارته سه . غلام صدیق از شهر مزار شریف .
اینجانب فوزیه نظریه علاقه که اینجانب صلاح الدین متعلم لیسه بجمع آوری تکت‌پوستی دارم می‌خواهم صنایع علاقه مند به آرت و صنعت در این باره باخواهران خوش‌یش می‌خواهم در این باره باخواهران وبرا درانی که در این مسایل علاقه دارند مکاتبه نمایم .
آدرس: لیسه بلقیس . آدرس: لیسه صنایع کابل

می‌خواهم در باره مسایل تاریخی

کتابهای معروف از نویسندگان معروف



پرومته در زنجیر :- ویلز وایلد در سال ۱۸۹۱ طبع شده است .
این کتاب در سال ۴۷۸ قبل از میلاد مسیح توسط آشیلوس نوشته شده است . تراژدی پرومته در زنجیر یکی از سه داستانی است که دوتای دیگر آن « پرومته بنده گسسته » و « پرومته آتش آور » از میان رفته اند .
این کتاب سرگذشت جوان زیبا رویی بنام دوریان گری میباشد که نقاشی هنرمند بنام بازیل ها لورد از صورت او تصویری تهیه کرده است .
خانه عرو سک :-
تصویر دوریان گری :-
نویسنده اسکار فینگال افلاهرتی توسط هنریک ایبیس نوشته شده

این نمایشنامه که در سال ۱۸۷۹ یافته است . راه سوان عنوان او لین جلد ازین کتاب عظیم وپیچیده است .

درباره مسابقاتی که امسال در اتحاد شوروی برگزار میشود

بیش از سه هزار جوانان و دختران کار نوال شادی بود . مسابقات که در مجاورستان در شهر بودا پست تشکیل شد کاملاً ورزشی بود و مسابقات که در بلغاریه صورت گرفت شباهت تامی به فستیوال داشت ، مسابقاتی که در شهر تورینو انجام شد از لحاظ فنی بی نظیر بود .
اما مسابقات که امسال در شوروی برگزار میشود شاید از همه مسابقات جهان در تابستان امسال برای شرکت در مسابقات به مسکو خواهند آمد . هم‌چنان در گذشته مسابقات مشابه نیز در ممالک مختلف صورت گرفته بود چنانچه مسابقات دانشگاهی که در سال ۱۹۶۳ در برازیل تشکیل شد یک برگزار میشود شاید از همه

مسابقاتی که در گذشته صورت گرفته بهتر باشد .
چنانچه برای خرید تکت وریز رو کردن جا از یکنیم سال قبل مردم اقدام کرده اند .
در روز افتتاح این مسابقات تیم های مختلف مسابقه میدهند . دلیل مسابقات دانشگاهی که امسال در اتحاد شوروی برگزار میشود اینست که به نفع المپیک سال ۱۹۸۰ که در شهر مسکو صورت میگیرد تمام

۳۰ رای معلومات شما

شما می توانید با مطالعه این صفحه
معلومات تا نرد از زمینه های مختلف
بلا ببرد

مطالعه این صفحه را به همه توصیه
می کنیم

بازو و دست مصنوعی با هدایت الکترونیکی

دانشمندان آلمانی در هانوفر موفق به ساختن يك پروتز و گانه از فلز سبك مواد مصنوعی شده اند كه با الكترونيك هدایت میشود و حرکات بازو و دست كا ملا مشابه حرکات بازو و دست طبیعی میباشد اولین

مدل این شاهکار بر روی كتف دختری گذاشته شد كه بدون بازوان بدنیا آمده بود. بر فراز این يك عنصر هادی قرار داده شده كه با حرکات سبك شانه ایمنو لسمهای متفاوت بوجود میآورد و با نتیجه موجب تحرك مطلوب در بازو و دست وانگشتان میگردد.

پروتز مذکور دارای چهار الكتروموتور بسیار كوچك است و نیروی برق لازم بوسیله باتریهای كوچکی تامین میشود كه انجنیر هو مایر شخصا ابداع نموده و ساخته است. دختر بوسیله زنج با طریقه را بكار میآندا زد و قادر است تقریبا همه حرکات طبیعی بازو و دست وانگشتان را انجام دهد. انجنیر نا مبرده اکنون با حمایت وزارت صحتیه جمهوریست اتحادی آلمان می کوشد يك چنین پروتزی را برای پاها درست کند.

کنترل سرعت در جاده ها بوسیله رادار

مسلم است كه یکی از عوامل حوادث رانندگی سرعتهای نا معقول می باشد و چون كنترل دایم در جاده ها بوسیله ادوات معمولی در تمام شبانه روز امکان پذیر نمیباشد. امکان كنترل سرعت بوسیله رادار اکنون تعمیم بیشتری می یابد در سوئیس كه دستگاه اتوما تيك كنترل رادار ساخته شده است امروز از تعداد زیادی از این دستگاهها استفاده میشود.

دستگاههای مذکور مجهز به دوربین های عكسبرداری هستند كه بايك فیلم ۵۰۰ عكس برمی دارند در تاریکی و بهنگام شب يك بلیتز الكترونی طور اتوماتيك روشن و عكس گرفته میشود. چون آزمایش درسوئیس با نتایج رضایت بخش توأم بوده است در جمهوریست اتحادی آلمان نیز این اقدام نخست در منطقه اشتوتگارت شروع شده و تا بهار آینده در دیگر ایالات نیز از اتوماتهای رادار استفاده خواهد شد.

پرستلی

اولین كسیكه اكسیجن را از حرارت دادن او
كسید جیوه بدست آورد

در جمله علمای علم كیمیا قرن هجده اروپا یکی هم نام پرستلی عالم معروف كیمیا ثبت است پرستلی در سال یك هزار و هفتصد و سی و سه در يك خانواده تاجر پیشه چشم بچهارن كشود پدرش كه يك شخص روحانی بود و علاقه داشت پرستلی نیز يك روحانی بار بیاید او را نزد استادی فرستاد تا علوم دینی را فرا گیرد. درین وقت پرستلی دوازده سال داشت و با مر پدر علوم الهیات را نزد استادش فرا گرفت و معلومات کافی حاصل نمود.

شخصیت ها بر بسته تاریخ

پرستلی علاقه خاصی به علم كیمیا پیدا كرد و اوقات فراغت را به مطالعات و تحقیقات درین رشته میگذرانید تا اینکه سرانجام نتیجه مطالعات و تلاشهایش او را بجایگزینی رسانید كه به عضویت جامعه شاهی انتخاب شد.

وی تحقیقات خود را در رشته علم كیمیا تا اخیر عمر دنبال نمود. این كیمیا دان بزرگ در مورد جوهر گوگرد، امو نیاك و جوهر نمك مطالعات زیادی نمود. يك وقتی كه در اثر مطالعات و تجربیات از مقدار ذغال سوزانده شد گاز كاربونيك استحصال نمود آنرا با آب آمیخت كه جذب نموده و گفت از گاز كاربونيك گاز كاربونيك بدست آمده و چیزی باقی نخواهد ماند. ولی وقتی مشاهده نمود كه چیزی باقی ماند آن عبارت از گاز بی رنگ و بوی بوی و عبارت از آزوت بوده كه پرستلی آنرا هوای (فلوژ یستیک) نام گذارد.

این دانشمند علم كیمیا در مدت هفتاد سال عمر خویش تحقیقات زیادی در رشته كیمیا انجام داد و بالاخره در سال ۱۰۸۴ به عمر هفتاد سالگی چشم از جهان بست.

مکرو فونیکه يك آواز را از بين جمعيت اخذ میکند



مری هل - نیو جرسی دو عضو شعبه ریسرج بل او کستیک یک مکرو فون برقی یونی دایر کشنل را طرح نموده اند. این مکرو فون آواز نطق راحتی در یک اتاق پرازد حا م و پر هیاهو اخذ میدارد.

مکتشف ما یکر و فون میگو ید از این مکرو فون حتی در مباحثات گرو پی تیلفو فی نیز استفاده شده میتواند و همچنان بجای مکرو فون تیلفون هاروی میزهای روز مره نیز کار میدهد. این اله که اکنون مراحل تجربوی خود را میپیماید ساده و مطمئن بوده و به مقایسه دیگر آلات تخنیکي قیمتی - مغلوق و کمتر حساس که امروز مورد استفاده قرار میگیرد مفیدتر است.

.....

.....

.....

بلجیم

کشور یست در ارو پای غربی پایا زده هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مربع میل مساحت و ده ملیون نفوس، مرکز آن شهر بروکسل دارای يك ملیون و پنجاه و هشت هزار نفر سکنه است.

از طر ف شمال و شرق بانیدرلیند و طرف شرق آن فرانسه قرار دارد.

کشور بلجیم تاریخ دوهزار ساله دارد، در ظرف این مدت رومن ها، فرانک ها، بور گندی ها، هسپانوی ها، اطر یشی ها و فرانسوی ها بر آن حکومت کرده اند. در سال ۱۸۱۵ جز نیدرلند شد در سال ۱۸۳۰ - از د نمارك جدا شده و در اکتوبر همین سال بحیث يك مملکت شاهی مشروط در آمد.

بلجیم يك کشور انكشاف یافته صنعتی بوده و از نظر صنعت یازد همین کشور در اروپا محسوب می گردد.



یگانه منبع مهم آن ذغال سنگ است. از نظر ذراعت و جنگل داری نیز يك کشور غنی بوده تولیدات ذراعتی آنرا گندم، کچالو، جو، جودر و بلبو تشکیل می دهد. از صنایع عمده آن استخراج معادن، فولاد سازی، مواد غذایی ما هیگیری، شیشه باب صنایع نساجی و تولید مواد کیمیاوی بوده و مرکز بزرگ تجارت الماس است.

اقتصاد کشور بلجیم بالای صادرات آن استوار بوده و در حدود چهل فیصد تولیدات آن بصورت عمومی و هفتاد و پنج فیصد فولاد و شیشه باب خود را بخارج صادر می کند.

در حدود هفت فیصد مردم آن مصروف ذراعت بوده و ما لداری نیز انكشاف خوبی نموده است.

بلجیم در سال ۱۹۵۷ شا مل بازار مشترک ارو پا گردید.

بیرق: سه پارچه افقی سیاه، زرد و سرخ.

واحد پولی: فرانك معادل نود پول

چوپه شپه

غږ کي و نيوله طلايي رنگ پټنگ دغه گيډه پي وځيرله. داوړاوري خراغ لاهم خليده. اوپه زاريوي پي پو بنسټه کوله هوکه نه؟ خو پيرغلکري حشري هغه په گيډه منډلي و.

په هماغه شپه کي نيم گزها خوا يوه وحشانه گڼه گوڼه جوړه شوه. خو نيمه ثانياه وروسته هرڅه په خپل حال وو يوغت او پوست شي دتالندی په شان ولويد.

چونگين له شانه يو شوم نفس احساس کړ.

اوهڅه پي وکړه چه په شاشي. خو هماغه وخت دخمکي او هوا ترمنځه بيدارپه کونک په منگولو کي ايسار شوي وه.

کله به چه چاکتل څه به پي نه ليدل به پي کي هرڅه شعر و ملکونسي چوپتياکي وو.

د مرگ جشن چه د لمر دکښوتلو سره پيل شوي و داوخت خپل اوچ ته رسيدلي و او تر سپيده چادوه پوري غزیده. هرچيري وژل وو، اوهرڅاي شکنجه او شکول. تير و وسلو سرونه سوري کول، تير و غاښونو پستي ماتولي، اود کولمو او گيډو ترمنځه گرځيدل،... نينبونه ننوتل غاښونو ژدوول، دنيبمونو څخه زهر اويي سده کونکي مواد توپيدل زهرجنو

موادو زهرجن کول. دخزو او ډکو ترمنځه دحشراتو نه نيولي ترخرخنده حشراتو پوري له غڼو نه نيولي، تر پټنگانو لږمانو، موږکانو، کونگانو پوري دوزلو او قتل دلاري دلښکرو

په شان په وژلو شکنجي، قبي کولو خپولو اوداډلو پيل کړي و. تابه ويل چه په يوه لوي ښار کي په لس هاو تنه غلو په وسله سمبال، هره شپه له خپلي پناه گاه نه وځي اود خلکو په کورونو پي بريد کاوه اوخلک پي په خوب کي وژل.

ده. تر اوسه مي داسي کراري او چوپتيا نه وليدلې. کتاب پي واخيست او بيرته ستون شو او په خپلي خو کي باندي کيناست.

يوولس بجي او لس دقيقوي. سم په هماغه وخت کي، پهر د باغ جنوب ختيځ ته دونو ترمنځه په هغه سيوري کي چه وليدلې و ديوي سردابي دوریځه چه دونو ترمنځه پته شوي وه پورته شوه اود يوي ضريي سره پرانستله شوه اود هني لاري خوله پي چه ترخمکي لاندې برخي سره نښليده خرگنده کړه. او له توپ سره يو کوچني اودلنوي وني لرونکي توربخن موجود تر يښه راووت اوپه منډوي پيل وکړ يو کوچني ملخ په يوه ډکي باندي کرار ناست و.

شنه بخنه خپته پي دسا ايستلو سره کښته پورته کيده. دتوري غني تيره غاښونه پي په سينه کي ننوتل اوهغه پي وځير له ډارونکو غاښونو پي سر پري کړي و اوپه گيډه کي پي لته پيل کړي وه. له داډل شوي ځاي نه پي دگيلې شيره دباندې وپيښه. اوله بد سولي سره پي په خټلو پيل وکړ ددغه خوړو دشيطانسي شهوت او خوند له کبله غڼه پوهه نشوه چه له شانه يو ډارونکي موجود ورنژدي کيږي.

توري غني هما غسي چه خپله قرباني دپښو په منځ کي کيښوده دتل لپاره دغتي چو نکښي په خوله کي ننو تله ... خو په پي کي هره خوا پوره چو پتيا وه.

لږڅه لري يوه دميني ډرامه روانه وه. اوراوري (شبتاب چينجي) چه هره خوا پي رڼا خپروله ورو، ورو دښځي او واورکي خواته وژدي شو او تکل پي وکړ چه هغه ونا زوي. ښځي اور اور کي مخالفتونکي اوپه هماغه شيبه کي اور اورکي خپله مينه په

پرانستله. پردي پي پوري وهلي او دباندې پي وکتل، هک پک پاته شو وروسته تر غرمي تالنده او پرښنا شوي وه او داوخت په يوه پاکه فضا کي، سپوږمي چه نري شوي وه په خارق العاده توگه پي روښانوه.

پي غلي، وځکه کړيو اوچو نکښو هم له چوپتيا سره سم تگ کاوه. پي ډير ساده و. يو هوار چمن، له يوه کوچني سړک سره چه تاویده خواشا کي دگلانو يوه حاشيه ليدله کيده. خو دغه پي دهغه دوکتوب وخت دهغه دژوند يوه دردونکي برخه اود لاسه تللي نيکمرغي يوه نښه وه او تل به د سپوږمي په شپو کي دهغه تر نظره داسي را تلل چه له هوس جنو اود نه تشخيص وړ اشارتونو سره له هغه سره غږيږي.

ختيځي خنډي ته پي يو ډول طاخچه وزمي وني، اوپه جنوبي خوا کي پي يوه خپره وه چه دشمشاد له لرگيونه جوړه شوي وه. شمال خواته پي يوه زينه وه چه دميوې له پي سره پای ته رسيده او لويديځ خواته پي وداني پرته وه.

هر څه پدغسي الهام ښوونکي او عجيبه توگه خوب وړي وو. په داسي وجه چه طبيعت تر سپوږمي لاندې خوب وړي او هيڅوک پي په توجيه باندي ندی بريالی شوي. سره لدی ددغي رسا ښکلا ننداري چه په ډاډ سره پي ننداره کيدلي شي خو په ځان پوري متعلقه نشي گڼل کيدی، دهر وخت په شان په هغه کي يو ډول ډره سوږوالي منځ ته راوړي.

ماريا چه کله وليدل سړي وچ ولاړ اوپه سيل لگيادی، په پريشاني سره غږي وکړ:

— کارلو! هلته څوک دی؟
سړي پردي بيرته واچولي کړي پي وتړله او بيرته راغي.
— هيڅوک گراني. عجيبه سپوږمي

ښځه ورو په خوب کي وځگر و يده دبل کټ سر پوري، سړي دخوکی دپاسه ناست و اود کوچني خراغ په رڼاکي پي کتاب کوت. سړي سر پورته کړ. ښځه ورو ورپريده، او سړي وښوراوه، لکه چه غوښتل پي ځان له څه شي نه وژغوري. سترگي پي پرانستلي اوله يو ډول ارياني سره پي سړي ته وکتل. داسي چه گواکي دلومړي ډار لپاره هغه ويني. او بيا ورو مسکي شوه.

— گراني، څه پيښه ده؟
— هيڅ، خونه پوهيږم چه ولي د يو ډول ويري احساس کوم...
— لږڅه سفر ستومانه کړي پي، تل همداسي وي، له بلي خوا، لږڅه تبه هم لري، ويريږمه، سبابه ښه شي، ښځي چه په خلاصو سترگو ورته کتل، خوشيبي غلي شوه.
دهغوي لپاره چه له ښاره راغلي وو، دکليوال کور چوپتيا په رښتینه چه له حده زياته وه.

(چوپتيا يوه غټه اوبسي سو ريسه ټوټه وه) داسي چه تابه ويل انتظار پکښي نغښتي دی. تابه ويل چه د ديوالونه، ستني، دکور شيان، ټول اوټول دهغوي سپاه خپله ځان کسي ساتله.

وروسته بيا ښځي وويل:
— کارلو په پي کي څه خبره ده؟
— په پي کي؟
— کارلو اوس چه لاويده نه پي هيله کوم چه يو وار دباندې وگوري گواکي احساس کوم چه...
— چه څوک هلته شته؟ څه چرت! پلي شيبه کي به څوک په پي کي وي؟ غله؟ اوپيا په خندا:

— غله تردی ښي چاري لري، هغوي نه راځي چه ددغو ورستو اوزېو کورونو لته وکړي.
— اوه کارلو، هيله کوم چه يو وار وگوري.
سړي پورته شو، کړکي پي

● ادوار دويادسوفيا لورن نيکمر غی!

● سوفيا: يوه ښځه هغه وخت نيکمر غه وي چه

خپل مير ته اولاد ورکړي.

● سوفيا لورن خپل دويمه کوچنی چه ادوار دويادسوفيا لورن نيکمر غه.

حساب کړی و چه سوفيا لورن به يوه ورځ دایتالیا او نړی یوه ډیره تکړه اونوميالی لوبغاړی شي. اود سینما لپاره به نوی ویاړ ونه او افتخارات وگټي. او پدی توگه کوم وخت چه نن لیدل کیږی دکارلو دغه حساب هیڅ بی خایه نهو. په رښتیا سره هم هغه حساب چه کارلو پونتی دیوه سینمایی تجربه لرونکی پردیوسر پاتی په ۶۳ مخکی

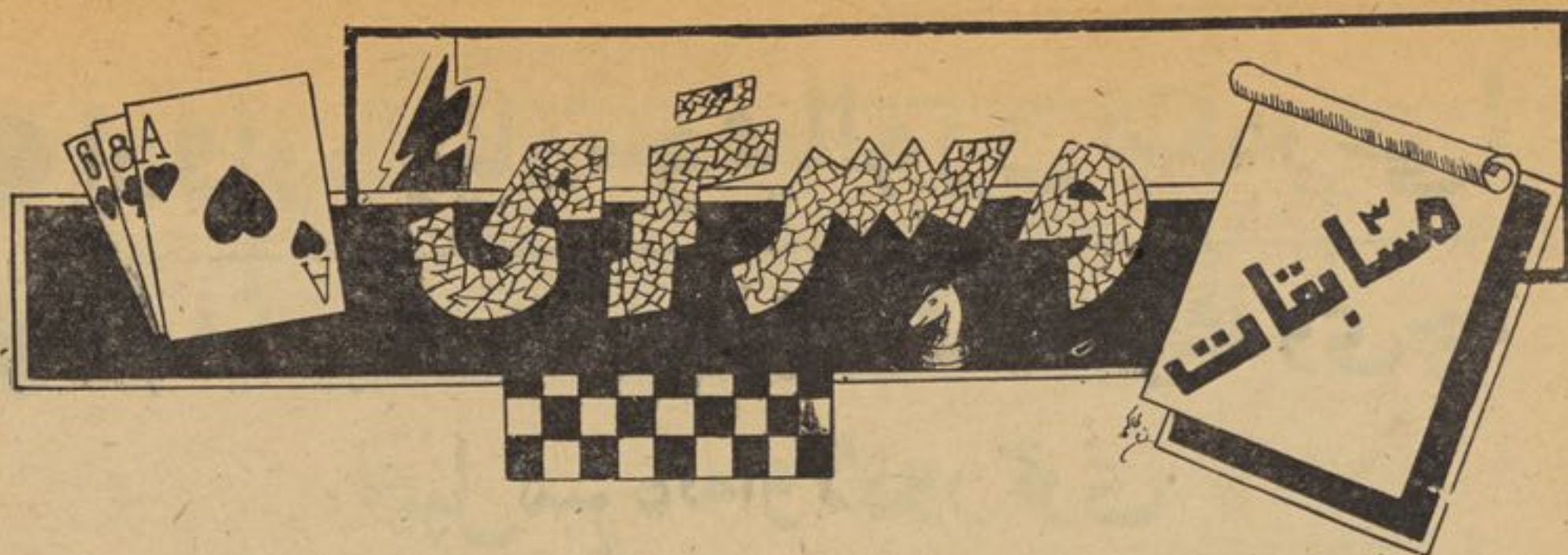
خبريال ته کړیده چه هره ښځه او هره موری نی ممکنه ده چاته ورکړي. په هر حال دسوفيا لورن دهنری اوسینمایی شخصیت په باب به هیڅ داسی تیاره ټکی نهوی چه هغه وویل شي. ځکه سوفيا لورن له کومه وخته چه دنابل دښار یوه نوم ورکړی پیغلې وه دسینمایی پردیوسر کارلو پونتی له خوا دایتالیا سینما ته ورو ښکلی شوه. کارلو البته چه له خان سره

زوی وزیراوه اود خپل میره کارلو پونتی لپاره دویار اوزیاتی خو ښ موجب برابر کړیدی. سوفيا لورن دسینمایی مطبوعاتو دیوه خبريال سره په مرکه کی هغه ته ډیره به زړه پوری خبره کړیده، او خبره یی داده چه: (تودی به پورته خوشالی نهوی چه یوه ښځه، هغه سړی ته چه پی گران دی اولاد وزیروی.) او پدی توگه سوفيا لورن هغه خبره

سوفيا لورن بیا هم خوشاله ده. خوشالی یی هم دبل زوی، یعنی دویم زوی، له پدا کیدونه پیدا شو ید ه هورکی، اوس اوس هغه دیوی مور، به دود دخوښی احساس کوی، او دا خوښی هغی په ډیره زیاته بیه تر لاسه کړیده. سوفيا لورن چه یو وخت داسی گومان پی کیده اود نړی د سینمایی مطبوعاتو له خوا فکر کیده چه هغه شنده وی، دادی دوهم ځل



سوفيا لورن دخپل مير او کوچنی زوی سره لیدل کیږی



جدول کلمات شماره (۱)

افقی :

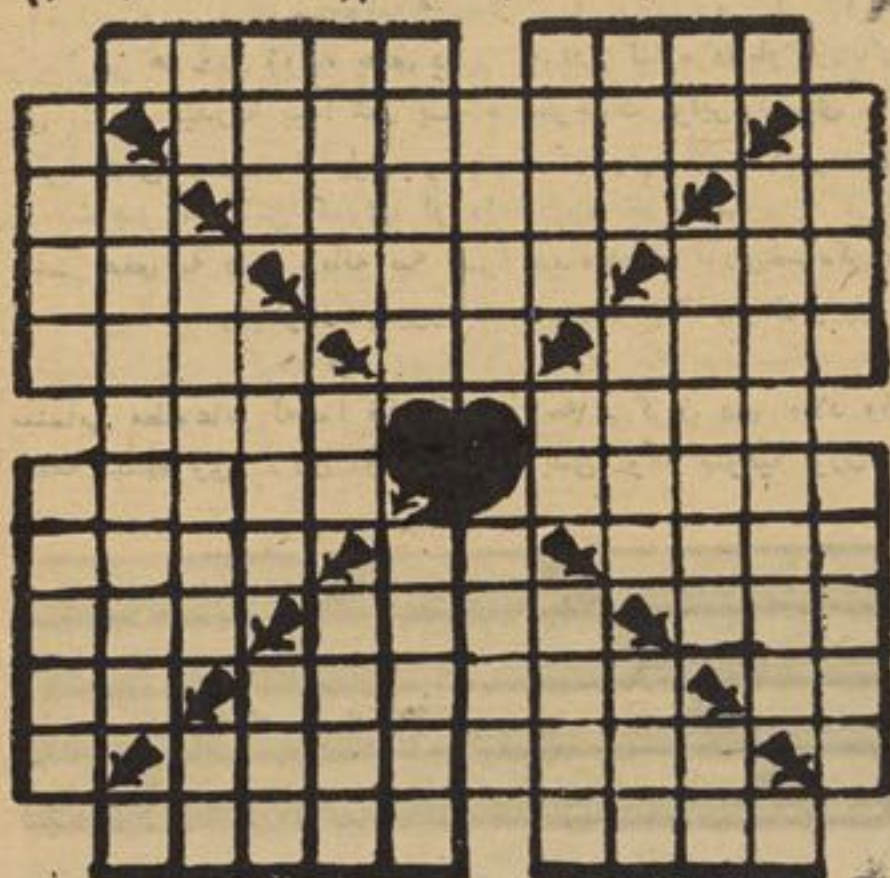
۱- روش و طریقه - خالص - ریا ضیدان مشهور سو یس - ۲- از رجال مشهور هند - یکی از حبو بات - گوشه و سر - ۳- از نو یسند گان نامی بلغار یا - سر کس - ۴- حرف ندا - یکنوع موتر - نفس - ۵- از وسایل حرب ، نویسنده سپید دندان - سخن - ۶- علامت جمع - وا حد سطحی - ۷- مخترع فن عکا سی - نویسنده قرار داد اجتماعی - ۸- نقش - بالا - از اعداد جفت - ۹- یورش - شپی از شهنامه - از اعضای بدن - ۱۰- امر میبرد - از آژانسهای خبرگزاری - ۱۱- متحرک - نام دیگر عطار - بی هنر و پیچ پیچ است - ۱۲- مدالی چپه - پا یتختی است در اروپا - معکو سش نویسنده فرهنگ فلسفی است .

عمودی :

۱- دریایی در هند - هوای سریع - نویسنده و فیلسوف انگلیسی - ۲- به چهار پایان میگویند - دانشمند یونانی - صدا یش از بوق کمتر و فریاد و خبری را به اطلاع عموم - ۴- خشک (پنبه) - باتک و داد و فریاد و خبری را به اطلاع عموم رسا نیدن - آتش پرست - ۵- نه کرسی .. نهد - اندیشه زیر پا - عده عربی - ۶- این یکی مادر عربی است - خاندان - تنبل - غدار - ۷- نویسنده دون ژوان - ا زسوره های قرآن - ۸- ممکن - محبوس و در بند بودن - ۹- آتش - ریشه - ۱۰- سیاه هرک - دریا - عدد یست - ۱۱- نفی عربی - یکنوع طیاره - از نوابغ شعرا و درامه نویسان یونان - ۱۲- ریسمان - واحد پولی کیو با - نویسنده فرانسوی (۱۹۶۰-۱۹۱۳)

جدول کلمات شماره (۲)

۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



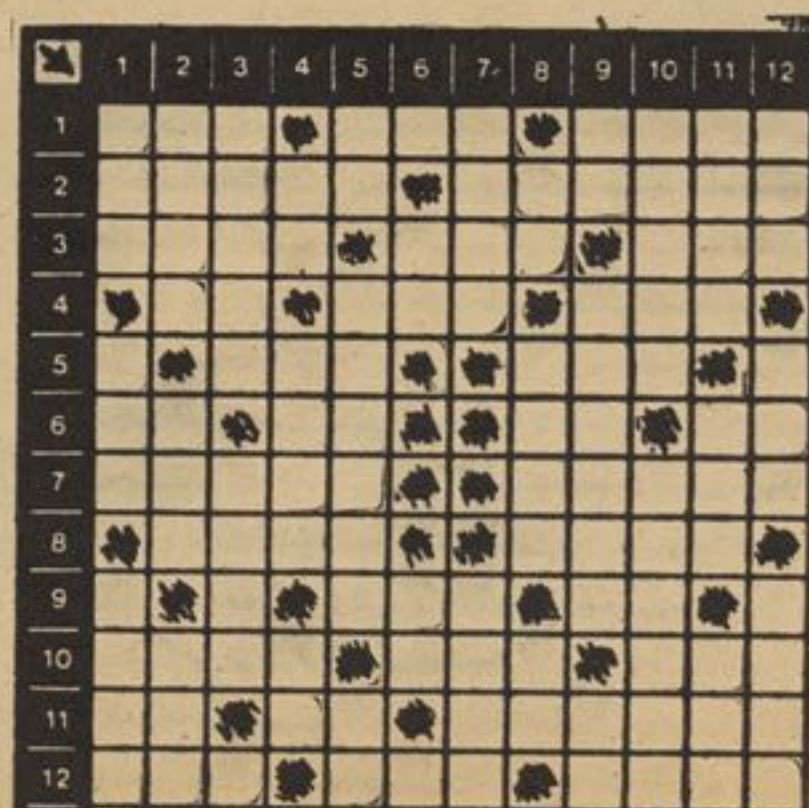
طرح کننده: محمد ناصر کارگر اندخونی

افقی :

۱- منصبی از عسکری - مدح شده - ۲- نویسنده کتاب زاد المسافرین - ۳- دریای خون - نوعی مرض - برند گان دارند - ۴- گندم مید - شب مانده و نام یکنوع مو سیقی - از سا مان خیاطی - ۵- نام یکی از پیغمبران - تکرارش صدای چهار پای است - آله بر نده - ۶- تراش دهنده سنگ با املا غلط - نام يك نوع موتر روسی - ۷- نوعی توت - در روی کاملش یاد داشت میکنند - ۸- چند امر - معکوشش ولد است - با آن میگو یند - ۹- مر تبش دروازه است - خودش میگو ید: کسی به رتبه شمر نمیرسد اقا متگام باد شاه - ۱۰- حرفی از انگلیسی - نام یکی از شاهان مغول - چه کسی؟ - ۱۱- طیاره ساده - ۱۲- باز آنطرف اخلاصی مند است .

عمودی :

- مقصد - ترو تازه - ۲- مخترع تلیفون - ۳- از اعداد انگلیسی - از درجات علمی - دانه خو شبو - ۴- جوانمرد - قاضی - نوعی مزه - ۵- قسمت و حصه و سهم - بالای آن استراحت میکنند - خالص و محض معنی میدهد - ۶- از خواننده های هندی - خواننده ای از کشور ما - ۷- اختیار دار - بی مانند - ۸- خوشی - تکرار حرفی - مثل - ۹- از لسانهای رسمی کشور - باتغیر حرف آخر پیو شید از استادان مو سیقی کشور - ۱۰- تکرار سه حرف در این ستون - ۱۱- نام قدیم لیننگراد - ۱۲- داخل شدن - شاهی از مغول .



طرح از: غلام یحیی احمد پوشنگی

این عکس چیست

بادقت به این عکس نگاه کنید
آیا میتوانید در یابید که این عکس
چه چیزی است اگر توانستید جواب
خود را برای ماهم بنویسید !



برندگان جایزه شماره های ۳۵-۳۶-۳۷ و ۳۸

کسانیکه پاسخ صحیح فرستاده اند:

حیات الله نظام معلم لیس حبیبیه غلام یحیی احمد پو شنگی محمد
ظاهر خورشید هروی ، عبداللطیف سروی ، ثریا فضیلتی ، سو سن
حمیدی ، عبدا ل احمد قلعه نوی ، سید محمد امین پیشتاز ، فتح محمد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

حل جدول

صابری، فر زانه فرزند، فضل کریم کاکری گلانی خور یانی ، عبدا لحکیم
فرید پور احمد فرید پیشه ور، فریده سعادت، فریدون کمالی محمد همایون
نسا مجو ، نصر ا لدین جا می زاده ، احمد خالد کار گر ، ناج محمد
آریا فیضی، محمد اسحق حاجی زاده محمد همایون طاهری ، حمید معلم
لیسه حبیبیه، نجیب الله ضد یقی اقلیما عسکر یار، محمد ناصر نواب،
میر نجیب الله آمل ، محمد ناصر مستمند با ختری، لطیفه فقیه
عبدالرازق خگر ور بیکس زا ده ، مرضیه آمل، غلام سخی عطایی
با ختری، محمد یاسین آشفته، عبدا لقادر بیکس زاده، و حیده آمل،
و قرار قرعه این عده برنده شناخته شدند :

بناغلی سید محمد امین پیشتا زو بیغله اقلیما عسکر یار هر کدام برنده
پنج جوهر بوت پلاستیکی، بیغله لطیفه فقیر و بناغلی محمد هما یون
نامجو هر یک برنده یک سیت جوراب اسپ نشان .
از ایشان خوا هشمندیم مو قعیکه برای در یافت جایزه خود تشر یف
میاورند یک قطعه عکس نیز به همراه داشته باشند .

یادداشت

برای یک نفر از کسانیکه در مسابقه های این شماره شرکت کنند
پاسخ صحیح حد اقل یکی از سوالات را بر ستند یک سیت جوراب اسپ
نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه
داده میشود.

توضیح درباره مسابقه معلومات عمومی و هوش

با وجود اینکه از موقع ختم مسابقه معلومات عمومی و هوش بیش از دو
هفته میگذرد هنوز بیشتر از عده معدودی جواب سوالات را فرستاده
اند که آنها صرف جواب چهار ویسا سوال میباشد که با این حساب
فقط بیست الی سی امتیاز از جمله دوصد امتیاز را میتوانند بدست
آورند که این مقدار برای برنده شدن بسیار اندک است از این سبب وقت
قبول جوابها را الی تاریخ پانزد هم نور تمدید مینمایم تا کسا نیکه مایل
به شرکت در این مسابقه و استفاده از جوایز یک در شماره ۴۹-۵۰ تذکر
یافته باشند بتوانند از این موقع استفاده نمایند !

این را هم باید تذکر بدیم که اولین گروه سوالات این مسابقه
در شماره ۳۱ سال ۵۲ و آخرین آن در شماره (۵۱-۵۲) چاپ شده است
و برای اینکه بیشتر باین مسابقه آشنا شوید توضیحاتی را که در
شماره های گذشته چاپ شده است ملاحظه فرمایید .

مساله شطرنج



در این مساله نیز طبق معمول سفید
بازی را شروع میکند و طی سه
حرکت سیاه را مات مینماید اگر
موفق به یافتن کلید حل این مساله
شدید برای ماهم بنویسید.

این شخص کیست ؟

این شخص که از کیمیا دانهای معروف است در سال ۱۷۴۸ در قریه
تالو ار فرانسه دیده به جهان گشود وی قوانینی در زمینه ترکیبات
کیمیاوی ارائه داد که هنوز به قوت خود باقیست و قانون تجزیه مضاعف
را که بنام خودش معروف است کشف نمود بعدا با نا پلیون به مصر
رفت ضمنا تجربیات زیادی درباره امونیاک و تیزاب ها انجام داد و در سال
۱۸۲۲ وفات اگر باین نشا نیها ورا شناختید کافیت که نامش
را برای ما بنویسید !



شرکت صنعتی بوت پلاستیکی

اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه
جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای
خارجی برتری کامل دارد و با خرید
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

با پوشیدن جورابهایی زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.



مترجم: محمد حکیم ناهضی :



معما داشته و خوردن آن وی را آشفته می سازد، ولی عملاً در ظرف یک یادو روز تمام اطفال فیصله می نمایند که آن خوش دارند و پسند می نمایند. و بعد از ختم دو هفته آماده می گردند تا هر چیز را که بوسیله قاشق بدین شان داده می شود چیز خوب و با مزه خواهد بود. پس آنوقت است که می توانید سیریل را نیز در جمله غذای طفل علاوه نمایید.

شروع دادن میوه بطفل :

میوه اکثراً دو مین غذای غیرمایع محسوب می شود که به پرو گرام غذایی طفل علاوه میگردد، البته چند هفته بعد از آن که طفل به خوردن سیریل عادت پیدا کرد. بعضی داکتران میوه را بحیث "اولین غذای غیر مایع" طفل ترجیح میدهند زیرا معمولاً اطفال مشتاقانه آنرا صرف می نمایند. برای سن ۶ یا ۸ ماهگی طفل میوه هاجزکیله باید با آب جوش داده و طور کمپوت داده شود.

سیب، شفتالو، ناک، زرد آلو، سیب زمینی میوه های عادی محسوب می گردد.

می توانید عصاره میوه های که در مرتبان های کوچک تهیه شده میباشد برای طفل خویش بخرید همچنین میوه های تازه، یاسر شده (منجمد شده) که برای باقی اعضای فامیل بشکل کمپوت تهیه کرده باشید می تواند آنرا بطفل نیز دهید مگر آنرا صاف کرده و یا عصاره آنرا کشیده با اندازه کافی شکر هم با آن مخلوط نمایید تا طعم ترشی که داشته باشد دور گردد. و یا میوه های قطی را که برای سایر اعضای فامیل تهیه کرده باشید هم می توانید برای طفل از آن استفاده نمایید ولی باید گفت که بسیار میوه

بقیه در صفحه ۶۳

پس توصیه ما اینست که فقط روزانه یک بار سیریل بطفل تقیم گردد و آنهم با اندازه که فقط به نوك قاشق جای مقدار بسیار اندک جاداده شود تا آنکه تدریجاً بخوردن سیریل عادی شود و حتی کمی بوره (شکر)

هم بان مخلوط سازید شاید طعم شیرین را بهسر پسند کند. خوب هر گاه با تمام این احتیاط های لازمه و توجه مخصوص با زهم طفل به خوردن سیریل مخالفت نشان داد پس بهتر است برای دو هفته بطور قطع از دادن سیریل صرف نظر نمایید و اگر بعد از سپری شدن دو هفته باز هم وضع چنان باشد که بود یعنی باز هم طفل علیه سیریل باشد

آنوقت "بداکتر" فامیلی خویش و یا بداکتری که با هدایت آن به دادن سیریل شروع کرده اید و یا خود شما باین عمل اقدام کرده اید، را بهرور دهید.

من مولف عقیده دارم که یک خطای بزرگ است که با دادن اولین غذای غیر مایع با طفل به مجادله

پرداخت زیرا بعضی اوقات بابکار بردن این روش مشکلات بزرگی به تغذیه طفل عرض وجود می نماید خوب ولو چه مشکلاتی هم از این ناحیه بظهور نرسد باز هم برای یک پدر و مادر نادرست است تا به یک کشمکش و یا مجادله غیر ضروری با طفل خویش پردازند.

هر گاه داکتری در اختیار شما نباشد و یا از داکتر دور باشید تا درین مورد با وی مشوره نمایید پس مشوره من (مولف) اینست که عوض سیریل با دادن میوه غذای غیر مایع را بطفل خویش شروع نمایید. البته برای اطفال در بدو امر میوه نیز شکل

سیریل ها از لحاظ انواع و یتا مین و پرو تین بسیار با ارزش میباشند و برای خوش مزه ساختن آن ها قدری نمک هم مخلوط نمایید.

طفلی که از خوردن سیریل خود داری می ورزد :

بعد از آن که به دادن سیریل بطفل آغاز نمودید طی یک یادو روز خواهید دانست که تا چه اندازه برای خوردن آن علاقه نشان میدهد. بعضی اطفال معلوم می شود که برای قبول آن نزد خود فیصله می نمایند باین ترتیب که : چیز عجیبی است و لی یکنوع غذا ست پس من آنرا خواهم خورد طوری که روزها سپری گردد و طفل هم بیشتر به خوردن سیریل شوق و علاقه پیدا میکند چنانچه دهن خویش را حین تغذیه چنان باز می نمایند طوری که چوچه پرنده ای در آشیانه خود غذا را بابی صبری میخواهد از نول مادر بگیرد.

مگر اطفالی هم وجود دارد که بروز دوم آغاز فیصله می نمایند که سیریل را قطعاً نمی پسندند و بروز سوم نسبت بروز دوم بیشتر عدم رضایت خویش را نشان میدهند هرگاه طفل شما چنین عکس العملی مقابل سیریل نشان داد بسیار محتاط باشید و آنرا جدی نگرفته

پافشاری نکنید وای اگر بر عکس بکوشید آنرا خلاف میل طفل بوزور برایش بخورانید بدانید که بیشتر و بیشتر مقابل خوردن سیریل متمرد و سرکش گردیده و شما هم خشمگین تر و سخت گیر تر خواهید شد. و اگر شما باین کار لجاجت بخرج دهید احتمال آن میرود که مقابل هر نوع غذا آنقدر بدگمان خواهد شد که حتی طی یک یادو هفته مقابل شیر که بوسیله بوتل برایش میدهند نیز بدبین شده و از خوردن آن ابا خواهد ورزید.

کدام نوع سیریل ها (غذای تهیه شده از انواع حبوبات)

بعضی مادران یکی از انواع سیریل را که قبلاً پخته شده و آماده میگردد و انواع زیاد دارد بطفل خویش میدهند این نوع سیریل ها بمجربیکه باشیر مخلوط شد برای تغذیه طفل آماده میباشد که سهو لت زیادی برای مادر از لحاظ تهیه غذا محسوب می گردد.

بعضی اوقات هرگاه طفلی متعلق بیک فامیلی باشد که مقابل بعضی انواع غذا حساسیت داشته باشند ممکن است داکتر فامیلی تر جیح دهد تا سیریل را نسبت به سن عادی دیرتر تو صیه نماید و بعد از آن با سیریل نوع برنج، جواری، جوویا کدام حبوب دیگر آغاوسیریل گندم را برای چند ماه بیشتر از پرو گرام غذایی طفل حذف نماید زیرا سیریل گندم نسبت به سایر سیریل ها بیشتر موجب حساسیت می گردد. همچنین ممکن است داکتر تغذیه مخلوط چند نوع سیریل را معطل کند تا وقتی که طفل نشان دهد که می تواند هر یک از سیریل ها را بطور جدا گانه بدون کدام تکلیف قبول کرده می تواند (خورده می تواند).

هرگاه تر جیح دهید تا بطفل خویش از همان نوع سیریل پخته شده که بدیگر اعضای فامیلی میدهند نیز بخورانید می توانید از سیریل سفید گندم (تصفیه شده) شروع کنید. در سن ۵ یا ۶ ماهگی می توانید سیریل ها را دسته بندی و یکی از انواع آنرا بطفل دهید - بعضی اطفال درین سن تازه نیکه قدری بزرگتر شوند و وضع معده شان از خوردن سیریل خراب می گردد. بهر صورت بسیاری از انواع

آشیانه قلاب من

اینطور وقت زیادی را نمیگرفت، ولی پول زیادی برای مصارف اضافی موجود نبود، من در خرید لباسی عروسی خودم افراط کردم، مادرم حاضر شد که لباسهای عروسی را بدوزد، و مادر پیترو گفت که وی یک را تیار خواهد کرد.

باقیادارد

بقیه صفحه ۴۷

کابوس یک نیمه شب

بعد سوینی متوجه شد که مرد بلند هیکل می خواهد از قرارز یک احاطه سیمی خیز بزند. در این حال سوینی با صدای بلند گفت:

«ایستاده باشید و الا من فیر می کنم مرد بلند هیکل باتانی بر گشت دراول سوینی فکر کردوی خواهد تسلیم شو دولی بزودی متوجه شد که طرف مقابل میله کارا بین را بطرف او بلند کرده سوینی دوباره پی در پی آتش کردو خودش را بزمین انداخت او منتظر آتش طرف مقابل شد اما جوابی نیامد.

سوینی با تردید ببالا نگر یست ولی مرد بلند هیکل ناپدید شده بود.

وقتی سوینی بطرف مو تر بر میگشت در نیمه راه جاییکه اوو سلف مرد بلند هیکل را دیده بودند بالای سرک یک خریطه ایکه بالای آن اسم رودت آیزمن با ستل نوشته شده بود همراه بایک عدد بکس دستی افتاده یا فتنند.

حالا دیگر مو تر های پولیس هم به محل واقعه سر رسیده بود.

متیو هورن یکی از اعضای شعبه پولیس به همراهی سوینی بکس دستی را باز کردند.

در آن لحظه هیچ چیزی ممکن نبود آنها را به تعجب بیندازد به غیر از یک صندوق مملو از بسته های نوت های ۲۰ دالری.

سوینی با تعجب بی اختیار گفت: «واه ...»

آنها بسته های نوت هارا دوباره در بین بکس دستی جادادند هورن حیرت زده گفت:

«حتما از مو تر های نقلیه با نك زده اند ...»

آنها بکس دستی را با دقت دو باره قفل کردند.

و همراه باخر یطه به مرکز پولیس برگشتند.

با م منزلش شروع به افتیدن کرد، مجبور شد که نقل مکان کند.

به این ترتیب ما به قیمت آن موافقت کردیم. همه چیز به سرعت تغییر کرد و کلبه مذکور در اوایل نوامبر ازان مام شد.

ما هائیکه به آن ترتیب سیری شدند، خوشترین لحظات زندگی من بودند، ما به شدت مصروف بودیم و من آنقدر کار میکردم که در گذشته هرگز نکرده بودم اوقات فراغت خود را در شستشو و گاهی در رنگمالی و نقاشی منزل صرف میکردم بطوریکه پیترو یکروز بمن گفت که تو کف اطاق و خود ترا بیشتر از هر جای دیگر رنگمالی کرده ای. مگر از آنجائیکه کلبه خانه آینده ای مابود، اهمیتش بیشتر از آن بود که می بایست تا جائیکه

همزمان با یاری کردن پیترو و مطالعه برای آماده گی امتحانات خود مصروف مقدمات و ترتیبات عروسی نیز بودم. من همیشه از دواج مانرا درعید مسیحیان در نظر داشتم زیرا



نساجی افغان یگانها
موسسه است که پارچه

جات سندی و نخ میورد

ضرورت شمارادر بهترین

شرایط تولید مینماید

«کارول، تو میدانی که در تون لین بیک کلبه ضرورت داریم، خوب خانم سکات که در آنجا زندگی میکرد کلبه را رها کرده و به برمنگام نزد دخترش رفته و جای او اکنون بفروش میرسد. ترمیم و دستکاری کار دارد، دختر کلانش هم نتوانسته آنرا ترمیم کند و من فکر میکنم به همین دلیل شاید قیمتش خیلی پائین باشد و ...»

کلبه ای را که پیترو راجع به آن سخن میگفت من قبلا میشناختم. در بین سایر خانه های تون لین شکل مخروبه را داشت زیرا بسیار پست بود، من هم اکنون پنجره های کوچک در ورودی کوتاه و آویخته و صحن قدیمی و کهنه آنرا در نظر مجسم کرده میتوانم. آنجا در حقیقت نوع مکانی نبود که من قبلا منحیت خانه ای آینده ما در نظر داشتم، ولی اگر قرار میبود که من و پیترو میتوانستیم ازدواج کنیم ...

پیترو افزود: «من کولن جیمز را با خود میبرم تا آنرا ببیند.»

کولن رفیق پیترو و شغلش معاملات فروش منازل بود. پدر و مادرم ابتدا درین باره خیلی محتاط بودند ولی ما با سعی و کوشش خود خیلی زود آنها را راضی کردیم و حتی از اینکه پدرم حاضر شد برای ما پنجصد پوند برای ودیعه، قرص بدهد، مرا در تعجب انداخت. پدرم بدرستی گفت:

«این یک تحفه نیست، میتوانید هر زمانیکه از عهد و اش بر آئید برایم واپس تادیه کنید. مگر کارول یگانه دخترم چیزی برای سعادت تو کم کرده نمیتوانم. ...»

موهائیم را نوازش کرد و سپس رویش را گشتاند، مثلیکه میخواست چیزی را از چشمانش دور کند. او، پدر، متشکرم «جمله فوق را حینیکه بازوانم را بدورش حلقه میکردم زیر لب گفتم، و وقتی رویش را بطرف ما دو باره گشتاند به حالت عادی اش بود.

پدرم به پیترو گفت:

«مطمئن باش که خرید خوبی است.»

کلبه را که دیدیم عادی بنظر میخورد و ظاهرا در وضع خوبی قرار داشت.

«منزل خانم سکات فقط دو سال قبل با م خوبی داشت.» مامور دارایی برای ما گفت: «او مخالف تغییر محل سکو نشن بود ولی وقتی

شخصی نزد پلیس

وادی مرگ

شدتا بطور یکه اشتها داشت غذایی

نشینی کند بلکه اوهم بسرعت به تعقیب سورتها اش را رانده و در هنگامی که ضرورت میدید از فیر گلوله مضایقه نمیکرد، اما یک وقتیکه بونیفاس آخرین ویراژ را عقب گذاشته و بمدخل میدان وسیع واصل شد تازه احساس کرد که دیگر اثری از دو سان نیست. او سورتها اش را توقف داده و منتظر ماند تا اگر ازدور صدای سورتها او را بشنود ولی هر قدر طول کشید نه صدای و نه اثری از او نمایان شد آنوقت بونیفاس که اصلا از این حرکت او نگرانی درخود احساس نمیکرد بفکر دورو درازی فرو رفته و علت این عمل او را در ذهن خود جستجو میکرد و این اندیشه ها کم او را بسوی یک روشنائی سوق میداد که در پرتو آن تاریکی ها و پرده های مستور بعقب رفته و او را در آستان حقایق میرساند چه بخاطر آورد روزی را که برای نخستین بار با دوسان مقابل شد و از همان نگاه اول قیافه او را ناخوش آیند خواند بعدها درآینه تصورات خود قیافه او را آشنا بنظر آورد که امروز بهتر میتوانست این واقعیت را در ذهن خود جستجو نموده و آنرا با چهره اصلی آن در یافت نماید.

بونیفاس هر قدر باینمو ضوع اندیشید و بخود فشار آورد جزیک نفرت نامری نسبت به دوسان چیزی در حافظه خود نیافت و بالاخره تصمیم گرفت راه جلگه را نیز طی نماید، چون سراشیبی تمام شده بود و دیگر زمین ها مسطح و همواره بود از ایشرو سورتها بان سرعت که قبلا درسر نشیبی حرکت میکرد پیش رفته نمیتوانست تا آنکه ساعت ۴ بعد از ظهر فراسید، چون از یکطرف سنگ ها کاملاً خسته شده بودند و بیشتر از آن راه پیما یی مقدور شان نبود و از جانب دیگر هوا بتاریکی میگرائید و البته تاریکی برای خود او مشکلات زیادی فراهم میکرد بدین ملاحظات بونیفاس خیمه را از سورتها کشیده و در مدت کمتر از یک ربع ساعت آنرا آراست و بعد از آن سنگ ها را از گادی باز نموده و سپس در صدد برافروختن آتش

جستجویش بود بدستش نیا مده و از یافتن آن مایوس و ناامید گردید و آنوقت قبول کرد که این حرکت روی یک تعمد خاص و یک خصوصیت ناجوا نمردانه صورت گرفته است که عامل آن جز دوسان توکل و کسی دیگر نبود.

بونیفاس غرق یک هیجان واضطراب بود که هیچگونه کاری از او ساخته نبود، سنگ هایی که راه طویل را پیموده بودند احتیاج به غذا و خوراک داشتند و اگر خوراک باو شان نرسد بدون شک دیگر مجال راه پیمودن در آنها نخواهد بود. خودش اگر گرسنگی و نبودن غذا را تحمل کند مگر تحمل اوهم ترسناک و تهدید کننده برایش مقدور خواهد بود.

وقتی ازین تفکرات نتیجه مطلوب حاصلش نمیشد در اطراف حقیقت این موضوع تأمل میکرد که دوسان چراپی را اینچنین ظالما نسو ناجوا نمردانه بمرگ سپرده است اصلا علت دشمنی دو سان نسبت به او چه و این دشمنی از کجا مایه میگردد، مگر او کدام خاطره بدی از او داشت.

مخصوصا تعقیب و فیر او که برای بونیفاس جزیک مطلب گنگ و یک معمای رنج دهنده نبود. او فکر میکرد چرا دوسان میخواست او را دردل یک راه خطرناک کو هستانی هدف گلوله قرار دهد. درخ و پیچ این افکار و تصورات و سوالات بی جواب بونیفاس چون مکشی که بتارهای خم در خم عنکبوتی پیچیده شده و راه فرار و استخلاص از آن به پیچوجو برایش میسر نیست غرق بود که بطور یکبارگی جریانی در مغز او راه کشید که با همه نیرو و ششها متیکه در خرد داشت بر خود لرزید و عرق سردی سرپای وجودش زافرا گرفت و تازه بعلمت کار دو سان پی برد، برای آنکه بیادش آمد و خاطرنجسال پیش در جولا نگاه نگاه او بطور زنده و مجسم ظاهر شد پنج سال پیش حساس ترین و مخوف ترین واقعه زندگی پرما جرای بونیفاس اتفاق افتاده بود، چه

اعلان

«بافتخار روز مادر دمیر منو توله از ادبا شعرا - نو یسند گان و هنر مندان خیبر و محترم وطن تمنا دارد برای تجلیل از مقام خجسته مادر و تبلیغ بیشتر در باره علوم مقام و قدسیت مادر بهترین و عالیترین آثار شان را الی ۱۰ جوزا ۱۳۵۲ بمدریت عمومی تحریرات دمیر منو توله ارائه بدارند بعد از ارز یابی که سیون مربوط برای صا جهان بالوترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیر منو توله جایزه اهداء خواهد شد.»

فروشنده

این زن ها ابرادران این دختر روز به روز کالا های مجلل تر به تن میکنند خوب، من خو شحالم که کمکشان کرده ام ولی کارها خوب پیش نمیرود.

درحالی که آه میکشید، آهسته از زینه بالا رفت.

برخی از اوقات کلمات اثری ندارند، ولی این اثر پساتر نمودار میشود. به همین سان تنها صبح روز بعد بود که کلمه های آقای یاکتون به کله همسرش نفوذ کرد:

ناتمام

بونیفاس وقتی تصمیم گرفت سکالینا را به همسری بگیرد در این جریان او یک رقیب سوزناک داشت که حتی موقعیت او را مثل لزل منا خته بود زیرا رقیب او جوان ثروتمند و پو ندازی بود که خشن نظر پدر و مادر سکالینا را به خوبی جلب نموده بود و آنها آرزو داشتند که سکالینا را بمنز او جت آن جوان زورمند و ثروتمند بدهند اما چون سکالینا از دل و جان به بونیفاس علاقمند بوده و قلبا او را دوست داشت میداشت اینمو ضوع آنچه غلبه و موفقیت رقیب را به شکست فاحش مواجه ساخته بود بطوریکه تلاش پدر و مادر سکالینا در این میانه کو چکترین نمری نداد و آنها همه کشمکش هایی که میان پدر و مادر سکالینا و بونیفاس موجود بود جزیک سلسله تاریکی ها و چیزی دیگر به میان تولید نکرد تا آنکه کیت جوان ثروتمند و رقیب سر بسخت او بوی اخطار داد که از این رقابت و سماجت دست بردارد و الا خود را آماده و عشق انصراف ناپذیرش خود را آماده نموده بود تا بر طبق آیین و رسموم قدیمی سرخ بوستان با کیت دوئل نماید و در آنصورت البته سکالینا بکسی تعلق خواهد گرفت که از معرکه دوئل فاتح و پیروز بدر آید.

اما پدر و مادر سکالینا از ترس اینکه مبادا کیت در این دوئل کشته شود و روز پیش از دوئل به اتفاق کیت از آن محله مسکون بر قصبه یوکان که پنجاه کیلو متر از آنجا فاصله داشت کوچ کردند.

ناتمام

شهر کابل نام گذاری میشود

سمت جنوب: دریای چمچمست

ب:- حدود .

وسیدال واپ .

سمت شمال: یکحصه میرو و سواپ .

سمت شرق: جمال واپ . و بستنی، کوه

سمت غرب: دریای چمچمست .

ناحیه ششم

سابقه

الف:- حوزه ها

ابن سیناء مینه ۲۰۵

خواجه صفاء مینه ۲۰۶

ب:- حدود .

سمت شمال: میوند واپ

سمت شرق: پنبنتو نستان واپ

دیوان بیگی اشتر خانه .

سمت جنوب و غرب: کوه شیر

دروازه و پل هار تن .

۷- ناحیه هفتم

الف:- حوزه ها

خیبر مینه ۲۰۷

تیمور شاه مینه ۲۰۸

ب:- حدود .

سمت شمال و غرب: خیبر واپ

و تیمور شاه واپ .

سمت شرق: اکبر خان واپ .

سمت جنوب: میوند واپ .

۸- ناحیه هشتم

الف:- حوزه ها

عاشقان و عار فان مینه ۲۰۹

میوند مینه ۲۱۰

ب:- حدود .

سمت شمال: میوند واپ .

سمت جنوب: بالا حصار و کوه شیر در وازه .

سمت جنوب: اکبر خان واپ .

سمت غرب: نادر پنبنتون واپ دیوان بیگی .

۹- ناحیه نهم

الف:- حوزه ها

رحمن مینه ۲۱۱

نوابی مینه ۲۱۲

نور محمد شاه مینه ۲۱۳

حمید مینه ۲۱۴

ب:- حدود .

سمت شمال: تپه

سمت شرق: تپه و کوه یکلنگه .

سمت جنوب: بینی حصار و زمین های زراعتی .

سمت غرب: بکتیا واپ .

۱۰- ناحیه دهم

الف:- حوزه ها

نادر شاه مینه ۲۰۱

ژواک مینه ۲۰۲

بلخی مینه ۲۰۳

تمیم انصار مینه ۲۰۴

ب:- حدود .

سمت شمال: دریای کابل . ایمل واپ .

سمت شرق: شاه زمان واپ . تپه مرنگان . مسجدی واپ .

سمت جنوب: مسجدی واپ . کوه قلعه حشمت خان .

سمت غرب: اکبر خان واپ و کوه شیر دروازه .

۱۱- ناحیه یازدهم

الف:- حوزه ها

بامیر مینه ۱۲۰

سالتک مینه ۱۲۱

محمود هوتک مینه ۱۲۲

خیر خانه مینه ۱۲۳

ب:- حدود .

سمت شمال: خواجه بقرا و هزاره بغل . و کوه خیر خانه روشن واپ .

سمت شرق: ننگر هار واپ .

هوتک واپ . بگرام واپ .

سمت جنوب: ملالی واپ . بامیان واپ .

سمت غرب: بامیان واپ . بدخشان واپ .

۱۲- ناحیه دوازدهم

الف:- حوزه ها

غزنوی مینه ۳۱۲

ایوب خان مینه ۳۱۳

غازی عبدالله خان مینه ۳۱۴

چهلستون مینه ۳۱۵

ب:- حدود .

سمت شمال: بیدل واپ . شارخ واپ . شیر شاه واپ . در یسای

چمچمست .

سمت شرق: کوه و یصل .

سمت جنوب: و یکحصه سرک دارالا مان .

سمت غرب: جمال مینه

باقی دارد

لیدر لیکی از معروف ترین فابریکه های دوا ساز
ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر
جهان شهرت دارد ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیکی
که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان
نموردا استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل
اکرو مایسین در بسته بندی اکپسول مرهم قطره و پودر و غیره
میکردد مریض میتواند مطابق توصیه دکتر با اطمینان
کامل به استعمال آن بپردازد .

تعرضگر فرا نسه و بر یتانیا همانا
چطور یتهای دلنا است. برین اساس
شروع کرده بودند تا واحد های شان
را از سوی به سوی خط های دفاعی
در دلنا سوق بدهند. ولی ناصردیدگاهی
سیاسی داشت و میگفت که هدف
کلی این مرض اشغال ساحه کانال
خواهد بود. تعر ضگران قاهره را
نخواهند خواست، آنان کانال را به
کار دارند ازینرو باید نیرو ها در
ساحه کانال متمرکز شود. در غیر
این، سپا هیان مصری برای
تعر ضگران بازی خواهند کرد. بر
اساس این نظر ناصر، نیرو هایی
که به دلنا فرستاده شده بودند، بر
گردانیده شدند تا نیرو های پورت
سعید واسما عیلیه را تقویت کنند.
شام آنروز، ساعت پنج و پنجاه
دقیقه، بریتانیا قاهره را بمبارد کرد.
بریتانیا چنان نقشه کشیده بود که
در ظرف دوروز نیروی هوایی مصر
را نابود سازد. اما در حقیقت، این
کار را در یک روز انجام دادند با اینهم
نقشه شان را تا آخر دنبال کردند.
هنگامی که تعرض هوایی آغاز شد
سفیر اندو نیز با در حضور ناصر
بود و پیامی را از سو کارنو به او
تقدیم میکرد. وقتی ناصر آوازه ها
پیمها و انفجار بمبارا شنید، به بام
بالا شد تا این تعرض را تما شا کند.
پس ازین تعرضی، وی در قرار
گاهش در جلسه کابینه شرکت کرد
تا گزار ش خا رات را بگیرد و برین
بحث کنند که چه کاری انجام میتوانند
داد. صلاح سالم، دگر من رقصیا ن
نیز در آنجا بود و حالتی بسیار گرفته
داشت. سالم رو یش را به سوی
رئیس جمهور کرد و گفت:
«شما هرچه از دستتان برمیامد،
انجام دادید. تا آنجا که میتوا نستید
برای کشور خدمت کردید. اما حالا
دیگر ناکام شده اید تنها یک خدمت
دیگر باقیست که برای کشور انجام
دهید. سر همفری تری ویلیان هنوز
در سفارت بریتانیا ست. برو ید و
خود تان را به او تسلیم کنید، زیرا
آنان تنها میخواهند.»

رئیس جمهور پاسخ داد که اگر
دادند بریتانیا بیان تنها خود وی را
میخواهند، با کمال میل خودش را
فدا خواهد ساخت. «من خودم رادر»
جنگ فدا خواهم ساخت. ولی
نمیخواهم تسلیم شوم.»
سپس از دیگران پرسید که آیا
با صلاح سالم همعقیده هستند یا نه

سیمای جمال عبدالنبا صر

هیچ کسی با او همعقیده نبود.
سالم یکی ازان گروه معسود
مصر یان بود که فکر میکردند ناصر
باید خودش را تسلیم کند. ایدن
میپنداشت که نخست صدور اتمام
حجت و سپس بمبارد کار مصر یان
را خواهد ساخت، ولی اشتباه میکرد
هیچ نظا هری صورت نگر فت، مگر
به پشتیبانی ناصر، ناصر محفوظ
بود. چون ناصر میدانست که سپاه
مصر تاب برابری رادر مقابل نیرو
های بریتانیا و فرانسه ندارد، ازینرو
وقت زیادی برای یک جنگ توده ای
که قرار بود پس از شکست سپاه
به راه افتد، صرف میکرد.

نقشه ناصر این بود که با یگاه
های گور یلایی ادر تاننا واقع دلنا
تاسیس کند. انبار های پهنایی
سلا حهای سبک در سراسر کشور
به میان آمد و فرستنده های مخفی
رادیو بی برپا شد. یکی از فرستنده
هایی که قرار بود علیه نوری پاشا به
نشرات پردازد، متوجه تاننا شد و
دلنا بهترین محل برای حمله های
خشم انگیز بردسته های اشغا لگر
بریتانیا قبول گشت. تمام آن شب
راناصر روی مرحله دوم مبارزه کار
کرد.

روز دیگر، پنجشنبه اول ماه
نوامبر، پشتیبانی از سراسر جهان
عرب نمودار شد. ملک حسین به ناصر

سیمای رینی

دستگاه رادیو طوراتومات سگنالهای
بر سطح سیاره پخش میکرد. توت-
تروت- توت- توت ... با لایر
رادیو و تلویزیونی کلان بنظر
میرسید... در داخل سفینه چنان
وضعی حکمفر هام بود که میگفتن
همین حالا در واژه اطاق هدایت باز
میشود و از آن اشخاص که کلاه
مخصوص کیهان نو ردی بسر دارند
بیرون قدم میگذارند.
شوکت و او کین بدون آنکه منتظر
بمانند بداخل قدم گذاشتند و به
ورق زدن ژور نالها شروع نمودند.
از داخل اطاق کسی بیرون نیامد...
همانطور در داخل سفینه سکوت
حکمفر ما بود.

(باقی دارد)

نکاهی به این نقشه بیندا زید. ما
چگونه میتوانیم مداخله کنیم
قوتلی به من (حسین هیکل) قصه
کرده است با شنیدن این سخنها از
چو کیش بلند شد و فریاد کشید:
«مارشال ژو کوف مار شال
ژو کوف، مار شال ژو کوف، میخواهید
که من یعنی یک ملکی بیچاره، به
شما یعنی ستاره جنگ جهانی دوم
نشان بدهم که چگونه مداخله کنید؟
شما باید مداخله کنید.»

آنان کوشیدند قو تلی را آرام
سازند و در باره عدم امکان مدا خله
نظامی صحبت کردند. و گفتند که
چگونه از و سایل سیاسی کار
خواهند گرفت و از طریق ملل متحد
اقدام خواهند کرد. پاسخ قو تلی
دشنام به ملل متحد و شورای امنیت
بود. وی از خشم و بیچارگی نزدیک
بود به گریه دراید.

تیل اروپا را بند سازد.

پیش از تعرض قرار گذاشته شده
بود که سوریه بی عباد ریافت اشاره
بی از ناصر، پایپ لاین های انتر
نشنل پترو لیم کمپنی و تپ لاین
را قطع کنند و بدین صورت تیل را به
روی ارو پا بند سازند و وقتی عملیات
آغاز گشت، سراج اجازه خواست تا
لوله ها منفجر سازد و ناصر با
فرستادن شماره رمزی بدین کار
مو افقت کرد.

پس از فرستادن این اشاره ناصر
متوجه شد که اشاره لوله های هر دو
شرکت رادر بر میگردد حالا نکه
شرکت تپ لاین امریکایی بود چون
امریکا بیان شدیدا طرفدار مصر
و علیه فرانسه و بریتانیا نمودار شده
بودند، ناصر نمیخواست آنان را
خشمگین سازد. از ینرو ناگزیر شد
تا پیام عاجلی بفر ستد و به سراج
بگوید که تنها لوله های انترنشنل
پترو لیم کمپنی را منفجر کند.

قطع لوله ها، مسدود ساختن
کانا و سر باز زدن از تهیه تیل،
بخشی از نقشه قبلا ترتیب داده شده
برد تابد و وسیله، ضربه ای بر
تعر ضگران وارد آید و او را با
اشکالات اقتصادی روبه رو شود.
اکنون دیگر، تعرض هر روز
صورت میگرفت. ما هر لحظه نیروی
تعر ضگر را انتظار داشتیم که نمودار
شوند. بمبارد ادامه یافت. نیرو
های زره دار به پس از یک عملیات
دلیرانه از سیناعقب نشینی میکردند
بمبارد شدند دیگر بایستی اوج حادثه
ها فرا رسد.

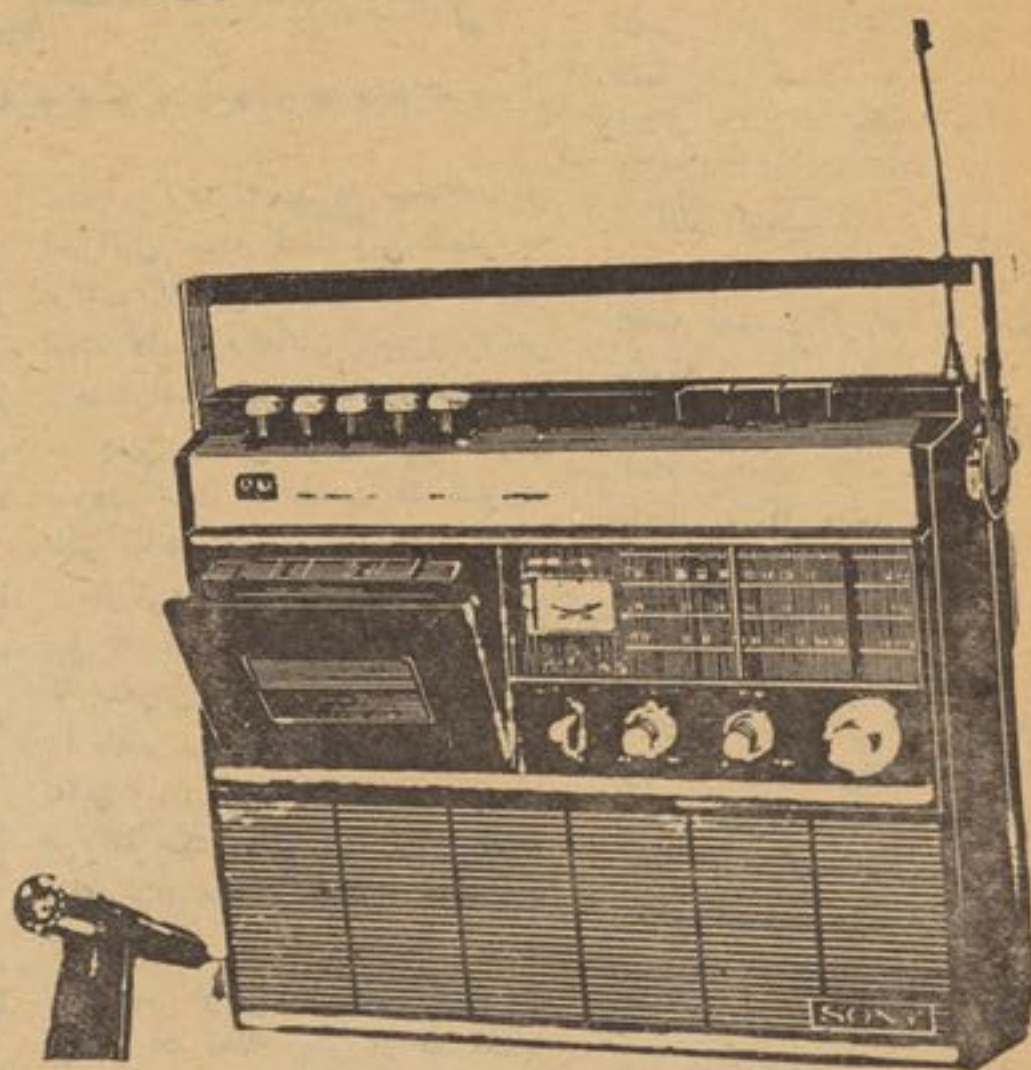
سونی

SONY

سونی برای امن

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل هم‌وزیر آواز - کنترل سه مرحله‌ای
بلندی و پستی آواز - وزن ۳۳۵۰ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰۰ x ۱۳۰ میلی
انچ

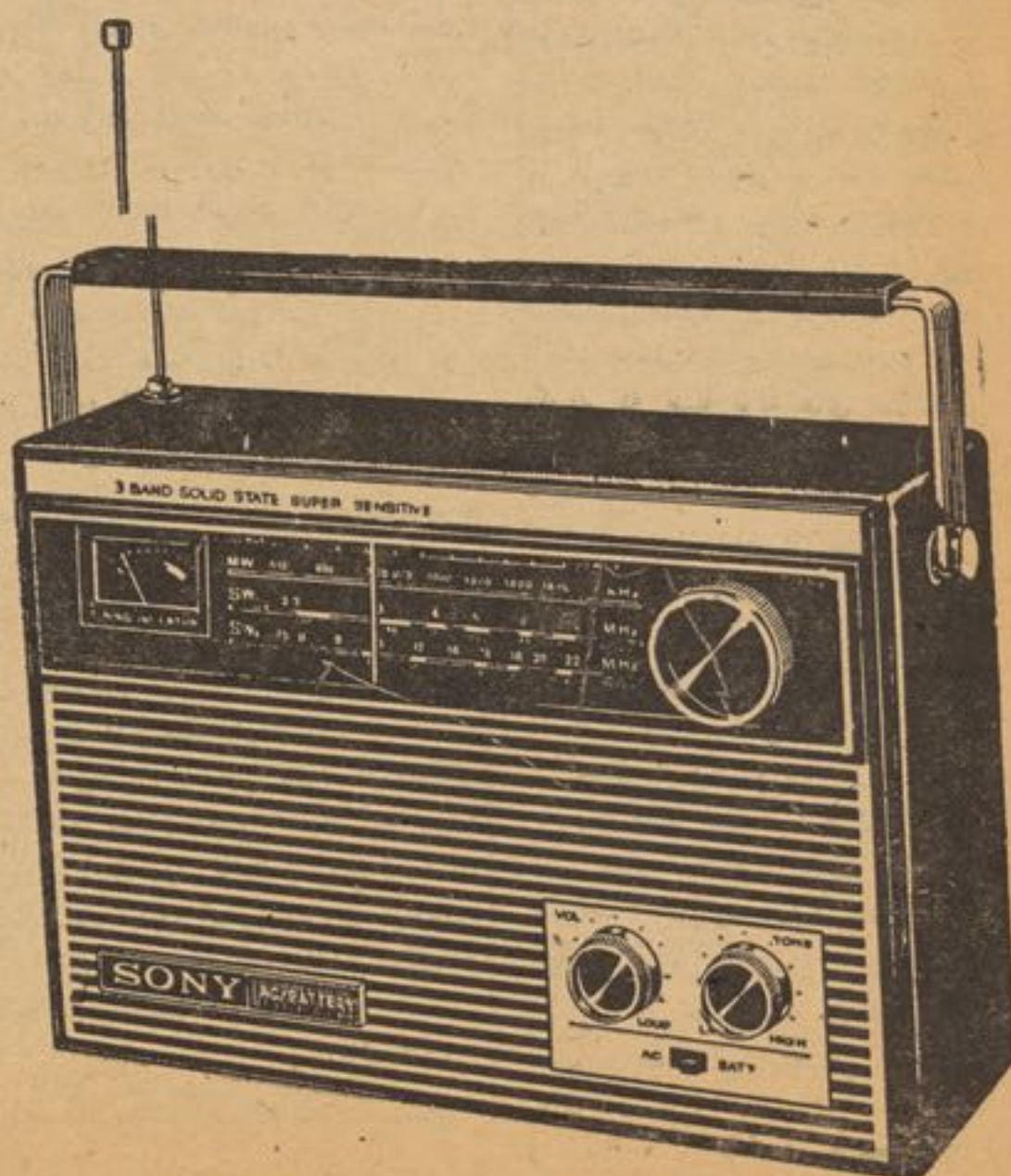
رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با باتری
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۱۷۰۰ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۷۰ x ۹۰ میلی
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .

SONY.



ادوار دیاد سوفیا لورن

په دود له خانه سره کسری، رښتیا وخوت او سوفیا لورن دنړۍ دسینما دآسمان یوه ځلانده څیره شوه . دیره په زړه پوری خوداده چه سوفیا هیڅ وخت دتل لپاره دهالیود ستړی سینما ته ولاړه نه، که څه هم چه زیاته لټه پسې وشوه چه سوفیا دځان خواته وکښې، خوشوفیا پدی پوهیدله چه په خپله دایتا لیبی په سینما کی ددی زمینه لری چه دلوبیږی اوخپل هنروپاندی کاندی هغه هم ددی خبری په نظر کی نیولو سره چه دسوفیا لورن میړه کارلو دسینما یوستر پرودیو سردی. هغه پردیو سر چه زیاتی پیسې یی دایتالوی فلمونو په جوړښت کی پکار اچولی دی، او هڅه یی کړیده چه ندی لاری هم دخپل هیواد سینمایی هنر پیاوړی کاندی اوله بلی خراهم دځان لپاره دشتمنی د زیاتولو نټه وکړی. البته چه دسوفیا له جلبولو سره دکار لو حساب داو چه هغه خپله ښځه کړی او که فلمونه جوړوی هم هغی ته مزد ورنکړی او پدی توگه فلمونه ډیر ارزانه ورته تمام شی. او په لومړی سر کی همدا حساب هم وچه کارلو سره لدی چه بله ښځه درلوده، نه سوفیا سره واده وکړ. خوله کومه ځایه چه په ایتالیه کی دطلاق قانون لانه وو اود قانون له مخی چاته دا اجازه نه ورکوله کیده چه له خپلی ښځی نه بیل شی. نو هماغه وچه هغوی دی ته اړووتل چه له ایتالیی نه ووځی او دفرانسی تابعیت ومنی. او کوم وخت چه هغوی دفرانسی تابعیت ومانه نو یی وکولی شول چه واده سره وکړی.

سوفیا لورن په کار لو پسې دادی خپل دویم زوی هم پدی وختو کی زوکړ. البته سوفیا ویلی چه (زه له سینما سره سروکار لرم، زه په هنری چارو لگیايم.... او ماله کارلو پونتی سره واده کړی. اودا ښول زما د نیکمرغی عوامل دی اوزه دیوی ښځی اویوی مور په دود ځان خوشاله احساسوم .

دسوفیا لورن ژوند ډیر عجیب او اسرار آمیزه ژوند دی .

هغه وایی چه ښایی په ژوند کی یولی نیمگي تیاوی او خلاکانی ولری خودا ټولی دخپل میړه او ماشومانو په کتنه هیرووی. هغه وایی چه هر سپر همدا چه دخپلو کوو چنیانو غبرونه اوری، نود خوښی له زوره نه پرهیږی چه څه وکړی. دا خوشالی د یوی مور خوشالی ده، چه ډیر زیات ویاړ ورځینی .

سوفیا لورن سمد لاسه څه خاص هنری پروگرام او یاد کوم فلم د بشپړولو لپاره څه تړون نلری، ار غواړی چه دخپل کوچنی زوی (دواردو) پالنه او روزنه وکړی . خو وروسته به هڅه وکړی چه په فلمونو کی برخه واخلي .

دکار لو پونتی لپاره هم د دویم زوی پیدایښت دزیاتسی خوښی وړ خبره ده .

دشپیلی ژباړه

چوپه پشه

دبني په وروستی برخه کی کړی وه او تر راتلونکو پیړیو پوری په نړی ناڅاپه غلی شول، یوی مړی هغه په همداسی وی .

شروړانه توگه ترستونی تیر کړ. ماریا دیوه نامفهومه غرسره په کټ کی وښوریده. او بیایی په ویره سترگی له خوبه پرانستلی . - کارلو که پوه شی چه څه دپارونکی کاپوس وډاره کړم خوب می ولید چه دباندي په بڼی کی دچاپه وژلو لکیادی - ښه گرانی، هوسا پریوڅه زه هم درغلم چه ویده شو .

- کارلو به ما پوری ملنډی موهه تراوسه له دغه احساس نه هیښه یم سمه نه پوهیږمه، خوته به والی چه په بڼی کی څه پیښه شریده.

- څه فکر کوی ...

- کارلو هیله کوم چه ونه وایی نه. زړه می غواړی چه یو وار بیا هم وگوری .

کارلو سر وخوځاوه موسکی شو اوله ځایه پاڅید، کړکی یی پرانستله اووی کتل. دنیا دسپوږمی په رڼاکی ډوبه، او په درنه چوپتیا کی نغښتی وه. بیا هم دخوښی احساس، بیا هم دغه مرمره کرختی .

- زما مینی پریوڅه، هیڅ نشته. هیڅکله ما داسی چوپتیا نه وه لیدلی .

تدریجا بمقدار آن افزایش بعمل آید تا آنکه طفل بیا موزد آنرا پسند نماید میوه را ۳ روز می توانید برای استفاده نگاه دارید در صورت تیکه بطور درست در یخچال و یا خوب سرد نگهداری شده باشد کیله باید خوب پخته شده باشد نشانه کیله خوب و پخته آنست که باید خال های سیاه روی پوست آن بوده و مغز (اصل خود میوه) رنگ نخودی داشته باشد وقتی بطفل میدادید آنرا با پنجه خوب خمیر ساخته قدری شیر یا کدام غذای مایع رادر صورت تیکه برای طفل بسیار غلیظ و سخت معلوم شود مخلوط میوه ای که بطفل داده می شود باید سازید .

با آغاز تعرض، شش تا کشتی که مملو از سممنت، بو تلهای بیسرو آهنکهای کهنه بود، انتظار میکسید در کانال غرق ساخته شود بریتانیا بیان ازین موضوع آگاهی یافتند و کشتی ها را به سختی بمبارد کردند. ولی یکی ازین کشتیها غرق شد و کانال را به خوبی مسدود ساخت کشتیهای دیگر هم تیت وپا شان شدند و موانع خوبی را تشکیل دادند. دیگر چیزی به کانال داخل نمیتوانست شد.

بقیه صفحه ۵۶

طفل شما

های که در قطنی ها برای اشخاص بزرگ تهیه می گردد شیرینی مطلوب نداشته بنا بران قبل ازان که صاف کرده شود پوست آن جدا گردد و قدری شربت بان مخلوط گردد. میوه در هر وقت منحصیغذای طفل داده شده می تواند حتی روز دو مرتبه، البته این موضوع مربوط به اشتها و هاضمه طفل میباشد. بهترین وقت دادن میوه ساعات ۲ و ۶ بعد از ظهر شمرده شده می تواند. - هر نوع میوه ای که بطفل داده می شود باید سازید .

بقیه صفحه ۶۱

سیمای جمال عبدالناصر

با آغاز تعرض، شش تا کشتی که مملو از سممنت، بو تلهای بیسرو آهنکهای کهنه بود، انتظار میکسید در کانال غرق ساخته شود بریتانیا بیان ازین موضوع آگاهی یافتند و کشتی ها را به سختی بمبارد کردند. ولی یکی ازین کشتیها غرق شد و کانال را به خوبی مسدود ساخت کشتیهای دیگر هم تیت وپا شان شدند و موانع خوبی را تشکیل دادند. دیگر چیزی به کانال داخل نمیتوانست شد.

(نا تمام)

صفحه ۶۳

دولتی مطبعه

ماو مود



این طرحهای ساده و راحت را
از میان صدها مجموعه سود
برای استفاده جوانان
برگزیده ایم

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library